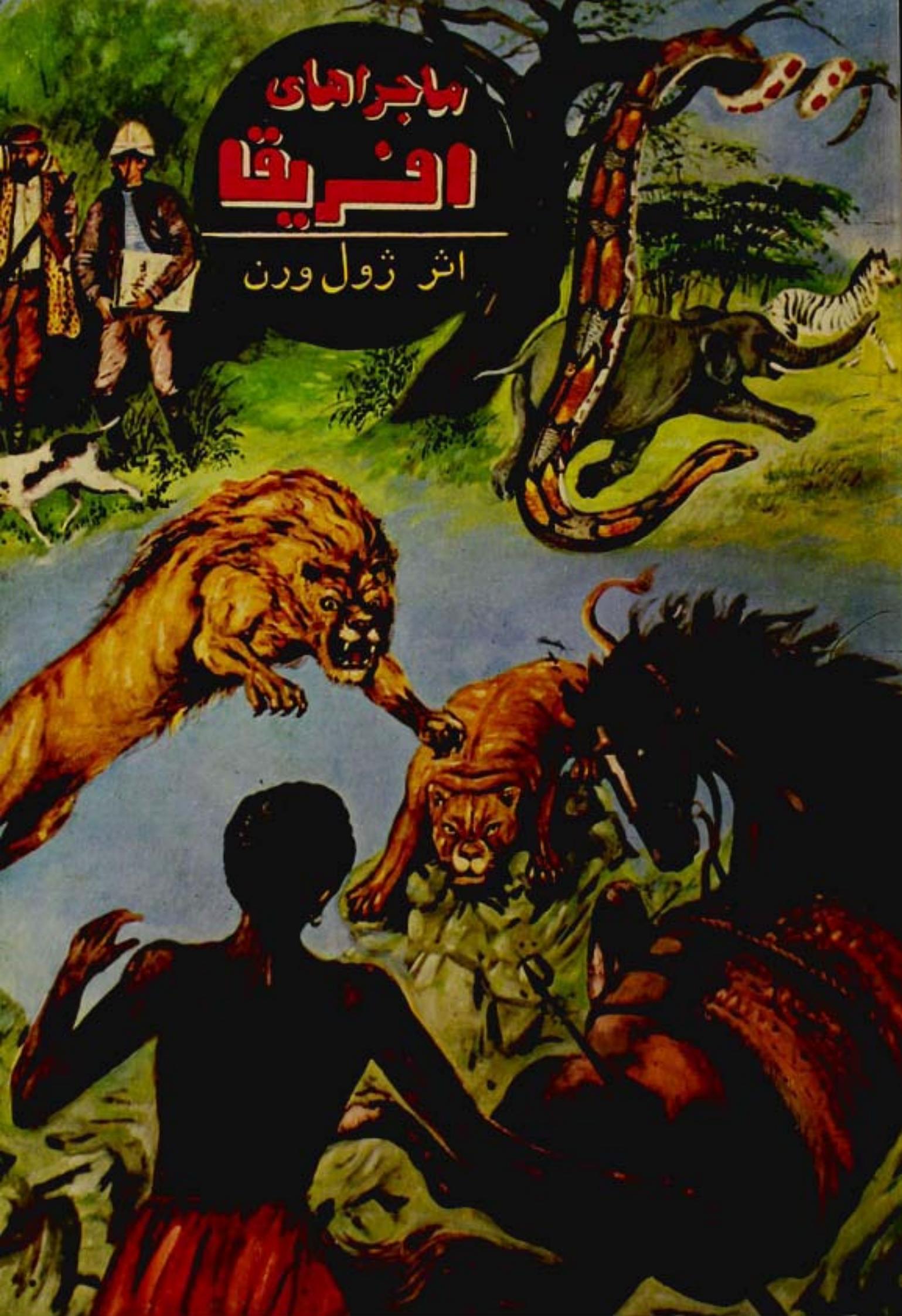


# ساجراهای افریقا

انر ژول ورن





# ماجراهای آفریقا

ژول ورن

محمد آزاد

## شناختنامه کتاب :

نام کتاب : ماجراهای آفریقا  
نویسنده : ژول ورن  
مترجم : محمد آزاد  
ناشر : انتشارات باربد، تلفن ۲۲۴۵۸ - ۲۵۴۵۰  
چاپ و صحافی : چاپ سعید  
تیراز : ۲۰۰۰ جلد  
تاریخ چاپ : سوم ۱۳۷۶  
قیمت : ۴۰۰ تومان  
شابک : ۹۶۴ - ۰۵ - ۶۳۸۱

ISBN

964 - 6381 - 05 - 7

حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر است.

در سا مداد روز ۲۷ زانویه، ۱۸۵۴ میلادی و در اعماق جنگل‌های جنوب شرقی آفریقا دو مسافر در کنار رودا و را نزدیک به دفت به جربان آن می‌نگریستند از نظرشدت جربان و سرعت آن رو دیگر نیل، نیجر و زامبیرا بربود که به طرف کوه‌های سورک ادامه می‌سافت. صخره‌های ماف و غیرقابل عبور، درختان تناور، عاره‌های فراوان و جنگل‌های انسویی با بان مناظر زیبا اش را تشکیل می‌دادند. جربان رو دخانه همه جا برقرار بود و علفهای فراوان کنار رو دخانه به جسم می‌خورد.

سکی از آندونفریک بوشمن بود که در جنگل سکونت داشت و در شمال غربی کلی کا سکونت داشت. سوئنها افراد خانه به دوشی هستند که در ناحیه سین او را سزوکوهای شرمی زدگی می‌کردند.

بوشمن مورد نظر مردی قدیلند و قوی همکلی بود که به نظر جهل و چندماله می‌رسد. آن بوشمن وحشی شودزیرا بدرش اروپائی و مادرش از کشور هونا نیوسود به همین خاطر هم ترکیب لباسها بین از هر دونوع ملیت بود. بعضی لباسها بین از هوتا نتووکلاه و عرفجین و پراهن او اروپائی بود. در کیسه‌ای که همراه داشت بک جا قوی دسته‌جویی، جیب و مقداری توتون وجود داشت و شنلی از بوت بلند تازانوها بین را می‌بواند. بک ک از نزاد بومی

کنار سود.

بوشم مرتاح حق حودرا دودمی کرد. در این هنگام دوست او گفت:

– ما کام عزیز شهراست سروسم. تما هنگام مکده سکار نمی سند، خدا خلی سی حوصله می شود ولی ناراحت نشادا کرا مروز شد فردا سی که هست فردا هم می آشم.

دوست بوشم که حملات سال را ادا می کرد حوان بست و نس ساله ای - ود که ما وی خبی فرو داشت. رفشار منین واخلاق خوش سان دهد، امال ب انکلیسی او بود لیسا شهربی به تن داشت. او بک داشتمند هم بود و اسم او سرویلسا م آ مری بود.

این داشتمندگان نکرد همچ اعنتائی به مدخلقی دوستش نداشت.

بوشم گفت: آقای ویلیا م امروز یک شنبه است و چند روز است که ما اینجا در انتظار می‌باشیم. هبچ وقت تا کنون به این فدروفت احتیاج نداشته ایم از طرفی به این کرمای اینجا عادت هم نداریم.

– ما کام دوست من بزودی وسائل موردا احتیاج ما از انگلستان می‌رسد و بعد تا بکهفته، دیگر می‌توانیم اینجا باشیم. باید با سردماری سر مشکلات غلبه کرد. ما با بدسرخود را به سمت حنوب شروع کنیم و کلتل آ وزیرت نیز بزودی به ما می‌بینند. دیگر جی می‌خواهید دوست عزیز؟

بوشم میل داشت همسفرها یعنی هرجه زودتر بر سرناهی به مقصد خویش بزودتر بر سرند.

– آقای ویلیا م شا پداشت باه می‌کنید. آنها حتما در اواخر ماه ژانویه به اینجا می‌رسند؟

– بله دیگر با بدسبیری نیست. من این حرف را اطبق نامه، مسواری رئیس رمدخانه گرینویچ می‌کویم. بنابراین اشتباهی نکرده‌ام.

شکارچی نا مهرا اگرفت و بعد از مدتی خیره شدن آن را به او بس داد و گفت:

ممکن است نا مهرا برا یم بخوانید؟

آمری نامه را دوباره خواند، درا و ایل سال جدید آمری بسا می‌زکلش او رت دریافت کرده بود که آنها به زودی سایک هشت علمی می‌آمد.

مقصد این هیئت چه بود و برای چه هنوبی‌ترین فست آفریقا می‌خواستند فرکنند؟ تنها آمری می‌دانست ولی شمی توانست به بیومن سکوند. محمد این هیئت لات تاکو بود که در بکی از ایستگاه‌های هاتان ساتی فرازداشت. برای شناخت راه تضمیم‌گرفتادار زیوشن که راهنمای خوبی بود استفاده کنند و بخاطر همین هیئت علمی فراز بود در مارکدا به آنها بیومندند. این هیئت علمی از طریق کشتی اورگوت سرچشم رودا و رانز را طی می‌کرد و در محلی که سرویلیا آمری و بیومن منتظر بودند به آنها می‌پیوست.

ماکا مولویلیا مهر دوباره دفت هرچهارتا متربه این روخانه عظیم می‌نگریستند ولی هیچ نشانه‌ای از بیک کشتی با قایق در آنجا مشاهده نمی‌شود. زانوبه، این منطقه مانند زوئیه، مناطق شمالی بود و حراست خورشیدی ۴۰/۵۵ درجه می‌رسید. وا بن گرمی هوا جزیرای مردمان بومی آنجا برای بقیه غیرفابل تحمل بود ولی داشتمند جوان شکایتی نداشت. برکهای مخیم درختان ناحدودی از شدت کرمانک می‌کردند اما با این وجود هیچ برنده‌ای از شدت کرمانکا در برابرها زنگ نبود. همه‌جا را سکوت فراگرفته بود.

بعد از چند دقیقه ماکا مولویلیا آمری گفت:

ولی اگر دوستهای شما نیا مدنده‌ی؟

آمری جواب داد:

حتماً آنها می‌آیند. چون مردم خوش مولی هستند علاوه در نامه هم نوشته‌اند که آخر ماه می‌آیند. ۱۰ روز ۲۵ ماه است بس ۴ روز دیگر هنوز مانده شکارچی برسد:

واگر بعد از این جهار روز بیدایشان نشد؟

- دوست من حوصله داشته باشد. اگر نیا مدنده فکر دیگری می‌کنیم اما ما هیچ وقت از اینجا حرکت نمی‌کنیم چون در آنمورت سرهنگ اورست با

هرماهانش دراین محارای بهنا ورگمی شوندومارا پیدانمی کنند.  
- بس منتظرمی مانیم ولی بعدازتمامندن وقت دیگر همچوی مسئولیتی  
به گردن مانخواه دبود؟

- ما دراینجا اقامت خود را آدمه می دهیم. آذوقه، فراوان گهدا ریم  
ودراین مکان نیز درا مان می باشیم. من خیلی دوست دارم که این چند روز  
نیزدیگر رودباشم ولی شما ما کام عزیز چه دوست دارید؟ شکار زیباد است و می  
توانید با تفنج غذای هر روز مان را بست آورید. خوب است شما شکار گنند و  
من اینجا منتظر دوستانمان باشم.  
بوشمن که انتظار همین جمله را می کشید تفنج را برداشت و با سگش در بیشه،  
آنبوهی ناپدید شدند.

آمری تنها شد، برای اینکه آرامش داشته باشد چشمها نش را بست و مشغول فکر  
کردن شد. چه اکنون از خانه وزندگیش خیلی دور بود و کنار رودا و رانز قرار  
داشت و منتظر هم وطنها بیش بود تا با کمک آنها به جا های دور سفر کند.  
در حین فکر کردن خواب به سراغش رفت و خوابید. وقتی که بیدار شد، خورشید  
داشت بست کوهها پنهان می شد و تاریکی می رفت که همه جا را در گیرد ساعت  
ع بعداً زلزله بود که خواست به چا در برگرد و شما مبخرید.

دراین موقع سر و مدارشی از بیشه بلند شد و چند لحظه بعد بوشمن با حیواناتی هرو  
شد.

آمری گفت: شکارچی عزیز، ببینم برای شما چه تهیه دیده اید؟  
این شکاریک نوع بزوحشی بنام کل بود که در این نواحی به وفور دیده می  
شدو گوشتیش هم خیلی خوشمزه می باشد.  
بوشمن و داشمند شگار را با هم روی چوبی حمل کردند و بعداز نیم ساعت به  
جا در خویش بازگشتند.

روزهای آخر ماه فروردین آمری و بوشمن هیجان منتظر بودند. بوشمن به شکار می رفت و منجم هم به رودا و رانژشم دوخته بود. طبیعت اطراف برای او جالب بود و بررسی سارگان نیاز میان شاخهای سرمه‌فلک کشیده امکان نداشت اوضاع خوشحال بود که می توانند این مکانهای خلوت را به دیگران سما پاندو آنها را با این مناطق دلیل ذیر آشنازدوبه همین خاطر احساس کالت‌کمتری می کرد. همه چیز برای شن‌تازگی داشت. در حالیکه بوشمن از این اوضاع اطلاع را فرمود و اکثر آنها بدلخیزی می کرد ولی منجم سی میکرد اور اراده داری دهدولی اخلاق ما کام تفہیری نمی کرد.

روز ۲۱ زانویه فرار سید. اگر امروز دوستان آمری نمی آمدند آنها محصور به بازگشت می ندند زیرا برباد اخلاقی ما کام نیز افزوده شده بود.

ماکام : آقای آمری بهتر نیست جلوتر بروم. فکر نمی کنم در اینجا موفق به دیدن آنها شویم. در اینجا از همان یک راه که بیشتر نیست بپیش دویم آمری جواب داد :

حرف شما عاقلانه و منطقی می باشد اشکالی ندارد بروم. ولی آنها از جریان کامل این رود اطلاع دارند؟

- بله من تا کنون چند دفعه از ابتدای کبوتل تاسی نامازت که در مرز ترانسواں قرار دارد را قدم به قدم گشته ام. تما این قسمها آب جریان دارد ولی در موقع خشکسالی کم آبی روی می دهد و تشکیل مانع طبیعت می دهد که بر روی آن امواج غرسی باشد به هم می خورند.

منجم جواب داد :

اشکالی ندارد زیرا موقعی که دوستان اروپائی مابه اینجا برند، موقع کم آبی نخواهد بود و این خود را به موقع اینجا می رسانند. بوشمن حرف دیگری نزدود در حالی که تفنگ را بر روی دوش می انداخت، سگ خود را مذاذ دویا آمری در طول جاده به راه افتادند. نه صبح بود که آنها را خود را در پیش گرفتند. مناظر زیبای طبیعت هر فردی

رابه شوق می آورد و سلیماً مری از این هوای باکیزه بالذت هرجه تمامتر استشاد می کرد. نزدیک ظهر تقریباً ۴ کیلومتر از میدا املی خویش دور نده بودند و نیم خنکی از جان آشنا ردر حرکت سود.

وبلیا مودوستن درا ینجا توفیف کرده و به رو دخیره شدند. درا ینجا عمق آب زیادوارتفا عزم من تار و دیس از ۲۰۰ باشد.

منجم به بوشن گفت:

ما کام عزیز من فدرت باهای شماراندار مچون بیشتر کار من با نیارگان آسمان است که به مطالعه، آنها می بردازمند زمین ناهموار و صعب العبور. آما بهتر نیست درا ینجا کمی استراحت کنیم؟ ما درا ینجا قادر هستیم که نا ۲ - ۲ کیلومتر دورتر را ببینیم. پس همینجا می مانیم تا هروقت کشته آمداورا ببینیم.

آ مری پای درخت تناوری نشست و بوشن به جستجو در اطراف رود پرداخت. نیم ساعت بعداً و ما کام را دیدکه بـا و اشاره می کند. یعنی امکان داشت که او کشته را دیده باشد؟!

منجم به طرف جایی که شکارچی بود رفت.

- ما کام چیزی دیدی؟

- خیر. آقای وبلیا م. ولی من جون با تمام صدای آشناشی دارم به نظر صدای عجیبی به گوشم رسد.

پس گوش را بر روی زمین گذاشت و به دقت گوش داد. چند دقیقه بعد بیلنده شد گفت:

مثل اینکه اشتباه کرده! ما این صدای آتشوار می باشدو لی با این وجود...

دوباره خم شدو گوش را بر روی زمین گذاشت ولی چیزی نشنید.

- ما کام، فکر نمی کنم اشتباه کرده باشد. با این وجود خوب است گوش خود را بر سطح آب که ناقل بهتری است بگذارد.

- حو با شماست آقای آمری.

سبس بطرف رودخانه رفت و گوشش را برروی سطح آب کذاشت. چند دقیقه بعد سرش را بلند کرد و گفت: خیر. اشتباه نکرده‌ام. چند کیلو متر دور تر مدای برخورد آب خیلی شدید به گوش می‌رسد. مدای بکنواختی از رودخانه بلند می‌شود.

منجم گفت:

مدای کشتی؟

- ممکن است این نظرور باشد. ولی هرچه باشد زیاد با ما فاصله ندارد. و بله ما آمری این تیز گوشی دوستش را تحسین کرد. بوشن به ساحل برگشت و هردو منتظر شدند.

نیم ساعت گذشت. آمری حومه‌اش سرآمده بود و چند فعده فکر کرد کشتی آمده است ولی اشتباه می‌کرد. با لآخره فربادش کارچی، و بله ما را هیجان زده کرد.

"دود، دود"

و بله ما آمری متوجه شد که شئی متعرک دارد در طول رودخانه جلو می‌آید. بزودی بخار کشتی که دود سیاه غلیظی بود مثا هده گردید. کشتی تا مارکدا ۷ کیلو متر فاصله داشته کمی از ظهر گذشته بود و چون جای مناسی برای کناره کمی وجود نداشت آمری تعمیم گرفت به محل اول شان برگردند. به شکارچی تعمیمش را گفت و چون او هم موافق بود به راه افتادند. با سرعت در عرض یک ساعت به ۲۵۰ قدمی مکان اول خوبی باز گشتنند. در اینجا چون ساحل به شکل نیم دایره بود مکان خوبی برای کناره کمی وجود نداشت. به شمار می‌رفت.

کشتی نباشد از این محل جلو ترمی رفت علامتی برای جلوگیری از پیشروی کشتی وجود نداشت به همین خاطر بوشن با تفکیش چند بار رشتبک کرد.

با لآخره کشتی ظا هر شد و مسافرین آمری و دوستش را دیدند. کشتی از سرعت شکم کرد و آهسته به طرف کرانه پیش رفت از داخل کشتی طنابی بر ت کردند که شکارچی آن را به دور درخت تناواری گره زد.

خیلی رودبک مرد فدیلند از کشته خارج و به طرف آمری رفت . بقیه هم بشت سرا و ظا هر شدند . ویلیا م آمری به طرف اولین فردرفت و گفت :

سرهنگ اورست .

دست هم را فشردند و از احوال هم بر سیدند .

سرهنگ اورست به همراهان خویش روکرد و گفت :

ایشان آقای ویلیا م آمری منجم مشهوری هستندگه با ما نا آثار  
مارگدا می آند .

سربشیان کشته با آمری دست دادند . آنوقت سرهنگ آنها را معرفی نمود :

سرجان مورای هموطن شما هستند . ماتیواستروکس رئیس رصدخانه بولکوا .  
نیکلا بلاند رئیس رصدخانه هل سینگ فور و آقای میشل زورن مدیر رصدخانه  
کیف که حکومت تزار این سدانشمند را به هیئت علمی بین المللی معرفی  
نموده است .



بعد از مراسم معرفی ویلیا م آمری خود را در اختیار مسافرین گذاشت . او منجمی بود که در رصدخانه کاپ زبردست سرهنگ کار می کرد و بنا بر این به سخنان او ایمان داشت .

سرهنگ اورست فردی موقر ، خونسرد و حودودا ۵۰ ساله که کارها بیش از زری نظم بود و برای زندگی خود برتا مه صحیحی در بیش گرفته بود و به همین خاطر آوری به اوضاع بینان داشت که به موقع با بقیه همکارانش به مقصد مورد نظر خواهند رسید . و خیلی ما بیل بود که سرهنگ با اوی بیشتر از این ما موربیت صحبت کند .

اما سرهنگ هیچ حرفی نمی زد و اوری دنبال فرمت مناسب می گشت .

آمری از شهرت سرجان مورای دانشمند معروف و رقیب جیمزرس و لرد الگن مطلع بود . اوقات مخاصی نداشت ولی بعلت شاهکارهای ستاره شناسی خویش

در سراسر جهان اشتهر بافت مسود و بک نورافگن فوی ساخت که با دورسین ستاره‌نشناسی برسون تن مقابله می‌کرد.

ولی با ستاره‌نشناس روسی : مانیواستروکس ، میثل زورن و بلاند همچ آشناشی نداشت و تنها استان را شنیده بود. نیکلاو میثل به ماتیوا احترام زیادی می‌گذاشتند که واقعه‌اش استگی آن را همداشت .

بنابراین در این مسافت سه منجم روسی و سه منجم انگلیسی شرکت داشتند که در بک کشتی بخاری بنا ملکه و تزار گرد هم آمده بودند که ۱۰ سرنشین داشت ۵ روسی و ۵ انگلیسی .

سرهنگ به ولیما گفت :

آقای آمری مثل اینکه آخرین بار در دماغه " ولتاں با هم همسفر بودیم من به شما احترام می‌گذارم جراحت کارهای شما موجب خوشنودی دولت‌انگلستان نشده و به همین خاطر دولت به ما امر کرده که شما نباید در این سفر ما را همراهی کنید .

ولیما آمری تشرک کرده و می‌خواست از سرانجام این سفر به آفریقا جتوسی مطلع شود ولی باز سرهنگ سکوت کرد و در این مورد دچیزی نگفت .

سرهنگ گفت :

اگر همه کارهارا انجام داده اید می‌خواهیم سوالی کنم .

– آقای سرهنگ وقتیکه نامه آقای اری رسید من کاپتان را زود ترک گفته و حدودی کما ه است که در اینستگاه لانتا کو منتظر هستم و در اینجا آنجه که برای یک سافرت طولانی با بدیا شدرا فراهم کرده ام . خوردنی ، لباس ، ارابه ، اسب و شکارچی . حدود ۱۰۰ شکارچی ما هر چه فرمان بوشمن عاقل و ورزیده‌ای بنام ما کاکال در اینستگاه انتظار شمارا می‌کشند .

سرهنگ گفت :

بوشمن ، ما کام ، به نظر ما اسم و آشنا می‌آید .

سرجان مورای گفت :

این اسم یک آفرینشی با هوش و زرینگ است.

ویلیا آ مری جمله اش را کامل نمود:  
ویک شکارچی توانا.

سرهنگ گفت:

ا و در محدوده، ما خبلی شهرت دارد. آ یا شما دوست آندرسن و راهنمای دیوید لیونگتن معروف نیستید؟ من از جانب دولت انگلستان از شما تشکرمی کنم و به شما آقای آ مری تبریک می گویم که چنین راهنمایی را برای کارومن انتخاب کرده اید. یک شکارچی مثل شما احتیاج به یک اسلحه خوب هم دارد. لطفا از میان انواع اسلحه هر کجا مرا که خواستید انتخاب کنید چون برای ما روشی است که آن را به دست یک فرد مأهوم هرسپرده ایم.

بوشن لبخندی از رضا بیت زدولی دیگر آنجا نباشد و دور شد ولی محبت مها ن آقای آ مری و سرهنگ و دوستانشان ادامه داشت.

منجم جوان ریزه کاریهای برنامه اش را گفت و سرهنگ از این بابت خوشنود به نظر می رسید. او می خواست هر چه زودتر بله لانتا کو برود تا وسایل سفر برای فعل بارانی را تهیه کند.

آ مری گفت:

آقای سرهنگ شما با پدرازا ینکه از جه راهی وارد شهری شوید را بررسی کنید.

- از طریق رودا و رانژویکی از شعبات آن بنام کوومان که از نزد یکی لانتا کو می گذرد.

آ مری گفت:

اما با آ بشار مارگدا رو برومی شویم.

سرهنگ گفت:

خیر ما آ بشار را دور می زنیم. یک راه فرعی امکان این را می دهد که آ بشار را بشت سرگذاشت و از یک راه قابل کشتیرانی خود را به لانتا کو برسانیم

- آقای سرهنگ بدون تردید فکر خوبی است اما این کشتی بخاری با

وزن ...

سرهنگ گفت :

آقای آمری با بدبندید که این کشتی شاهکار کارخانه های -  
لردوشا لیورپول می باشد و می توان در صورت لزوم قطعاً شر را از پکدیکر  
 جدا نمود، بنابراین مسافت با آن خیلی راحت می باشد.

- آها برای عبور از آبشار و سیله ای آورده اند؟

- بله، جا در ما ازا بینجا زما دفا مله تدا ردو در آنجا همه جیز آماده است

- پس از ما کام خواهش می کنم که تمام وسائل را به اینجا بیاورد تا  
ترتیبی داده و اجازه کشتی را از هم جدا نموده و بعد از عبور از آبشار دوباره  
قطعاً را به هم متصل کنیم.

دستورات سرهنگ اجرا شد، بوشن قرار گذاشت که تا یک ساعت دیگر با وسائل  
برگرد و بعد در میان جنگل از نظرهای پدیده شد، تا آمدن اوقتمان مختلف  
کشتی را جدا نمودند و وسائل کشتی مانند مندوقهای ابزار الکتریکی -  
کلکسیونی از تفنگهای مختلف - بطریهای مشروب - جعبه های گوشت کنرو  
شده - مندوقهای مهمات - اثاثیه و سرانجام جا درها و یک توب که در موقع  
خطرسروی عرضه کار گذاشتند بود را به ساحل آوردند و خود کشتی هم به سه  
قسمت تقسیم شد.

ساختمان کشتی از دو قسم تشکیل شده بود: یکی برای کارگران و دیگری  
برای داشمندان و خود سرهنگ . بلطفاً مله تمام با دیگران و وسائل کشتی از  
هم جدا شد.

و همیا آمری ازا این سرعت عمل حیرت کرده بود، در همین موقع بوشن با  
دونفر دیگر وسائلی را که بر روی ارابه، چهار چرخهای قرار داشت و توسط چهار  
کا و کشیده می شد آوردند.

عطعات کشی را در رابه‌ها فرار داده و بعد از تکمیل نمودن کار خویش سرهنگ اجازه داد که با ولیا م آ مری به طرف چادر قرار گاه آنها بروند. ماکام و کارگران کشی نیز را به رابه‌کنندی می‌کشیدند. مسافرین زیبا دخته شدند زیرا راه سرازیر بود و آنها سالم به محل رسیدند و همه آنها از این راه دلپذیر اظهرا رضا بت می‌کردند.

بذریاشی این گروه به عهده<sup>۵</sup> ولیا م آ مری گذاشتند. پس از قریب ۵ ساعت را هبیماشی اروپائیان به دشتی رسیدند که تا جسم کار می‌کرد رود جریان داشت.

در همان محل اطراف نمودند و منظر رسیدن ارابه شدند. سرهنگ فرمان داد که وسائل کشی را دوباره بهم متصل کنندتا صبح فردا به راه خود آمدند و هد نما مشب مسافرین و کارگران مشغول متصل نمودن اجزاء و مرتبت نمودن وسائل در جای خویش شدند و سرانجا م کشی را برای حرکت آماده کردند.

روز بعد که مطابق با اول فوریه بود هنگام مطلع خور شد کشی آماده<sup>۶</sup> حرکت سود داده ساره از آن به هوا بر می‌خاست. تما مسائل کشی سرجای خویش آماده سود.

سرهنگ در ساعت ۶ صبح دستور حرکت داد و همه سوارکشی ملکه و تزار شدند. سوئن هم ارابه دو نفر همراه سپرد که آن را به لانتا کوببرند. در هنگام حرکت کشی سرهنگ به آ مری گفت:

دوست من می‌دانیدمی خواهیم چه کنم؟ خیلی واضح است می‌خواهیم دوی از نصف النهار را در آفریقا جنوبی اندازه بگیریم.



از زمانهای طولانی تمام ملل تلاشی در بدبست آوردن یک اندازه<sup>۷</sup> عمومی و غیرقابل تغییر داشتند ولی بعلت عدم وسائل دقیق موفق نمی‌شدند.

سهرین و سله برای مدت آوردن که اندازه، ثابت محیط کره، رمن که  
ساده و اندازه کری آن نیاز مکان دارد.

کذیگان سرای نعمت این اندازه ملائی فراوان می کردند و دادند  
همچو ارسطو وقت حبشه را روی این کارمی گذاشتند و آزان شارخ مسد  
دانشمندان مسددار گنورهای محلف سرروی این کار مطالعه می کردند سا  
اسکه ساحابهای حدید معلوم دمحیط کری، زمان ده میلیون و هشتاد و سه  
و سر مراتب و اکرده سودمی سیم این مطابق با نصف النهاست و در  
سیصد موج سرگردانی می شود.

دولتهای رساندی این اندازه گیری جدید را بذیرفتند ولی انگلستان حاضر  
به فضول آن نشد.

درا و آخر بین ۱۸ تا ۲۰ آمریکا این را بذیرفت. در هشتاد و ۷۹۵۵ به  
موج فرمائی از سوی مجلس موسان عده‌ای از دانشمندان انگلیسی فرار  
شد که سادا نشمندان فرانسوی همکاری کنند ولی اتفاقات سعدی موج شد  
که اتحاد مذبور به هم بخورد.

در ۱۸۵۴ انگلیسیها به برتری دستگاه متري حدید بی سر دندند و دادند  
ناجران را تشوق کردند که سادا آنها کار کنند و صنایع داشتند این کار به  
مورت بنها نی انجام نمود و سرانجام تصمیم گرفتند که با دولت روس که مابل بود  
از این دستگاه جدید استفاده کنند همکاری نمایند.

سرانجام مستشاره شناس انگلیسی و مستشاره شناس روسی برای همکاری انتخاب  
شدند: سرهنگ اورست - سرجان مورای و ویلسون آمری از انگلستان - و  
مانیواستروکس - نیکلا بلاند و مثیل زورن از روسیه. این هیئت علمی  
از لندن حرکت کرد و تصمیم گرفت که مطالعات خود را از نیمکره "جیوسی" شروع  
کند و امیدوار بودند که این مطالعات را موفقیت‌داده کنند و سپس در  
نیمکره "شمالی" به مطالعه بپردازند.

انگلستان مستعمره هایی در نیمکره "شمالی" از قتل کلنی کاب استرالیا

وزلاندنداشت و چون زلاندنواست لایسا فاصله بگذاردی از بکدیگر واقع شده بودند  
دانشمندان مجبور بودند که راه درازی را طنی کنند و چون ساکنان این دو  
کشور با انگلستان برای رهای خوبی درستیز بودند می توانست مشکلاتی هم  
برای این هیئت علمی بوجود آورده و در کاپ این نظرور نبود.

تصمیمات هیئت این طور بود:

۱ در همان نصف النهاری که قسمتی از روزیه، اروپا در آن قرار می  
کیر دستاره شناسان قادر بودند بعد از اندازه گیری قوسی از نصف النهار در  
آفریقا جنوبی یک قوس دیگر از همین نصف النهار را در محدوده تزار  
اندازه گیری کنند.

۲ سفر کردن در محدوده امپراطوری انگلستان نسبتاً کوتاه مدت  
است.

۳ این هیئت علمی تا در به بررسی عملیات منجم فرانسوی لاکوس  
در همان محل اول بود و همچنین می خواستند بینند ۵۷۰۳۷ توئنا زیبرای یک  
درجہ نصف النهاری که در کاپ بین اسپرائنس می باشد درست است با خبر به  
همین خاطرا این هیئت می خواست آزمایش در کاپ کند.  
دولت روس و انگلیس با این نظرات هیئت موافقت کرده و وسائل کافی در  
اختیار آنها گذاشتند.

به ویلیا م آ مری ما موریت داده شده مقدمات اکتشاف را در جنوب آفریقا -  
آسیبلمداده و په کشتی مزبور نیز دستور داده شده بود رودا و رانژبروند.  
جهون دانشمندان فرانسوی در بیان بهترین راه از حیوانات وحشی، ناشناس و  
بسیار مأهوماً رنج کشیده و متحمل زحمات فراوانی شده بودند، این هیئت -  
انگلیسی - روسی تصمیم گرفته بود که در این راه با از خود گذشتگی نتیجه های  
مطلوب به دست آورند که افتخاری برای کشورها بثان باشند.  
به همین خاطر در آخرین روز زانویه ۱۸۵۴ ویلیا م آ مری را در کرانه آشیان  
مارگدا در حوضه رودا و رانژ مشاهده کردند.

خیلی زود فردر بالی رود تما مشد، موقعیت هوا، وقوع باران شدیدی را نشان می داد ولی مسافران در اطاقهای محکم کشته از هیچ چیز و اهمه ای نداشتند کشته ملکه و تزار با سرعت بیش می رفت و با مانع هم برخورد نمی کرد که موجب کاهش سرعتش شود.

اطراف اورانزرا همیشه مناظر طبیعی زیبا شی احاطه کرده بود. جنگلهای متفاوت دو طرف اورانزرا بو شاندیده و همه برندگان در لابلای شاخه‌ها آن لانه درست کرده بودند. درختانی از خانواره، کباهاشی همچون دیکاتیلان مخصوصاً واژن سامکه با داشتن برگهاشی بهرنگ آبی تیره و لکه‌های زرد کمرنگی زرگ خاصیت دارو شی داشتند و همچنین سبارتس درختی با بوست سیاه رنگ کاوره با برگهای سیاه و ضخیم و آنبوه درختان کوچک و بزرگ که در اطراف اورانزبه چشم می خوردند و از بیدهای محبوس به عمل آمدند. گاهی اوقات زمینهای سطحی در میان این جنگلهای بچشم می خورد. دشتی بزرگ پوشیده از دریاچه‌های مطلواز نی شکر که برندگان خوش آوازی در لابلای آنها دربرواز بودند، وجود داشت.

ما کا موسجان مورای که او هم عاشق شکار سودا هم به این مناظر نگاه می کردند و گاهی اوقات اختلافی از این نظر بین شکارچی انگلیسی و ماکام روی می داد که بسی از مدتی با یکدیگر کنار می آمدند.

سرجان مورای از شکار چیان با سابقه روباه در کالدونیای قدیم بود که با علاقه به خاطرات ماکام کوش می داد و هنگامیکه ماکام داستانهاشی از بیشه‌های مختلف نقل می کرد سرجان سراپا آماده شنیدن می شد. در این ضمن مشاهده می گردید حیوانات وحشی، گلهای ۴۰ تا شی زرافه و همچنین گاومیشهاشی به بلندی ۶ پا که شاخهای بزرگی داشتند، انواع گوزنهای بزرگ با جسمان زیبا و شاخهای بداندازه‌های مختلف، بزکوهی، غزال، بز و ... در حرکتند ولی دوستان سرجان مورای خیلی کم متوجه این دسته‌های مختلف حیوانات وحشی و گوناگون می شدند و املا "علاقه‌ای هم به آن نداشتند.

و پلیا ماری بهدوستاش نگاه می کرد و تلاش می کردا زوضع ظاهری آنها به خومهای درونیشان بی ببرد.

سرهنگ اورست و ما سیواستروکس که هم سن بودند با هم مشغول گفتگو بودند و جون بیش از این با هم صحبتی نداشته بودند تا میم کرفتند که این دوستی خود را برای همینه حفظ کنند.

نیکلا بلاند نفریبا ۵۵ ساله بود که می شد گفت نه پیر و نه جوان است و میان سال می باشد.

نیک فورسنا رهنسا سرگرم حساب کردن بود و محاسب هیئت انگلیس و روس شخصیت کمیابی بود که ها در به ضرب کردن اعداد پنج رقمی در ذهنش بود.

میثل زورن از نظرسنجی، روحیات اخلاقی و جسمی با ویلیا ماری میانجیگری داشت و مفات نیکو، اورایک منجم ماهر نشان می داد که در حال حاضر نیز شهرت فراوانی دارا می باشد. اکتشافات او در زمینه، هدا بیت رمدخانه، کیف در موضوع مبهمات موجب جنجال بزرگی در سطح اروپا شده بود.

سرپلیا ماری و میثل زورن باید با هم توافق می کردند تا بتوانند کار محموله را با جلب موافقت نظر هم بکر انجام دهند.

درا بن وقت سرهنگ اورست و ما سیواستروکس مشغول گفتگوهای مکعب-شکل بودند و هیچ توجهی هم به مناظر زیبای اطراف اورانز نداشتند. سرجان مورای و ما کام هم طرح یک کشتن بزرگ حیوانات را می ریختند.

ساقرت در قسمت بالای اورانز بدون حادثه ای تماش می شد. تنها گاهی تخته - سکهای بزرگ و سنکهای کرانیتی راه رود را مسدود می کردند و اغلب جزا بر بر بیشه راه جاده را منحرف می کردند ولی ما کام که عمری در این مناطق کذرا نده بود فریب نمی خورد و بدون هیچ نگرانی کشته را جلو می برد و طی جهار روز ۲۰۴ میل که آشنازهای مارکادار از سوردکان جدا می کرد پیمود. این رو دار از شب اورانز بحاب می آید که به طرف شهر لانتا کو جاری است و کشته باید از همین سومی رفت. رو درسی ما بایلی آشنازها با یک پیچ بزرگی

که می خوردجهش را از غرب به شرق بود عوض می کرد و مسیر جنوب شرقی را در پیش می گرفت و از آنجا با تشکیل زاویه‌ای به طرف شمال به خاک کلنتی کاپ جاری می شد. ازا بن مکان بیشه ما نند جمهوری ترا نسوال از نظرها پنهان می ماند.

در ۵ فوریه، هنگامیکه روز می رفت که آغاز شود و باران شدیدی می بارید، کشتی ملکه و تزار به استگاه کلا آروان تراز بخش موتا نتوکه درین زدیکی کورومن به اورانیز متصل می شدوا ردشد.

سرهنگ اورست که می خواست از حداقل وقت خویش استفاده نماید، با عجله از کنار کلبه‌های بوشمن گذشت و با یک حرکت سریع کشتی را به یکی از شعبه‌های جدید رو دوا رد کرد. جربا ن رود طوری بود که نظر جها نگردا ن را به خود معطوف نمود. در حقیقت کورومن در موقع کم آبی نصف آبن کم می شود. ولی در این فصل بعلت بارش آبن فراوان بود و عمق و سرعت زیادی داشت. به خاطر همین کشتی با سرعت زیادی حدود سه هزار میل حرکت می کرد. ماکا م گله‌های اسب آبی را به جها نگردا ن نشان داد. این پستانداران دریائی که هلندهای کاپ آنها را کاوهای دریائی می نامند، به طول ۸ تا ۱۵ پا بودند و با شنیدن صدای موتور کشتی فراز می کردند و به نظر آنها کشتی جانور عجیب و ناشناسی بود که با یاد آن دوری می کردند.

سرجان مورای قصد کار آنها را داشت و لی ماکا م به علتی اور ازا بن کار بر حذر کرد و به اوقات مناسب دیگری را پیشنهاد کرد.

مدوپنجه ما بیل فامله میان کورومن تا استگاه لانتا کورا در پنجه ساعت طی کردند و در هفتم فوریه بعد از سه شبانه روز به محل استگاه رسیدند. هنگامی که کشتی می خواست توقف کند مردی بنجا ماله با قیافه‌ای خنک ولی مهربان در ساحل ظا هر شدودست خود را به طرف آمری دراز نمود که آمری او را بدوسن انش معرفی کرد و گفت:

کشیش نوماس دال از هیئت اعزامی لندن و مدیر استگاه لانتا کو.

سافرین با اودست داده و اونیز متقا بلا" به آنها و رو دشان را خوش آمد گفت  
شهر لانتا کو، ده کوچکی نیز به همین نام دارد که ایستگاه سافرین می باشد  
که از کاپ به طرف شمال می روند و به دو قسم لانتا کوی قدیم و لانتا کوی جدید  
 تقسیم می شود.

لانتا کوی قدیم تقریباً خراب و ویران شده بود و کشتی ملکه و تزار نیز کنا را ن  
 متوقف نداشت.

دراوا پل قرن حدود دوازده هزار نفر جمعیت داشت که به تدریج به شمال  
 شرقی مهاجرت کردند. این شهر در نزدیک لانتا کوی جدید قرار دارد که در میان  
 دشت و سیعی قرار دارد و قبل از کل های آفاقیا بوده است.

در لانتا کوی جدیدیک عده اروپائی به سرپرستی کثیبی اقا مت گزیده بودند و  
 نزدیک به ۴۰ خانوار داشتند. بقیه ساکنین آن را حدود بینج تا شش هزار نفر  
 تشکیل می دادند که از قبیله شبوئانا می باشند.

دراین شهر بود که دیوید لیونگتنین به مدت سه ماه در آن اقا مت گزید.  
 در سال ۱۸۴۰ پیش از اینکه دست به اولین سافرت خود در آفریقا مرکزی  
 بر زندگانی رخیچ کوچک لوئی نداد تا کنگو و بندر کیل من در سواحل موزامبیک  
 گذشت.

به مجرد و رو به لانتا کوی جدید، سرهنگ اورست نوشه ای از دیوید لیونگتنین  
 به دبیر سفارت آنجانشان داد که در حقیقت سفارشنا مای از هیئت انگلیسی  
 روسی برای دوستان آفریقا جنوبی شان بود.

توماس دال با اشتیاق نامه را خواند و بعد آن را به سرهنگ اورست داد و گفت  
 شما هر طور که ما پل باشید می تواند باز امکانات اینجا استفاده کنید  
 من جمان در منازل اروپائیان که بر روى دشت همواری بنا شده بود، سکنی  
 گزیدند و این منازل از اقامتهای شبوئانا ها خیلی بهتر و راحت بود.  
 زیرا این خانه ها نه تنها با کیزه و مرتب بودند بلکه همچو اشی از گرد و غبار  
 در آنجا به چشم نمی خورد ولی؛ این خانه ها بیشتر به صورت کلبه های کوچکی

بودند که شکل یک گردوبود و گنجایش آن نیز بیشتر از آن نبود ولی مجبور بودند که به طور مشترک در این کلبه‌ها زندگی کنند.

رشیس قبیله‌ان مولی با هان بود که لازم دید پیش جها نگرداش اروپا شی برود و ورورد آنها را خوش آمد بگوید.

مولی با هان مردی خوش قیافه بود، مورتش سیاه نبود ولی بهای کلفت که نشانه، با رزمندای سیاه است نداشت. مورتی کرد سود. لباس بعورت بک شنل بوقتی بود که به طرز زیبائی آراسته شده بود ولی باس دا منی شکل به نام بومی بوکو ژبرتن داشت و یک کلاه چرمی و کفشه از بیوست چرم به پا داشت و حلقه‌هایی از عاج به بازو و در گوشها بش گوشواره‌های مسی فرار داشت بوروی کلاهش دم بک گل آویزان بود و بروی نیزه‌اش پرهای شتر مرغ بسته شده بود تشخیص رنگ طبیعی بدن او بخار طربوستش از بک ورقه خاک زرد رنگ که بدنش زبر آن پنهان شده بود کار دشواری بود.

رشیس به اروپا شیان نزدیک شد و بینی یک بک آنها را گرفت. روسها این مراسم را جدی تلقی کردند ولی انگلیس‌ها فکر کردند اوشو خی می‌کنند و فدمی به عقب گذاشتند ولی در حقیقت این یک رسم فوق العاده محترمی بود که برای اروپا شیان قائل بود و ازا این طریق می‌خواست مهمانداری خوبیش را به نحو حسن انجام دهد.

بعد از آن جا متریفات مولی با هان بدون راندن یک کلمه بر زبان به جای خود بیا زگشت.

یک روز حتی یک ساعت نیز تلف نشدو هر کسی کار خوبیش را می‌کرد. هیئت تعمیم گرفته بود که تا قبل ازا ولین روزهای ماه مارس حرکت خوبیش را ادا مددهد علاوه بر این سرهنگ موقع را تعیین کرده بود زیرا فصل باران داشت تمام می‌شد و آبها به مورت چشم‌هایی در آمد بود که برای مسافرین بسیار گران‌بها بود.

ادامه حرکت هیئت به دوم مارس موکول شد. در روز موعود همه کارروان به

فرمان ما کامآماده، حرکت شد. جهانگردان با اروپائیان ساکن در جزیره لانتا کو خدا حافظی نموده و ساعت ۷ صبح این دهکده را ترک کردند.

ویلیام آمری در حین اسنکه فاصله ازاولین محله، شهرمی گذشت گفت:  
آفای سرهنگ ما الان کحای روسم؟

– آفای آمری اسن حاده، مستقیم را که در بیش روی ماست طی میکنیم سایه مکان مناسبی برای استقرار بیدا کنیم.

ساعت ۸ صبح کاروان نبه های صاف و پر درختی که لانتا کورا در برگرفته بود پشت سر گذاشت و فورا بیابان با تمام مشکلات خشکیها و سختیها و اتفاقات سعدی مقابله جهانگردان پدیدار گردید.

\*\*\*

هرماه ما کام مدمرد بود که تما م آنها از بیش زمین ها بودند که آنها افرادی کوشا و شجاع و جنگجو بودند که بخوبی می توانستند خستگی های جسمی را متحمل شوند قبل از رسیدن بای اروپائیان به این مناطق بشیش زمین ها اغلب به قتل و غارت می برداختند و اشمنان خوبی رفتار بدی داشتند و سرانها را هنگام شب می بریدند. با اینکه ورود اروپائیان تا حدودی اخلاق آنها را تغییر داده بود ولی با زهم روحیه، چبا ولکری در آنها وجود داشت.

دهارا سه که مانند وسائل نقلیه بودند اسباب و اثاثیه مسافت را حمل می کردند. چند عدد از این ارابه ها را بجای اتاق استفاده می کردند که سرهنگ در آنها گذیده بود و درون این اتاق های متحرك با وسائل راحتی از قبیل تختخواب و میزو... مرتب شده بود و سقف اتاق هم غیرقا بل نفوذ بود و باران به درون اتاق ها نفوذ نمی کرد.

در بکی از این ارابه ها سرهنگ اورست و دو هموطن سر جان مورای و ویلیام آمری ساکن بودند و بکی هم مال روها بود و بکی به بنج انگلیسی و ارابه

دیگری هم به ۵ روسی دیگر که از سرمهیان کسی ملکه و تزار نودند سعلو داشت.

البته طعای کسی را نبرد کی از اراده ها کذا نشود بعدها نگردان از میان سیاسان که کاهی اوقات رودهای متعددی در طح آن جریان داشت راه خود را بین گرفته بودند.

و در عین اراده ها نیز وسائل مورد احتیاج مسافت از فیل خوردند، اسلحه - لوازم نفعی سرداری و نیما آن چیزی که بکار رفته مدنظری سدان نیاز داشت فرار داشت.

خوراک بین زمین سام سیل نونک می باشد که از کوشت گاو، نبل کل و مانند آن تهیه شده که این کوشت ها را به شکل دراز دراز می برند و در آفتاب فراموشی دهند و از این طریق ماهها می سوانند آن را نگهدارند.

ولی از نظرنا ن، خوراک نان بین زمین عبارت از میوه و ریشه بعضی گیاهان با دامهای آفریقا شی، ریشه بیاز، انحراف و حنک دراز می باشد و جون این خوراکها با پیدا زدن خان حنکی و حنکل فراهم شود که از جیان تضمیم گرفتند ساکنان و نیزه بیشه ها را استحوذنند تا غذایی برای کار و ایوان بست آید.

اسهای موجود نیز از نژاد اسهای کوچک اند اما اسباب نیولی و تیره یا خاکستری بودند و از کثورهای آمریکای جنوی بکاپ آورده شده بودند.

ما کا منزسوار حیوان زیبا شی سودکه توجه را جان مورای را به خود خیلی جلب کرده بود و یک لحظه نگاه نهاد از آن سرنسی داشت. این حیوان نوعی گورخر بود که بالهای بسیار بلند و زیبا شی داشت. قدش حدود هفت بار و از دم نا دهان ۷ بار طول بود، غیر از ما کا مکه از بیش آن حیوان را برای خود برداشته بود همچکن دیگر را نمی گذاشت که سوار آن شود.

قابل همه راه خودش ادامه دادا ما مشخص نبود که مقصد بعد از لانتا کوکجا خواهد بود زیرا سرهنگ تنها گفت هم بود که جاده روی رورا در پیش می گیرند و مستقیم می روند.

حقیقت ا مرا بین بودکه حتی خودسر هنگ و ما نیواستروکس نیز در آن موقع نمی توانستند جهت معینی را پیش بروند و می خواستند دشت ما فی را پیدا کرده تا مقدمات کار را آنجا مدهند.

سر هنگ تصمیمش را به ما کام کفت و سپس از سه فلکی ها، زاویه ها، قوانین، اندازه، نصف النها و غیره حرف زد. ما کام مدتی به حرفش کوش کرد ولی سرانجام حرف سرهنگ را قطع کرد و گفت:

آقای سرهنگ من کاری بده زوایا، قوا عدو نصف النها رندارم و کارهای را که می خواهید انجام دهید برای من فایده ای ندارد. ولی از من چه می خواهید؟ یک دشت ما ف و بزرگ؟ بسیار خوب برای شما پیدا می کنم.

سپس قافله را به طرف جنوب غربی هدایت کرد و میدوا را بودکه دشت موردنظر سرهنگ را در این قسمت پیدا کند.

از صبح این قافله به طرف نقطه، مجھولی حرکت خودش را آغاز کرده بود. جهانگردان هر کجا مدر فکر بودند و سرهنگ در فکر آینده بود و مثکلات را پیش خود مطالعه می کرد.

ما نیواستروکس اوضاع طبیعی زمین را بررسی می کرد و حرفی نمی زد. نیکلا پلاندہ با خودش حساب می کرد و بیلیا م آمری و میثل زورن که پیاده و جدا از قافله حرکت می کردند کا هی چندین کیلومتر از آن دور افتاده و کا هی نیز از آن جلو می زدند و تما مدتی که راه می رفتند محبت می کردند و معمود اصلی سفر را در پیش نگرفته بلکه از تماشای جنگل های انبوه لذت می بردند و باز استنشاق هوای لطیف آنجا از خود بخود می شدند و غالبا از دیده های خود حرف می زدند و به دیگران کاری نداشتند ولی ناگهان اخلاق سرهنگ و ما نیواستروکس مورد توجه آنها قرار گرفت.

میثل زورن می گفت:

من در حین عبور از کرانه، اکوستا با آنها محبت می کردم تا آنها را موافق کنم ولی با کمال تا سف هر دو حادث دارند و نمی خواهند حرف هم ذیگر

راکوش‌کنندوحادت علمی که زشت سرین حادتهاست را دارد.

وبلیام آمری جواب داد:

ولی به نظر من دلیلی وجود ندارد که اینها نسبت به یکدیگر حسودی کنندجون همه ما را بک معمود کارمی کنیم و همه نیز از این عملیات نتیجه می‌شوند. بنابراین سادما هموحدت فکر و عمل داشته باشیم.

میثل جواب داد:

حرف شما درست است ولی فکرمی کنم که این وحدت در میان مانباشد و بنابراین هر دفعه بخاطر موضوعی بحثی پیش می‌آید و مکان دارد موجب اشکالاتی شود که کارها را نیمه تما می‌گذارد.

– زورن عزیز، رای مخالفی منکل است که بتوانیم آینده را حدس بزنیم. امدوارم این ترس شایی مورد باشدوا میدوازیم اینطوری نشود. همانطوری که گفتم من مادرت بعنهای پیش می‌آید که خودسری و لجاجت سرهنگ و رفیق را استثنای داشتند. حادت آنها می‌باشد ولی فعلای جارهای نیست و اسها سادبا هم باشند و از یکدیگر جدا نشوند.

– بله، حرف شما درست است و با یادگذاریم که اختلاف آنها زیاد است. داشته باشندتاین کارها میان را دشمال کنیم.

وبلیام بپرسد:

اما اگر فرار باشند که یکی از این دونفر را به عنوان رئیس انتخاب کنندشان کدام را انتخاب می‌کنند؟

– پیش من هیچ فرقی ندارد. ما نیواستروکس و سرهنگ اورست، هر دو از زادانشندان مشهور جهان می‌باشند و دولتین انگلیس و روس می‌خواهند از نتایج آنها سطور کامل استفاده کنند. بنابراین برای ما چه فرقی می‌کند که هدایت کننده، مانک نفوذ روسی یا مانک نفوذ انگلیسی باشد. با نظر من موافق هستید؟

– بس اصلاً نگران نباشد. ما هم مشترکاً تلاش دونفری خوبی را برای

رفع اختلافات سکارمی برین تا شاید بین آنها همکاری به وجود آید ولی این  
هموطن شما نبکلا پلانده ...

میشل زورن با خنده جواب داد:

اما او بیان حرفها کاری ندارد و سرش به کار خودش می باشد.

- و دوست من سرخان مورای هم در خط خودش می ساخت و تباخته علاقه،<sup>۱</sup> و  
به شکارمی باشد. بس سرما دونفر لازم است که از هر طبقی که ممکن است بین  
روسانیان همکاری به وجود آوریم. بس ابتدا بین ما دونفر باید دوستی و  
صیغه‌یت وجود داشته باشد.

میشل جواب داد:

البته.

وبعد دست خود را به طرف و بیلی مدراء زنمود و دست هم را محکم فشردند.  
هنوز قافله را خود را به طرف جنوب غربی ادامه می داد:



چهارم مارس هنگام ظهر نزدیک تپه ها رسیدند و دشتی وسیع در مقابل آنها  
ظاهر شد که برای کار جهانگردان مناسب نبود، به خاطر همین ماسکا مجلورفت.

هنگام عصر فاصله به دهکده ای رسید که کثا ورزان شعالی ساکن آنجا بودندیک  
نفر هلندی که رئیس مستعمره نشین آنجا بود سر هنگ و دوستاش را به خانه خود  
دعوت نمود و از هر نوع مهمانداری در مورد آنها کوتاهی نکرد.

این مرد کثا ورزی کوشا و موفق بود که به خاطر فروش ویا معا مله کاو، گاو میش  
سز و غیره شرود خوبی به هم زده بود و در آن موقع چون چرا کا، مناسب نبود  
او نیز می خواست با خانواده خود مانند اکثر کثا ورزان دیگر به محل مناسب  
دیگری کوچ کنند.

او به سر هنگ دشت وسیع و مسطحی که در فاصله، بانزد هم مابلی آن محل قرار

داشت و برای اعمال اندازه‌گیری گروه مناب بود را نشان داد.  
صبح روز ۵ مارس قافله به حرکت خویش ادا مداد در راه سرجان که مدت  
مدیدی شکاری نکرده بود در هزا رو دویست متري خود بیک شکار عجیب مشاهده  
کرد. حیوانی شبیه گا و نرباد مسجد در ازو بیشتری مافی که تاخهای تیرهای  
بر روی آن به چشم می خورد. مورای با او شلیک کرد و حیوان با مداری عجیبی  
بر زمین افتاد.

نزدیک ظهر به محل مورد نظر که دشت وسیع و جنگزاری بود رسیدند. این مکان  
از هرجهت برای ستاره‌نشانان مناسب بود و هیچ اشکالی نداشت.  
ما کام در حال بکه اطراف رانگاه می کردند و هنگ گفت:  
اینجا مکانی است که می خواستید.

▪▪▪

عملی که این هیئت سایه اتحام می داد عبارت از یک سلسله اعمال مثلثاتی  
بود که اندازه بیک قوس نصف النها را بدست آورندولی سخاطرا بنکه هیچ  
 نقطه از گره، زمین تا چندین مایل که ماف سا شد وجود نداشد گروه تمیم گرفت  
برای پیش رد کار خویش سطح زمین را به عده‌ای مثلث تقسیم نماید و کارش را  
دنیال کند.

این مثلثها را سائل اندازه گیری، طول باب، علائم طبیعی با مخصوص  
ما نندنا قوس، برج، سورا فکن، با یه وغیره را می توانستند تهیه کنند و به  
همین وسیله بود که ار اگو قادر شد اندازه طول «ولانس» از اسپانیا تا  
جزاير بالثار را اندازه گیری کند.

بطور کلی در هر مثلث هنگامیکه بک فلم و دوزا و به، مجاورش تعیین می شود  
مقدار دو فلم دیگر روزا و به، سوم را آسان می شود بسته آوردو آنگاه با ساختن  
مثلثهای مجاور می شود آنها را از همین طریق اندازه گرفت و همین طور مثلثهای

جدیدی ساخت تا آخر بتوان قوس را تعیین کرد. همچنین توسط طول باب می شود مقدار زاویه ها و طول اضلاع را به دست آورد و خلاصه کارهیئت اعزامی این بود که ابتدا وضع دقیق پلخ اول مثلث و دوزا ویه، مجاورش را تعیین کند در پنجم مارس هیئت علمی کارخویش را آغاز نمودوا بن برای بش ژمن ها که مقصود آنها را در ترمی یا فتنه حیرت انگیز بود.

سرهنگ از ما کام خواست که بک دشت وسیع و ماف به آنها نشان دهدوا و در مدت کوتاهی که دست کستره و وزسا برای جمن و گیاه برای آنها بیدا کرد که موجب خوشحالی هیئت علمی ند.

ما سیوا ستروکس خطاب به سرهنگ گفت:

فکر می کنم بعد از معین نمودن مثلثها دیگر بقیه، کارهای برای ما آسان خواهد گردید.

- بله . به شرطی که در مقابل راهمان هیچ مانع وجود نداشته باشد

منجم رویی گفت:

فکر نمی کنم به مانعی بر بخوریم.

- خدا می داند . حالا وظیفه ما این است که در این محل قاعده، مثلثها را اندازه گیری نموده و وقتی که این کار تمام شد بعد از آن یک تعمیم جدی خواهیم گرفت.

جادراها را بروز مین استوار نمودند و تشکیل یک نوع اجتماع بش ژمن را در دشت تشکیل دادند که در یک طرف جادروها و طرف دیگر جادرا نگلیسیها قوار داشت و بر فراز هر جادره هم برج آن کشور را زدن و محوطه ای هم پشت جادرا برای حیوانات خوبیش به وجود آوردند تا شب هنگام از خطر حیوانات وحشی - منطقه درا مان باشد.

سر جان مورای که وظیفه زیادی بر عهده نداشت ما مورشده که با ما کام برای تهیه، غذا و مسکن مناسب تلاش کند و با شکار روزانه غذای آنها را آماده نماید ششم مارس عملیات شروع شد و میثل زورن و وبلیا م آمری مأمور شدند که

مقدمات عملیات را فراهم کنند.

اولین کارا بن بود که مک خط مستقیم روی زمین ساخته و چون این کار متعطلی داشت میخهای جوبی با فاصله‌های معین در زمین فروسردند و بدین ترتیب خط را تعیین نمودند. میشل زورن نیز با دوربین وضعیت صحیح مسخه را می‌گفت و جلویی رفت.

این خط که بطول نه کیلومتر ادامه یافته بود جندی روز طول کشید تا فاude مثلث آن سادقت اندازه‌گیری شود.

صبح روزدهم مارس مشغول مثلث‌گذاری شدند و هر رفمی که بددست می‌آمد و مورد قبول همکان بود در دفترنوشه می‌شد.

مانیو و سرهنگ با وسائل اندازه‌گیری مانند ستاره، گونیا، خط‌کش، پرکار میخهای جوبی، دوربین، هواسنجد و غیره کار خود را بیش می‌بردند و به خاطر دقیق درگاه رخوبیش از شاقول هم استفاده می‌کردند تا متوجه نشوند که در راه آنها کوه یا مانع دیگری وجود دارد سانه سرهنگ گفت:

اکنون با یه دیبا دقیق نقطه، عزمت را تعیین کنم.

مانیو جواب داد:

بله در صورتی که حساب مادرست درست باشد...

سرهنگ گفت:

درست است بشرطی که حساب مادرست و دقیق باشد، حالا جطور است ستاره را در وضعیت افقی اندازه‌گیریم؟

مانیو گفت:

تلزومی ندارد بنا تراز همی شود زاویه مطابق با ستاره را اندازه گرفت در این صورت کار ما خیلی آسان بیش می‌رود.

در نتیجه دو داشمندیا همت وافق کرده و با بک الیدا دمترک مشغول استقرار ستاره شدند. با گذاشت تراز بیرونی ستاره درستی عمل آنها ثبت شد و بعد از

کنسل بلانده آن را در دفتر ثبت کرد و هیئت انگلیسی - روسی هم درستی این کار را نمدوخ نمودند ولی هنوز دوکار دیگر مانده بود؛ تغییر دادن درجه، حرارت - تعیین طول حفیفی.

تعیین تغییر درجه، حرارت ساده بود چون فوراً دادا نشمند است به کار شدند و مقدار آن را تعیین نمودند و راجع به تعیین طول حقيقی با عصایت دیگری که انجام دادند و نتیجه بخیزید مقادیر طول را تعیین و در دفتر ثبت نمودند هر روز از صبح هیئت دست به کار می شد و تا نزدیک غروب کار خوبش را ادامه می داد و برای اسنکه اشتباهی در کارشان نشود در محلی که آخر کار سان سود علامت می کذاشتند. تا ماین عملیات به مدت ۳۸ روز به طول انجام داد و هر کاری که انجام می دادند نتیجه، آن در دفتر ثبت می گشت.

جندیار هم بین سرهنگ و مانیوا ستروکس جرو بحثی شد که با مدار خله، دیگران و بسته آوردن رای اکثریت این مباحثات خاتمه می یافتد. فقط یک بار میان آن دو بحث بر طولی پیش آمد که داد و پیش را بر عهد سرجان مورای گذاشت سرهنگ معتقد بود که با یاد طول یکی از قوانعد میلثه انس هزا رتوئا زبان دولی ما سومی گفت چون زمین هموار است با یاده هزا رتوئا زدن نظر گرفت ولی سرهنگ حاضر به قبول حرف وی نبود و با چند لیل قابل قبول می خواست تا حرفش را ثابت کند. نزدیک بود کار به دعوا کشیده شود و به جاهای ساریک کشیده شود که هو اطوفانی شد و جندر وز عملیات متوقف شد.

در این موقع هیئت از فرمات استفاده کرده و دادا نشمندرا متقاعد کردند که برای بر طرف نمودن نگرانی و اختلاف اندازه، قاعده، مثلث را هشت هزار توئا ز بگیرند.

با استفاده از این اندازه عملیات را دنبال کردند و با لآخره با موفقیت به با بان رسیده ای حالا نوبت قسمت دوم عملیات بود.

اندازه کری فاعده، مثلثها ۳۸ روز عتی از ششم مارس تا سیزدهم آوریل به طول اینها میدواکنند و قطب ملک کذاری سود.

سادسین نمودن عرض حفرا فائی دناله، کار گرفتهند.

مثل زورن و ولسام آمری در شهای مهاسی اریا عساکان را معن می کردند و از این طریق تو استند عرض حفرا فائی وسطه، آغاز موس را معن کنند.

انتخاب نصف النهار را بدیا احتباط انجام می ندان طول آن زیاد نباید و در راه با مکلا و سخنه را بررویند. و برخورد به موافع طبعی از فیل کوههای بلند و دخانه های بربیح و خم و طولانی نیز اشکالاتی به وجود می آوردند که ساده آنها بر هر زمینی کردند و این خوش بختانه این محل فقط دارای رودهای کم، کوههای کم ارتفاع و آسان برای عبور بود و در نتیجه، ادامه عملیات بدون هیچ مشکلی بیش می رفت.

در این قسم از جنوب آفریقا محراجی کالاها ری کسرده نده که ما بین رود - اورانز و نگاهی می باشدو بین ۲۰ تا ۲۵ درجه خط استوائی قرار گرفته بود و در حقیقت دو بیست و پنج میلیون نصف النهار در شرق گرسنوج بود.

محراجی کالاها ری دارای کیا هان مختلف است که سر زمینها ش بو شده از علفزار بود و جنگلهای فراوانی نیز دارد.

حیوانات نیز فراوان در این قسم دیده می شوندو طائفه های سوش زمین و با کالاها ری در این قسم زندگی می کردند و اکثر اوقات سال کم آبست ولی در موقع ورود هشت اعزامی هوا بارانی و گاه جندین ساعت باران می باشد و در نتیجه رودخانه های متعددی را به وجود آورد. چون از همه نظر این دشت وسیع را مناسب کار خود دیدند تضمیم گرفتند هر چهار چهار مقدمات کار را آماده نمایند و این میانها تنها یک کار بارانی مانده بود و آن انتخاب نصف النهاری بود که بک قوس جندین در جهرا برای آن حساب گنند.

هشت اولین ایستگاه را که انتخاب گردند یک درخت تنها شی بود که حدود

۱۵ مایل از نصف النهار فاصله داشت. ستاره شناسان استاد ازاویه، این درخت را تعیین نموده و بعداً زفراغت از آین کار جا در هارا برداشته و به راهنمایی ماکام به طرف درخت راه افتادند و هنگام غروب سه آن رسیدند. این درخت از نوع خطمی به قطعه هشتاد بامتر و رنگی کرمی بود. شکل میوه اش بیضی مانند و سفید و ساختمان و سرکهای عجیبی داشت. خبلی زودجا در هارا آماده کرده و وسائل غذایی ماده ننمودند.

بِعْد از تماشام ساره هنرمندان هر یک به چا در خوبی رفته و ما کام و دوستانش از  
چادرها مرا قبض می کردند.

بعدا زدوسا عب مثل زورن وویلیا م آ مری که هنوز حساب عرض جغرافیائی این محل را معین نکرده بودند از خواب بلند شدند و مشغول تعیین عرض جغرافیائی مخل شدند.

四

عملیات تا ۲۵ آوریل بدون مانع پیش رفت و اکنون بعد از ساختن هفت  
مثلث نزدیک یک درجه از شمال منحرف گشتند.

سرهنج واستروکس کمتر با هم مثارت می کردند و در دوره محل جدا از هم کار می کردند و به همین دلیل خیلی کم با هم کاری داشتند. بعداً ظهر نیز هر کدام به جا در مخصوص می رفت و به کار خودش می پرداخت.

سرا نجا م میشل ووبلیا م فهمیدند که هرچهارین دور ثیس از هم جدا باشد کارها  
خیلی زود شروع احتراز جلویی رود.

سرانجام قرارشده‌ای راحتی بکراشال وسیع تشکیل دهنده. در آفریقا جنوبی بومیان کراشال را بک نوع ده متحرک می‌گویندکه می‌توان از بک محل به محل دیگری کوچ کرد.

در آن موقع نیز بکار ران ایال دیگر که از جندی خانواده تشکیل شده بود کنار

رودکورمان فرار داشت. کلبه‌ها از جوب و بارجه‌هایی از نی که مانع از نفوذ آب بود درست شده سودکه شکل کندور ادا شد، در کلبه‌ها از بوستی خیم بوشانده شده سودوشه علت کوتاهی بین از حد رسانیده از خزبدن بروند با درون کلبه می‌رفتند.

به مجردرسدن فاله به آن نزدیکی همه، افراد فیله به جنبش افتادند جنگجویان مسلح با شمشیر، خنجر و چاقو حلوآنها رفته که عده آنها نزدیک به دو بیت تغرسود، ما کا میش آنها رفت و سعداً رمحت با یکی از روسای فیله احازه گرفت که در نزدیکی آنها چا در بیرون خیلی زود در آنجا چادرها را به باکردن دوازدها را به شکل حلقه وارست که بانی از جاردہا گذاشت و سپس هر کسی دنیال کار حودش رفت.

سرحان هم با ما کام سوار اسب شده و به همراه هر چند کار رفته آنها به طرف شمال شرقی که جنگلی انسوه و وسع سود روانه شدند.  
سرحان سه ما کام کف:

همانطور که کنار آن سار مارگدا سه من و عدد داد بدخواهش می‌گنم مرابه سک ناچه، بر از شکار را هنماشی کنند چون من سرای شکار خرگوش با رویاه سه است جانباً مدها م.

سوشم جواب داد:

همانطور که سلا "هم گفته" ام سادمردا سه مانند، علاوه بر آن شکار حسوانات سزرک مها رت می‌خواهد و سادمدوں سرنا سه کاری مکنند.

سرحان گفت:

خلی خوب من صور خواهیم سودا ماسا دیگویم که ما وقت زیادی هم نداریم سنا سران حتی سک دیگر را نسادا زدست بدھیم.

ما کام جواب داد:

سیار خوب بس هر حد را که دیدم شکار می‌کنیم.

در اسن وقت سرحان فریادی کشید:

"کل"!

سونن نکاهی به سر جان انداخت و با لحنی طعنه آمیزگفت:  
سا این خوشحالی شما فکر کردم که فیل یا کرکدنی را دیده‌اید.

- بی جهت وقت را تلف نکنیم ...

و بعد اسان را با سرعت به حرکت درآورده و دو شکارچی به طرف شکار رفتند به  
حاسیه، جنکل که رسیدند کمی صبر کردند ولی با بدگفت که آن روز هیچ نتیجه‌ای  
عاید نشان نشد.

هنکام مسعاً ز ظهر گه وفت عزیمت به جا درها بود سر جان خیلی ناراحت بود زیرا  
دست خالی بر کشتن را ننگ خود می‌دانست بنا بر این تمیم کرفت هر شکاری  
را گه دیداً ز دست ندهد.

دو شکارچی در راه بودند و هنوز سه کیلومتر با کراچال فاصله داشتند که ناگهان  
خرکوشی از سویه‌های مقابله سر جان بیرون پریدوا و نیز بدون معطلي بسوی  
او نشیک کرد.

ما کاما عصبانیت گفت:

بک کلوله به خاطریک خرکوش.

اما سر جان بدون توجه به حرفش به طرف شکار رفت ولی متابانه جز چند قطره  
خون جز دیگری بیدان کردو لی بخاطرا بینکه آبروی خودش را جلوی ما کام  
حفظ کرده سادگفت:

ولی اورا زده ام.

ما کاما ملائمه گفت:  
عجب زده اید!

بعد هر دو سه طرف جا درها به راه افتادند. صبح فردا ما کاما منتظر بود که سر جان  
با اوی به نکار سر و دولی انگلیسی خود خواه خود را به ما کاما نشان نداد و سرش  
را با وسائل وا سزار اندازه گیری مشغول کرد و هنگا می‌که خسته شد به کراچال  
رفت نا از وضع زندگی در آنجا اطلاعاتی بدست آورد.

روز ۱۷ ماه مهرجان با این حملات از خواب بیدار شد؛ آفافکر می کنم که امروز روز خوبی است اما باید بدانید که ساختمانهای کوهستانی باید خرگوش را کشت.

سرجان تقاضای ما کامرا قبول کرد و مسل از بیدار ندن سایرین از جادرها بهرون رفتند.

در آن روزها نظریکه ما کامگفته بود شناس زیادی آورده بود چه هر چیز بود که نوعی غزال تبره رنگ بودند و شکار شان دشوار را شکار نمودند.

این حیوانات کمیاب به ارتفاع جهار پا با شاخهای دراز و عجیب و بوزه هائی باریک و ساق با پستان سپاه رنگ بود. نکم و مورتشان سفید و پشتی نرم و گوشهاشی نوک تیز و باریک دارند.

هر دوی توانستند از صید جنین حیواناتی به خود مفرو رباشند.

ما کام به سرجان سفارش کرد که اگر فردا می خواهند به شکار بروند حتی کارایین خودش را تیز بباورد.

سرجان گفت:

برای چه مقدمه بیا ورم؟

– برای شکار حیوانات بزرگتر، جای باهای آنها را ببینید که چه بزرگ می باشد.

بنابراین وعده را به فردا گذاشتند و هر دو به خیمه ها بازگشتد.

فردا صبح زود ساعت ۴ حرکت کرده و در راه فیلها که سرای خوردن آب به کنار آشخور می آمدند منتظر ماندند.

نزدیک نیم ساعت صبر کردن تا سرانجام از دور گرد و خاک به هوای برخاست.

سرجان تنفس خودش را آماده کرد و لیز میلوینز را گرفت و به او گفت که هنوز صبر کند.

چمنزار زیر پای این حیوانات عظیم الحجم لگدمال شده بود و سپس عدد فیل بددیدار شدند. هوا داشت روشن می شد و سرجان بخوبی قادر به دیدن آنها بود

درا بین هنگامیک فیل از کله جدا شدوما کام به سرجان اشاره کرد و گفت :

این هم شکار شما .

درا بین وقت فیلها به آشخور رسیده و داشتند تشنگی خود را بر طرف می کردند ولی فیل قوی و بزرگی با نگرانی به اطراف می نگریست ، مثل اینکه به وجود خطرپسی برد و بود .

ناگهان با شنیدن مداری مخصوصی سکهای آنها عوکنان از جمنها بیرون آمد و خود را به نزدیک فیلها رسانیدند .

ما کام به آرا می به سرجان گفت :

دوست عزیز شما اینجا باشید ...

وبعد به طرف فیلها با اسب هجوم برد . درا بین موقع فیل بزرگ او را مشاهده کرد و به طرف او دوید . سرجان که در شدت قدیمی فیل بود منتظر بود فیل نزدیکتر شد تا ثلیک کند ولی حرکت ناگهانی اسب جهت را تغییر داد و گلوه از کنار کوش فیل گذشت و به او آسیبی نرساند .

فیل خشمگین به سرعت خویش اضافه کرد ولی راه طوری بود که سرجان می توانست خود را به اورسانده و مانع از حرکتش شود . اسب زود خود را از خزه ها بیرون کشیده و بدون توجه شیشه می کشد . سرجان در حالی که می کرد کنترل خود را برابر داشته باشدیک فشنگ دیگر در تفنگ می گذاشت . رفت و رفت سرجان و فیل به جنگل نزدیک می شدند و سرجان متوجه شد که اگر دیر بجنگد ممکن است دجا رزحمت شود .

نزدیک بود که فیل خود را روی اسب بیاندازد که اسب سرش را به عقب برگرداند و خرطوم فیل به بست اسب برخورد کرد و حیوان سخت به شیشه افتاد و دورا هش را کچ کرد . این انحراف از مسیر موجب نجات سرجان شد و او توانست به جنگل برگشته و یک پناکا هدربیشه برای خود پیدا کند .

سرجان خونسردیش را حفظ نمود و دوباره به طرف فیل شلیک کرد . این گلوه دراست خواه فیل موثر افتاد و گلوه دیگری که او خورد دوی را از یاد آورد .

فیل ناله‌های دلخراشی کرد و بعد درحالی که روی زمین افتاده سود با خرطوم روی خود آب می‌باشد و زخمها بین را می‌شست.  
درا بن هنگام ماکا م به طرف سرجان رفت و به او گفت:  
شکار خوبی زده‌اید.

سرجان از بیشه خارج و به طرف فیل رفت بعد روی بین را به طرف ماکا م گردانید  
و گفت:

خیلی بزرگ است اورا چگونه بسیریم؟

ماکا م جواب داد:

لزومی ندارد که جدران خودمان ببریم. تنها باها و خرطوم و عاجش را می‌بریم که به دردمی خورد. و سپس اعضاً مورد نظر فیل را بریده و نزدیک ظهر به جا درها برگشتند و بعد غذای خوشمزه‌ای بسیک آفریقا ثیها از پای فیل تهیه کردند.

هیئت علمی به سرجان از شکار کردن چنین فیلی به او تبریک گفتند.

▪ ▪ ▪

در مدت اقامت در گرانال سرهنگ، ما تیبو و ماکا م کمتر با یکدیگر بودند و جدا از یکدیگر به سرمی برداشتند. در روز قبل از عزیمت سرهنگ کارت ( پپت ) را پیش ما تیوفورستا دوا و نیز متفا بلای چنین کارتی را فرستاد.  
روز ۱۹ ماه قافله به راه افتاد و تصمیم گرفتند به استگاهی که در فاصله ۱۰ ده مایلی آنجا قرار داشت بروند و نباشند کار خوبی را ادا مهدهند.

در فاصله ۱۹ تا ۲۹ مددو مثلث تشکیل شد و تا این موقع مشکلی بیش نباشد. بود و وقت کافی هم داشتند و دشت هموار و وسیع بود و رودهای فراوانی از آن عبور می‌کردند و در لابلای درختانی که بشی ژمن ها از جوپ آنها تبرکمان درست می‌کردند برندگان در همها هو بودند. قسمتهاشی ازا بن دشت خشک بود

که شان می دادهیج رودخانه‌ای نداردوگیا هی در آن حارشدنی کند .  
به همین خاطرهیث تصمیم گرفت که سی حبت وقت را تلف نکندو تا آنجا که  
امکان دارد عملیات را زودتر مکنندولی حس رفاقت بین دورئیس انگلیسی  
وروسی هر چندیکبار موجب توقف عملیات می شد . هر کدام تلاش داشتند که  
دیگری را شکست داده و خود را رئیس کاروان کنند و علاوه بر آن بین ملوانان  
انگلیسی وروسی را به نحوی به هم می زدند و آن وقت تغیر را به گردان هم  
دیگرمی انداختند . مثلاً یک روز دعوا بین سرهنگ وما تیوآن فدرالا مهپیدا  
کرد که نزدیک سوداندازه گیری متوقف شود .

ما تیوبه سرهنگ گفت :

آقا ، ارتفاع دوربین را زیاد کنید ..

سرهنگ با خونسردی گفت :

برای جی ؟

ما تیوجواب داد :

با خاطرا ینکه سطح دایره دوربین تنها اشیاء را ۱۳ برابر بزرگتر می  
کنند در حالیکه با بد ۲۴ مرتبه بزرگتر شود .

در این وقت که دودانشمند را این مورد بحث می کردند بقیه فهمیدند که امکان  
طلع بین آن دو وجود ندارد و ممکن است که این اندازه گیری را کدبماند .  
اما خوشبختانه هر دو متوجه وضع شدن دو تسلیم شده بودند و این ترتیب دعوا از بین  
رفت .

سی ام ماه مه هوا خوب بود و می شد عملیات را ادا مداد دولی از این به بعد هوا  
ناگهان تغییر کرد و با رانهای سیل آسا و طوفانهای مهیب فضای دشت را  
پوشاند . اسرهای تیره رنگ سطح آسمان را پر کرد و دور عدو برق گوش را کر می  
کرد . دشت نیز دچار خشکالی شده بود . چندین روز آسمان بوشیده از لکه های  
ابر سیاه رنگ شد و موجب شد که دنباله کارهیث به تاخیر افتاد .

هیث ا نگلیسی وروسی که دقیقه ای نمی خواستند از دست بد هند آتش فراوا نمی

می افروختند و هنگام مثبت عملیات را دنبال می کردند. موقع شب مخصوصاً هنگام روش نمودن آتش حیوانات وحشی با سر و مداهای عجیب از هر طرف به جهانگردان نزدیک می شدند و مانع کار آنها می شدند و در نتیجه حسب می شدند آنها زیستی که باید فیو باشد نادرست از کار در بیا پد.

در نتیجه، نزدیکی ساختمان حیوانات وحشی به تدریج دانشمندان اروپائی ترشان از بین رفت و با راحتی در میان درندگان به کار مساحی خویش ادامه می دادند.

سرجان مورای نیز در هر استگاه و حتی هنگام میکده کار مساحی را دنبال میکرد تفکر را کنار نمی کذاشت و در هر حالتی بادیدن شکار فی الفور بسوی خود می داشت.

حداده، جدیدی کار جهانگردان راعقب نیاز نداشت و از سی ام تا هفدهم ژوئن چندین مثلث جدید بکرساخته شد و با وجود تاریکی هوا کار دانشمندان معلق نماندو سرهنگ و ما تیودر محاسبات خوبیش حداقل دقت را بکار میبردند در ۱۲ ژوئن رودخانه وسیعی که از منشعبات اورانز بود میر عبور هیئت انگلیسی - روسی را قطع نمود. اما جهانگردان نگرانی بهدل راه نداشتند جون یک قایق کاوشگری داشتند که برای استفاده در چنین مواقعي ساخته شده بود ولی اربابها و سائل کاروان را از این طریق نمی شد حمل نمود. بنا بر این تضمیم گرفتندیک فکر حسابی نداشتند.

ما تیو معتقد بود که هر کدام از مسافرین اثاثه اش را با خود حمل نمود و خود قافله تعت را هنماشی می کرد کیلو و متر دور تر در محلی که عمق رودخانه کمتر است بروود در آنجا به هم بپیوندند.

- این شعبه از رودا و رانز که بیش از نیم کیلو و متر عرض آن بود دارای جریان تند بود علاوه بر آن در چندین نقطه مغره ها و تخته سنگهای بزرگی از آب بیرون آمدند که خطر بزرگی برای کشتی به شمار می آمدند.

ماتیو چند بیشترها دیدگر هم کرد ولی چون ترس همکی را دید دیدگر حرفی نزد و  
تصمیم گرفت که نظرش موافق نظر همکان باشد.

نیکلا بلانده که می ترسید قرارش با کاروان برود و بقیه باقی بهترینی  
که شده آن سوی رودخانه بروند و دنباله کارشان را ادا مدهند تا کاروان  
بردو چون عدم وجود بلانده تا شهری در ادامه کارند اشت رفتن او با کاروان  
اشکالی پیش نمی آورد.

قابلها ز طرف چپ رود حرکت کرد و خیلی زودا ز دیدرس جشم سرنشینان کشته  
دورند.

ملوانها باقی بزرگ را آماده نموده و سرهنگ، ماتیو، سرجان، میشل و  
ویلیام با دو ملوان و یک بیش زمین سوار آن شدند.

میشل بد دوستش ویلیام گفت:

رودخیلی زیبا و پرآبی است.

ویلیام جواب داد:

بله ولی عبور از آن دشوار است ... و از طرف دیگر گرچه الان جرسان  
تند و سریعی دارد و پرآب نیز می باشد و موجب ادامه راه کاروانها است ولی  
دو سه هفته دیگر با رسیدن فصل خشک بی آب می شود و عبور مسافران را مشکل  
می کند بخاطر همین عجله دارد که زودتر خود را راحت کند، بله دوست عزیزم این  
فا نون طبیعت است ولی جای افسوس است که ما وقتی برای این گونه مباحث  
فلسفی نداریم.

سپس قایق کائوچویی به آب انداده شد و برای سهولت و راحتی ثاث کاروان  
را بر روی بوشی از علف قرار دادند که مدهای نیز در اثر حرکت و غیره نبیند  
وقتی مسافرین اعلام آمادگی کردند بومی نیز در عقب قایق نشستند تا سکان  
را در اختیار داشته باشد.

این بومی چون بارها از این طریق مسافرت کرده بود لذا از همه چیز آگاه بود  
و به مسافرین سفارش می کرد که در هنگام حرکت حرفی نزنند، وقتی مقداری

جلودیدندوضع خراب شدجون آب دارای سرعت و فشار زیادی بود ملوانان با بدبهگونه‌ای عمل می‌کردند که گاه از با روزدن دست بردارند تا از فرو رفتن قابق در آب حلوگیری نموده سارعکس ساده‌ساخته با رومی زدند تا جریان آب از هم‌سازشدو حرکت کنند امکان بذریباشدولی وقتی رودخانه خیلی عمیق شد و جوش و خروش آب نیزتا حدودی کم‌گردید، شهردیدند که کشتی را به امید جربان آب بگذارند.

ستاره‌شناسان بانگرانی به جیزی توجهی نداشتند و می‌خواستند زودتر به ساحل برسند. سرهنگ و ماتیوبه همنگاه می‌کردند که هیچ‌کدام حرثت حرف زدن را نداشتند. سرجان با تفنگش مشغول بازی بود و دوستاره‌شناس جوان با خوش خلقی و سرحالی به مناظر زیبای اطراف رودنگاه می‌گردند. خیلی زود جربان آب سریع و تندگشت. ملوانان به دستور پیش‌زمین محکم برپا روهای خود تکیه می‌کردند که نداشت. کشتی در مقابل جریان آب مقاومتی نشان نمی‌داد و به راه خوبی می‌رفت و موازی با ساحل پیش می‌رفت. باروها، ملوانان و پیش‌زمین نمی‌توانستند از این انحراف کشتی جلوگیری کنند.

وضع کشتی خطرناک شده بود زیرا یک تخته‌بنگ بزرگ با یک تن درخت با آسانی می‌توانست کشتی را واژگون کند. همه می‌ترسیدند که هیچ‌کس حرفی نمی‌زد. بومی بلندند وضع کشتی را بررسی می‌کردند که این دردوبست قدمی یک جزیره، خطرناک ظا هرند.

جیزی نمانده بود که کشتی به آن بر سر داده دونیم شود که بنه ناگاه با تخته‌بنگی تمام‌افکرد و سوراخی در آن به وجود آمد که آب به درون کشتی راه پیدا کرد، ولی مسافرین خودشان را نباخته و منظم به جلوی خودنگاه می‌گردند. آنجه که در نظرشان یک مخره می‌آمد در حقیقت یک اسب آبی بود که در اثر جریان آب به این طرف کشیده شده بود. وقتی با کشتی برخورد نمود تکانی به خود داد و اطراف رانگاه گردید. این حیوان به طول ده پا با پوستی کلفت

و پرپشم و دهانی با زباندا نهای تیزی بود و تلاش او این بود که به کشته نزدیک شود و آن را کارگیرد.

سر جان در نهایت خونسردی تفنگ را برداشت و به طرف گوش حیوان نشانه - کمی کرد و لوله اسپا آبی میدان را خالی نکرد و دنبال کشته را افتداد که یک گلوله، دیگرا و را از پا درآورد. سپس هنگامیکه از شدت درد تعقیب قاپی را رها کرده بود کشته به جنب و جوش درآمد و بدهی پهناوری جزیره کشیده شد.

قبل از اینکه مسافران متوجه وضع خوبیش باشند کشته همانند قرقهای دور خود می پیچید و سپس قایق بعدها زمدمی سالم برگرانه، رودنشت و جهانگردان سالم و بدون اینکه هیچ صدمه‌ای دیده باشند از قایق بیرون آمدند.

\* \* \* \*

عملیات مساحی با موفقیت انجام شد و به آخرین ایستگاه واقع در کرانه شط رسیدند و بدون مشکل کارخوبیش را دنبال نمودند ولی منجمان از مارهای این ناچیه خیلی می ترسیدند چه طول آنها بهده تا دوازده پا می رسید. نیش آنها نیز موجب مرگ می شد. این مارهای ناشان با میباشد.

جهای روز بعد از عبور از رودخانه زاب یعنی ۲۱ زوشن قافله به ناچیه "جنگلی رسید که بخاطر وجود آنبوه درختان کار مساحی و مثلث بوداری با دشواری رو بروشد.

و همیا آمری با نوعی انعکس روبرو شد که برای بومیان بسیار گوارا میباشد و حقیقتاً عطراین درختان موجب نشاط همگان شده بود. همچنین یک کیاه زرد رنگ به نام (( کوکوما کرانه )) که در جنوب آفریقا زیاد می روئید عطر دلبهذیری داشت.

با وجود حامل خیزی و برکت داشت به نظر می رسید که جمعیت زیادی ساکن آنجا نمی باشد زیرا هیچ بومی در آنجا به چشم نمی خورد.

درا بن روزدانشمندان نفس را حتی کشیدند تا کارواں به آنها بردا ماروز  
همتا مشدوا نهی از کارواں و ماکا مديدة نشد.

آیا کارواں دجا رخاطره شده؟ همه درهای سوداندو هرگز حسی می زد.  
عجیبه، سرجان مورای این بودکه علت برآسی و جربان تندرنوزاب درا بن  
فصل چون قست کم آسی فعلاً در هیچ فست رو دو وجود ندارد. ماکام فامله،  
بیشتری را بیموده تاشا بدراهی برای عبور پیدا کند. درواقع این دلیل  
موردبذیرش واقع شد زیرا در این فصل بارندگی زیاد سود و عبور از آن به  
دشواری انجام می شد.

هنگام غروب سرهنگ اورست خلی نگران شد چون از یک طرف ادا مکار متوقف  
نده بودواز طرف دیگر اگر کارواں سرگردان می شد با بدجندر وزبه جستجو در  
دشت می پرداختند.

ما تموگفت:

من ازاول گفتم که همراه کارواں باشیم این بخاطر همین بودکه حالا  
نگران و سرگردان نباشیم و مسئولیت آن با کسانی است که پیشنهاد آن را  
کرده‌اند. و در این مورد رو سها تقدیری ندارند.

سرهنه در عوض حرفهای اوجواب داد:  
ما با هم تضمیم گرفتیم.

سرجان مورای دخالت کردوا از آنها خواست که دیگر با هم جرو بعث نکنند و اگر  
تا فردا کارواں نبا مدولیم آمری و میشل زورن با هم بدنبال کارواں می  
روندو سرهنگ و بقیه درا بینجا باقی خواهند ماند.

با این پیشنهاد دور قیب دیگر چیزی نگفتند و همه به چادرهای خود رفتند.  
سرجان مورای نیز به شکار رفت و بک دراچ به طول سیزده ها با رنگ خاکستری  
شکار کرد و همچنین یک نوع قوش مخصوص نواحی جنوب آفریقا که گلوی فرمز  
رنگی دارد و داشت سفید و هیکل خوبی دارد بومی راهنمای مهارت هر دو را  
پیش کند و کهای ب نمود.

در روز بیست و سوم هما شری از کاروان دیده نشد. دودا نشمند جوان قصد حرکت  
داشتند و می خواستند جستجوی خوبیش را آغاز کنند که ناگهان پارس کها به  
آنها مزدهای داده بسیار کاروان بهره بری می کردند بلطفاً ظاهر شد.  
ما کا مقافله را جلو آوردند تا به نزدیک جهانگردان رسید.

سرجان مورای با خوشحالی فریاد زد:  
شکارچی شجاع آمد. واقعاتنا میدشده بودیم.

سرهنگ به طرف ما کا مرفت و گفت:

ما کا مبدنبال کی می گردید?  
– موسیو پلاند.

– چطور؟ مکرباً شما نبود؟

– نه با شما هم نیست؟

– خیر، همراه ما نیست. فکر می کردم که در کاروان باشد. معلوم می  
شود که در بیان سرگردان شده است.

ما تیو جلو آمدو برسید:

نیکلا پلاند گم شده است؟ سرپرستی پک داشتند به عهده اشما گذاشت  
شده و شما مسئول نگهداری از او بودید و گفتن جمله "نیکلا پلاند گم شده است"  
کافی نیست.

از این طور محبت کردن ما کا مثراً راحت شد و گفت:

آقای ستاره شناس چه حرفه ای می زنید. در صورتی که دوست شما خودش  
حافظ خوبیش نباشد من از اموال موقوع مقصراً گم شده فقط خودش  
است. بیشتر از بیست دفعه که مشغول حساب کردن بود از کاروان عقب می  
افتاب دومن اورا به کاروان برمی گرداندم ولی پریروز موقع غروب غیب شد  
و هر چند نباشد گشتم تا بحال اورا پیدا نکرده ام و حالا اگر قدرتی دارد و  
دانشمندید و دور بینهای شما مفیدمی باشد خودتان نباشد بگردید و پیدا شن  
کنید.

درا شرشنیدن این حرفهای طعنه‌آمیز و آمیخته به کنایه ماکام، ماتیو خشمگین شد و داشت به ماکام حمله ورمی شد که سرجان مداخله نمود و آن دورا از هم جدا کرد.

ماتیو خطاب به سرهنگ گفت:

به هر حال من نمی‌توانم دوست بدیخت خود را سرگردان ببایانها به بینم. با پدهمه در پیدا کردن او حداکثر تلاش خود را بکنیم. اگر یکی از زدوستان شما دچار رجنهای گرفتاری شود حتماً ادامه کار را به خاطر جستجوی اورها می‌کردد و دو به دنبال دوست هموطن خود می‌گشته. ولی حالا که گمنده یک روسی می‌باشد...

سرهنگ که متعجب شده بود حرف ماتیو را برید و گفت:

آقای ماتیو حرفهای شما موجب حیرت مانده است مگر ما گفته‌ایم که هیچ اقدامی برای نجات این بدیخت نمی‌کنیم... ولی با پدایافه کنم که مستول عقب افتادن ادامه کار روشها می‌باشدند انگلیسها. ماتیو در حالیکه عصباً نیت شدیدی وی را گرفته بود فریاد دارد:

سرهنگ حرفهای شما...

- بله سخنان من متین است ولی حاضر ما زحالاتاً موقعیگه دوست -  
ریا فیدا ن شما بپیدا شود ادامه کار را به تاخیر اندازیم آیا شما حاضرید؟  
- من آماده بودم قبل از اینکه شما جیزی بگوئید.

در این موقع همه اراده‌ها بینان را آماده حرکت کردند که سرجان مورای گفت  
حالا خوب است که دفترها همراه نبود.

سرهنگ گفت:

من هم‌با این موضوع فکر می‌کردم.

بعد به طرف ماکام برگشت و گفت:

چطور نیکلا پلانده ناگهان پنهان شد؟

ماکام مهاسخ داد:

نیکلا پلانده تا دوازده کیلومتری کاروان با ما بود ولی ناگهان نا بدیدند و فکر کرد که به کاروان رسیده‌ای ما حالا معلوم می‌شود که در جنگل‌های شمال شرقی سرگردان شده و با ید هر چه زودتر دنبالش بگردیم چون این ناحیه خیلی خطرناک می‌باشد و درندگان آنجا خیلی زیاد می‌باشد . داشتمند دوروز در آنجا سرگردان مانده و چون اغلب در فکر حاسه‌های خودش می‌باشد از سلامت جسم خوبیش غافل می‌ماند و در نتیجه گرفتا رحیوانات و حشی می‌شدو یا اینکه از گرسنگی می‌میرد .

بعد از یک ساعت سرهنگ ، ماتیو ، سرجان و دو منجم جوان سوارا بس شده و به راهنمایی ما کامراه افتادند . ما کامسک خود را همراه برداشت و چون او به طرف شمال شرقی رفت سواران همه به دنبالش راه افتادند و خیلی زود به محوطه، جنگلی رسیدند . سگ با هوش مثل اینکه منظور جهانگردان را می‌فهمد چون بی دربهی درستجوی آثاری بر روی زمین بود ولی کوشش‌های او بی- فا بده بود و علاوه بر آن خود سواران نیکلا را مدامی کردند و با ثلیک نمودن قعده‌اشتند و را متوجه خود سازند .

به زودی شب شد و چون فاصله زیادی از کاروان داشتند جای امنی پیدا کرده و شب را در آنجا ماندند . در طول شب زیر چندین درخت نزدیک بهم که مکان را حتی برای آنها به شمار می‌رفت به محبت مشغول شدند تا یک راه نجاتی برای نیکلا پیدا کنند .

انگلیسیها فداکاری زیادی از خودشان می‌دادند و می‌گفتند :: با بدبه هر تر تسبیح که شده نیکلا را چه زنده و چه مرده پیدا کنیم .  
شب تماش دند و باره در صبح زود به جستجو پرداختند .

سرجان در این محل جو تدکا می‌باشد ارتفاع ۲۵ تا ۳۰ پارا مشاهده نموده بود چون ما کام از خطر این جانوران خیلی خوب آگاه بودا ز شکارچی انگلیسی خواست که بدیشیش ثلیک کند . یکی از این حیوانات که از میان علفهای بلند بیرون آمده بود توجه جهانگردان را به خوبیش جلب نمود و وقتی همه نزدیک او شدند

دیدند که دوازده جانور دیگر مانند آنجا می‌باشد که هر کدامی توانستند طعمه‌ای مانندک را بخورند.

سواران از آن ناحیه عبور کرده و مجدداً در دشت‌های اشیوه جنحوى خوشن را از سرگرفتند ولی هیچ اثری از نیکلا بیندازند.

در این زمان حدود ده کیلومتر از کاروان دور گشته و تضمیم داشتند بطرف شمال غربی برond که ناگهان سگ با نگرانی بارس کرد و بپوشید من را تکان می‌داد. مقداری دور می‌شد بین خود را بر روی زمین می‌گذاشت و در میان علفهای خشک به جستجوی پرداخت بعد چند قدم دور شده و بسیار محل اول بر می‌گشت و همان حرکات را تکرار می‌کرد.

ماکا مفریا دزد:

آقای سرهنگ سگ متوجه چیزی شده است و موقعی که جلو رفت گفت:  
آثار نیکلا را، معذرت می‌خواهم اثرا نشمندی که ما می‌خواهیم نکارش کنیم را می‌جوبد.

سرجان گفت:

ماکا ماگرس شما موفق به پیدا کردن نیکلا پلاند شود من پنجاه لیره می‌دهم.

ناگهان سگ با رسیده‌ی نمود دوازده بالای یک بلندی رد شد و در میان درختان جنگل ناپدید شد. آنان نمی‌توانستند در این جنگل پر درخت اورا دنبال کنند ولی جون به هوش سگ یقین داشتند تضمیم گرفتند از اوضاعی کنند.  
یک سوال بود آن اینکه آیا نیکلا پلاند زنده است یا مرده؟

در ساعت ۱۱ صبح هیچ اثری از سگ به مدت بیست دقیقه دیده نشد. ماکام و سرجان نگران بودند و یقین نداشتند که آیا سگ درست راه را از پویا انتباها کرده و منعکف شده است؟

خوشبختانه در این موقع پارس سگ از نیم کیلومتری جنوب غربی شنیده شدو سواران زود به آن طرف رفتند، سرانجام به چمنزاری رسیدند. در این موقع

مدادی سک می آمد ولی اشی از خودش نبود چون نی هائی بدلندی ۱۲ تا  
۱۵ پا جلوی چمنان را گرفته بود.

سافران پیاده شدند و اسبهارا به درخت بستند و به سمت نی ها پیش رفتند و  
بعد از عبور از نی زار به دریا چه، بزرگ و وسیعی به عرض ۹ کیلومتر رسیدند  
سک در کنا ردریا چه تلاش می کرد و پشت سر هم پارس می شود.

ما کا م فریا دزد:

آن جاست، آن جاست.

واقعا هم نیکلا آنجا بود در حالیکه بر تن، درختی در صدقه می دریا چه نشسته بود  
با یک مدادوت خته ای در دست مشغول حساب بودوا ملا "سرش را هم بلنگرد.  
در این موقع چند تماح به کرانه نزدیک شده و می خواستند به سمت او بروند  
که ما کا م متوجه آنها شدو گفت:

دوستان عجله کنید که اگر دیر شود تماحان او را خواهند ربو.

ما کا موسرجان با عجله به طرف نیکلا راه افتادند و به دیگران سفارش کردند  
که از همان جایی که هستند حرکت نکنند.

هنوز به نیکلا نزدیک نشده بودند که متوجه شدند تماح ها از آب بیرون آمد  
و با عجله به طرف نیکلا می روند.

دانشمند روی مشغول حساب کردن بود و سرش را هم از روی تخته حساب بر  
نمی داشت.

ما کا م که متوجه شدیگر فرمی ندارند و تا آنها خود را به نیکلا بر سانند وی  
طعمه تماح ها خواهد شد به سرجان دستور داد که فورا به طرف آنها شلیک کند  
در ان شلیک گلوله یک تماح کشته شد و بقیه باشتاب به طرف دریا چه حرکت  
کردند و در آن ناپدید شدند.

بر اثر تیراندازی نیکلا سرش را بلنگرد و وقتی چشمش به دوستانش افتاد  
با خوشحالی فریادی کشید و خود را به دوستانش رسانید، در حالیکه پیوسته می  
گفت:

" پیدا کردم . پیدا کردم "

سرجان پرسید :

جه چیزی را پیدا کردی؟

- متوجه اشتباه اعشاری درسینوس لگاریتمتا بلوی جیمز ولستون شدم ا وحق داشت که خوشحال هم باشد زیرا اولین کسی بود که جایزه فهمیدن اشتباه این موضوع را می توانست بگیرد .

وقتی جگونگی گم شدنش را ازا و پرسیدند هیچ اطلاعی نداشت و معلوم ند که در مدت این جهار روز که گم شده همیشه سرگرم حساب کردن بوده تا اشتباه جیمز ولستون را پیدا کند .

عاقبت ریاضیدان روسی پیدا شد ولی وقتی ازا و پرسیدند که این جهار روز را چه کار می کرده است جوابی نداشت که بدهد و وقتی ما جرای حمله تماح ها را به او گفتند فکر کرده شو خی می کنند و باور نکرد . بنا بر این معلوم شد که در این جهار روز سرش به اعدا در برابر گرم بوده و هیچ احساس گرسنگی هم نکرده است .

ماتیوا استروکس هیچ به روی خودش نباورد و از اسرارش نکرد . این بخاطر روحیه وطن پرستی او بود که نیکلا را تنبیه ننمود .  
دوباره همه به سرگار خوبیش برگشتن دوچون وضعیت مناسب بود در چندین روز می توانستند بیدون هیچ اشکالی کار خوبیش را دنبال کنند .

■ ■ ■

هیئت علمی در ۲۸ ژوئن مثلث پانزدهم را درست کرده همراهی درست کردن مثلث شانزدهم تضمین گرفتند که استگاه دیگری را انتخاب کنند ولی در اینجا یک مشکل وجود داشت یعنی در محلی که با بدگار خوبیش را ادا می دادند بوشیده از درختان جنگلی بود که مانع ادامه کار بود . فقط در یک محل می

شادا مه، کار را دنبال نمود که آن هم در فاصله، نسبتاً دوری درست شمال غربی فرا رداشت و آن کوهی بود که حدودی کیلو متر دورتر بود. دانشمندان بعد از محبت‌های طولانی به این نتیجه رسیدند که بر روی کوه بک نورا فکن الکتریکی نصب کنند.

سرهنگ اورست، ویلیام آمری و میثل زورن همراه ملوان و دویش ژمن به راهنمایی فور لویی برای رفتن به استگاه جدید انتخاب شدند تا نورا فکن را در آن محل نصب کرده و عملیات را آغاز مدهند.

با خاطرا بینکه هیئت علمی زود حرکت کند و شب نشود آین کروه کوچک با وسائل مورد نیاز در صبح بیست و هشت مژوئن راه افتادند و قرارگذاشتند که شب بیست و نهم می‌ام منظر بہر تو نورا فکن باشدند.

در هنگام حرکت آنها ما تبوا استروکس و نیکلا پلاند مشفول کارهای روز مره<sup>۱۰</sup> خود شدند و سر جان مورای و ما کام به منطقه ایکه در آین نواحی جنوب آفریقا برازشکار است رفتند علاوه بر آن سر جان بک زرافه که در آین قسمتها نسبت به سایر جاها کمیاب می‌باشد راشکار نمود. شکار زرافه خیلی مهارت می‌خواهد سر جان و ما کام به گروههای بیست تا شصت زرافه حمله ورمی شدند ولی زیاد به آنها نزدیک نمی‌شدند که آنها فرامی کردند چون آنها خیلی با هوش بودند و فرامی کردند.

درا آین وقت بک زرافه از گله جدا ماند و دو شکارچی توانستند آن را شکار کنند زرافه می‌خواست فرامی کند که آن دووی را تعقیب نموده و با سرعت فرامی کرد ولی شلک گلوله‌ای اور از با درآورد. تدا آین زرافه بیشتر از پانزده با بود. گردنش مانند اسب پاها بین شبهه گاو و سری مانند شتر داشت.

هنگام شب دو ستاره شناس روسی ارتفاع چند ستاره را برای استقرار اندازه گرفتند. روز ۲۹ بدون هیچ حادثه‌ای گذشت فقط امیدوار بودند ۴۹ برسد تا بتوانند را مثیل را تعیین کنند.

شب بیست و نهم می‌دولی اشی از نورا فکن آمری وزورن نشدو هر قدر پلاند،

ماتیو و سرجان جستجو کردند و با دورسین همه جارانگرستند از نیازی نداشتند  
بنا برای نتیجه گرفتند که مدون تردید اشکالی در راه هیئت اعزامی پیش  
آمد که نتوانسته اند بالای کوه بروند. شب را با بی صبری گذراندند و با مید  
شب بعد بود که فردا ساعت دو بعد از ظهر سر هنگ و دوستانش به کارواں برگشتند  
سرجان زودتر از همه به استقبال آنها رفت و از سر هنگ پرسید:

برای چه برگشتید؟ مگر کوه غیر قابل عبور است؟

سر هنگ گفت:

خیر، خلی هم را هش خوب است ولی ما احتیاج به کمک داریم.

- بومیها؟

- بله، بومیها. منتظر بومیان جهاربا و دندان تیزکه بکی از اسبهای  
ماراخورده اند.

بس سر هنگ در چند جمله، کوتاه شرکت هیئت اعزامی نا دا منه کوه را برای  
دوستانش تعریف کرد و توضیح داد که جزا از طرف جنوب غربی به طرف بالای  
کوه راهی نیست که در این راه هم عده ای شیر مکن دارند که وقتی کوش  
کرده اند آنها را فراری دهنده بی جهت بک اسب را هم از دست داده اند.

با شنیدن حرفهای سر هنگ سرجان و ما کام از خوشحالی در پوست خود نمی  
گنجیدند و خواستند هر چه زودتر به آنجا رفته و شهرها را شکار کنند.

بنا برای قرار گشتن سر هنگ بماند و در عوض سرجان و ما کام می بروند.  
ساعت چهار بعد از ظهر ساروپا ائمی با دوستانشان خدا حافظی کرده و تا ساعت  
۹ بعد از ظهر نزدیک سی کیلومتر را پیا ده طی کردند.

هنگا میکه به دو کیلومتری کوه رسیدند همه از اسبها پیا ده شدند و قرار گشته که  
شب را همانجا بمانند. ما کام به آنها سفارش کرد که روشنایی بوجود نباوردند  
زیرا حیوانات وحشی از وجود آنها مطلع خواهند شد.

آن شب بک شب طوفانی بود و حیوانات وحشی نیز به دنبال شکار در رفت و آمد  
بودند.

هیچکدام از شکار چیان آن سب را نتوانست بخوا بدو ما کام از تجربه های خویش برای آنها محبت می کردومی گفت :

آقا یان اگر سرهنگ اورست اشتباه نکرده باشد ما فردا با گروهی از شیرهای بال مشکی طرف خواهیم بود. این حیوانات بسیار درسته و خطرناک هستند ما با یدا ز خودمان خیلی محافظت کنیم و به شناسفارش می کنم که این حیوانات با یک خیز می توانند شما نزد هتا بیست پا بپرند اما موضوع در این جاست که این حیوانات روزها به لانه، خویش می روند و بخاره همین به آنها می شود حمله کنیم ولی با ید خیلی دقت کنیم چون آنها از خود سخت دفاع می کنند و ضمناً متذکر می شویم که صحیح بهترین وقت برای حمله " به آنها است چون که شکمثان خالی است و بخاره همین قدرت کمتری دارد و علاوه بر آن درندگی این حیوانات به منطقه بستگی دارد. در جائی که آدمها زیاد باشند اینها هم درندگی خوبی کمتری دارند ولی بالعکس در نواحی خلوت و خالقی از سکنه و حشتنی تر می باشند.

یک نکته، دیگرا یعنی است که قبل از شکار فاصله خودتان را با آنها حساب کنید و بی خودی شلیک نکنید. بگذا رید بـ شما نزدیک شوند. نشانه گیری با دقت با یدانجا مشود و ضمناً به سمت شانه آنها شلیک کنید و اسبها را در یک نقطه دوری بیندید که از دیدن شیرها نترسد و با عث و حشت شما نشوند. و در آخر هم توصیه می کنم که نبا ید خونسردی خودتان را از دست بدھید تا پیروز شوید.

دوستان ما کام با دقت هر چه تعا متر حرفه ای اور اگوش می دادند و بعد به سرجان هم شناسارش کردند که ترسی نداشتند با شدو شکار شیر را مثل گنجشک نداند. ولی آیا برای افرادی که تا بحال شیر ندیده بودند اما مکان داشت از دیدن هیبت و عظمت او و بـ وحشت نیافتنند؟

سا عت چهار صبح شکار چیان در حال یکه اسبها را در یک محیط جنگلی بسته بودند بـ راه افتادند. هنوز هواتار یک بود و مختصر سرخی در آسمان ظاهرا هرشده بود.

ما کام به جهان نگردا ن تذکر داد که تفنگهای خود را آزمایش کنند. خود او و سر جان مورای تفنگهای کارابین داشتند و میثل زورن و ویلیام آمری تفنگهای شکاری بالوله، بلندداشتند که رطوبت زیاد آنها را از کار می‌انداخت سه بومی همتیروکمان داشتند که هر تیربوند، آنها برای صید نمودن یک حیوان کافی بود.

ش شکارچی به راه افتادند. هیچ مدادی نمی‌کردند و هم‌باشد سرخ پوستان در محل جنگل به جلویی رفتند.

خیلی زود گروه به محوطه‌ای رسید که دو کوه سنگ خارا را به یکدیگر متصل می‌کرد اینجا اقا متگاه شیرها بود.

ما کام نفته، زیر را ترتیب داد:

سر جان مورای و ما کام با یادا زبانی کوه بروند. او امیدوار سودگه به طرف لانه شیرها رفت و کاری کند که آنها را از جای خوبی بیرون کشیده و به طرف شکارچیان بروند. دو منجم جوان و دو بومی هم باشین مخفی شوند و به مخفی دیدن شیرها فراری به طرف آنها شلیک کنند. مکان مناسبی که شیرها نتوانند به آنجا دسترسی بپیدا کنند را بپیدا کرده و چون این حیوانات مانند بقیه شیرها نمی‌توانند از درخت بالا بروند کمین گاه خوبی بر روی درختان درست کردنند.

عملیات املی با پیش‌توسط سر جان، ما کام و یکی از بومیهای همراه انجام می‌شود.

نزدیک طلوع خور شید بود. ما کام وقتی اطمینان یافت که دوستاش در جاهای مناسبی بر روی درختها مستقر شده‌اند دستور حرکت داد و با دوستاش از کوه بالا رفت. هنگامیکه مقداری راه را طی می‌کردند به علت دشواری مقداری توقف می‌کردند و بعد دوباره راه خود را آدامه می‌دادند.

ما کام اطمینان داشت که شیرها در آن موقع با دربی شکار و با گردش می‌باشند و به زودی به لانه‌های خوبی برسیسته و می‌خواهند.

بعد از یکربع بیش روی ماکام و دودوستش به مقابله لانه‌ای رسیدند که می‌شل زورن قبله "توصیف کرده بود. بنا بر آین شروع به بررسی لانه کردند. این مکان غاری بزرگ بود که انتهای آن دیده نمی‌شد. ماکام با تنفس خود به داخل غار رفت و پس از اطمینان از خالی بودن آن تضمیم به بازگشت گرفت اونچه‌اش را تغییر داد و با صدای آهته‌ای دوستانش را پیش خود خواهد.

ماکام به سر جان گفت:

هنوز شیرها از شکار برگشته‌اند ولی جیزی هم به بازگشتن آنها نمانده است با بد در جای امنی مخفی شویم. به نظر شما چه با یدکرد سر جان؟

سر جان جواب داد:

من از شما اطاعت می‌کنم. هرگونه که ملاح می‌داند.

هر سه نفر داخل غار شدند. زمین این غار پوشیده از اسکلت‌ها و با قیمه‌اند. - غذاهای شیرها بود و وقتی همه مطمئن گشتند که همه جای آن غار هیچ حیوانی نبیست دهانه، غار را سنگ گذاشتند و تنها سوراخهای میان سنگها را باقی گذاشتند.

این کار را دطول نکشید زیرا دهانه غار زیاد بزرگ نبود. بعد شکارچیان سنگربسته و منتظر آمدن شیرها شدند.

آنها زیاد منتظر نشدند و چون راس ساعت پنج و ربع بک شیر نزد دشیر ما دهدر مقدمی غار نمایان شدند. شیرها قدیلندی داشتند و شیر نزد هم پیوسته دم خود را بر روی زمین می‌کشید. دردها نش گوزنی فرازداشت ما نندگر بهای که بک موش را گرفته باشد. شیرهای ما ده با پوست زرد برآق خود دنبالش بودند.

سر جان به ناگهان حس کرد که ضربان قلبش شدیده شده است احساس می‌کرد که چشم‌اش کم نور شده و رنگ از مورتش پرید و احساس ترس شدیدی کرد ولی بلا فاصله پس از مدت کمی به خود آمد و ترش ریخت. دوشکارچی دیگر هم به زودی خونسردی خوبش را به دست آوردند.

با تما مپیش بینی‌های انجام شده شیر نزد دشیر ما ده خطر را حس کردند و چون وقتی

مقابل غار مسدود شده رسیدند استادند. فاصله آنها تا دهانه غار بیش از شصت قدم نبود. شیر نر غرش نمود و شیرهای ماده به دنبال او غرش خویش را سر دادند و بعد با سرعت خود را به سههای که متراست همان محل فرار داشت اند اختنند. این جا کمی سالاترا زمکانی سودگردی نداشت، شکارچان کمین کرده بودند ولی آنها بخوبی شیرها را می دیدند.

ما کام به بومی گفت:

آیا دقت لازم را در نشانه گیری دارد؟

- بله، ما کام.

- خیلی خوب بس سمعت چپ طرف قلب شیر را نشانه گیرید.

بومی کمان را برداشت و تیری رها کرد. غرش شیری بلند شد و نعش شیر مقابل چشم آنها روی زمین افتاد.

درا بن موقع شیرهای ماده جای خود را ترک گفته و به طرف جد شیر رفتند. از فربادهای هراس انگیز آنها دوشیر نرسیده شیر ماده، دیگر آزادهانه غار دیگری بیرون آمدند. این شیرها خیلی بزرگتر و ترسناک تر از شیرهای اولی بودند و خیلی خشمگین غرش می کردند.

ما کام فرباد دارد:

حالا از کارا بینها استفاده کنیم چون آنها دیگر آرام نمی شوند.

تلیک دو گلوله بلند شده یکی از شیرهای توسط ما کام مودیگری توسط سرجان - کشته شدند.

شیرهای خشمگین می خواستندواردغا رشوندو اگر شکارچان اشتباهی در نبراندازی می کردند آن وقت به قیمت از دست رفتن جانشان تمام می شد. ما کام سرجان و بومی شکارچی دوباره برای مبارزه آمامده می شدند که ناگهان یک حادثه موجب شده موقعیت آنها خطرناک شود.

دودغلهیظی فضای غار را پر کرده بود جوں یکی از گلوله ها با خارهای موجود در غار برخورد نموده و آنها را آتش زده بود و بخار طوزش با آتش فراوانی ایجاد

گردید که حاصل میان دهانه، غار و شکارچیان بود.

شیرها عقب رفتند و شکارچیان در جستجوی این بودند که هر طوری شده خود را از این وضع نجات دهند.

با لآخره ما کا م دستور داد که از غار بیرون بروند و با ته تفک خارها و سنگها را کناری زده و خود را از میان دودهای خارج از غار انداختند.

بومی و سرجان دجا رسکیجه، ندیدی شده بودند و از فرط سردی بر روی زمین افتادند. ما کا م سی حرکت روی زمین افتاد و سرجان فکر می کرد که پائیش شکسته است.

درا این میان میثل زورن وویلیا م آ مری به همراه دو بومی دیگر ظاهر شده و جنگ را دنبال کردند. دو شیرنرویک شیر ماده مرده بودند ولی دو شیر ماده و یک شیرنردد بگر که زخمی شده بود خطرناک بودند.

و با لآخره به علت مهارت شکارچیان یکی دیگر از شیرهای ماده مغلوب شد و شیرنر متروح باقی مانده و یک شیر ماده سالم باقی ماندند که با عجله در میان انبوه درختان ناپدید شدند.

سرجان با خویحالی فربا دی کشیدزیرا اکثر شیرها مرده بودند و چهار جسد آنها مقابله شان افتاده بود.

سرجان مورای به کمک دوستانش از زمین بلند شد. خوشبختانه تنها پائیش نکشید. ما کا م هم کمک حالش خوب شد.

بعد از مدتی استراحت با شکارها به راه افتادند.

سرجان پرسید:

آیا حالا راضی هستید؟

- بله، واقعا از این شکار راضی هستم.

سرهنگ اورست و دوستاش منتظر اتمام جنگ بودند. اگر کار جیان در این  
نبرد بپروردگاری شدند با بدنهای مثبت نورا فکنها روشن می‌شد. آن روز را با  
نگرانی گذراندند. وسائل کار را آماده نمودند و طوری مرتب کردند که فلوج  
آن روبه‌کوه مقابل باشد.

سرهنگ اورست و ما تیواستروکس در اضطراب سرمهی برداشتند. تنها نیکلا -  
بلاند که مرتب به فکر حاسیش بودا زیبا دیده بود که دوستاش را با جه خطر بزرگی  
روز رو هستند. آیا این یک نوع خودبینی نبود؟ می‌شود که عقده او  
هم مثل ریاضیدان مشهور بووار بود که می‌گفت: حساب را قطع نمی‌کند مگر  
وقتی که حیاتش قطع گردد و شاید نیکلا بلاند همانوقتی که حساب را قطع  
نمی‌کند حیاتش را قطع نخواهد کرد.

ولی واقعیت این بود که نگرانی دودا نشمندروس و انگلیس بیشتر به خاطر  
نتیجه، کارشان بود تا لامت دوستاشان و آنها فقط در پی تکمیل علم خود  
بودند.

یک مانع طبیعی با عثشه بود که این مشکلات به وجود آید و گرته آنها زودتر  
می‌توانستند به منظور خود برسند.

نگرانی دو منجم با تماشدن روز رو بدبان سود، سرانجام شب فرار سید.  
سرهنگ و ما تسوهر کدا مبه مدت نیم ساعت مقابل ایستگاه نورا می‌کن نگهبانی  
دادند. به حافظ ریکی هوا هیچ محبتی نمی‌کردند و منظرتاش نورا فکن  
بودند.

ساعتها به دنبال هم می‌گذشت و از نصف شب هم رندولی هیچ نشانه روشنی  
به جسم نمی‌خورد.

عاقبت در ساعت سه و نیم، هنگا می‌که سرهنگ بلند شده بود فریادی کشید:  
“ علامت ”

این موضوع با عث خوشحالی همکاراش نیز گردید و دولی ما تسوهیح حرفی نزد  
ارتفاع با دفت هرجه تما متراندازه گرفتند و بعد از مطمئن شدن زاویه،

درجه و ۵۸ دقیقه و ۴۲ ثانیه و ۴۳ هزار مثانیه برقرار شد. می بینید که این زاویه‌تا میلیون مثانیه نیز اندازه‌گیری شده بود.

فردا صبح موقع طلوع خورشید جا درها زود جمع شد. چون سر هنگ می خواست بداند که آیا دوستاش سالم هستند و به آنها صدمه‌ای وارد شده باشد و بفهمند که این اندازه‌گیری به جدی قیمتی تماشده است. کاروان به راهنمائی فورکویه به جلو می رفت و هنگا مظهر به پائین کوه رسیدند و شکارچیان برای آنها ماجرای شکار شیرها را تعریف کردند.

همان صبح ویلیا مری و میشل زورن و سرجان مورای از بالای کوه مساحت زاویه، یک استگاه جدید واقع در چند کیلومتری شرق نصف النهار را اندازه گرفته بودند. عملیات به زودی تماشده سپس ستاره‌شناسان مشغول درست کردن مثلثات شدند.

این کارها با سرعت پیش می رفت و همه خوشحال بودند که دیگر مانعی سر راه آنها نخواهد بود. در طی پنج هفته آسمان نیز آفتابی بود و این سرایانجام عملیات خوبی موثر بود.

به راهنمائی ما کام چادرها برپا شدند و شکارچیان قافله همراه با سرجان مورای بیوسته شکار می کردند. تمام آنها سالم بودند و آب نیز به وفور بیافت می شد. به نظر می رسید که میان مباحثات ما تیهو سر هنگ تعادل برقرار شده و دیگر در فکر جزو بحث نیستند زیرا پیشرفت کار این رابطه هم ثابت می کرد ولی از طرفی مشکلات طبیعی سر راه نیز ادامه کار را بدون اشکال همنمی گذاشت. در ۱۱ اوت کاروان بدشتی وسیع که جنگلهای فراوانی داشت رسید و همانجا کاروان در دشت حاصلخیز و مقابله جنگلهای متوقف گردید.

هیچ زبانی قادر به استایش این همه زیباشی واقع در جنگلهای این مناطق نبود.

در این مکان عطر درختهای مختلف و گلهای الوان با یکدیگر مخلوط می شدند و میوه‌های لذیذی که انسان را به هوس می انداخت فراوان بودند و مداری

زمزمه، دلیلیزیری به گوش می رسد که همانند مداری بازگشت امواج بر روی ساحل ماسه‌ای بود.

ا سن وزش باد سودکه مداری سه گوش می رسد و همراه با آن نوای برندگان مخصوصاً این قاره‌که گاه ماجیع و دادهای فراوان همراه بود و کاه زمزمه‌ای خوش‌آهنگ را به یاد می آورد.

سرهنج برسد:

ما کام عزیز، این همان جنگلی است که گفتید. طول آن از مغرب تا  
شرق چقدر است؟

– چهار روبنچ کیلومتر.

– واژ شمال به جنوب؟

– بیشتر از ده کیلومتر.

– وحالا جگونه از میان انبوه درختان عبور می کنیم؟

ما کام پاسخ داد:

ما به عمق جنگل نمی رویم و فقط یک راه داریم و آن این است که از طرف شرق یا از طرف غرب جنگل را دور بزیم.

سرهنج و ما تیوب‌با شنیدن جوابهای قاطع ما کام نکران شدند چون محل نور افکن در این مکان وسیع قابل دیدن نبود و از طرفی اگر بخواهند از شرق یا غرب دور بزندند ۲۵ کیلومتر از نصف النهار دوافتاده و مجبور می‌شوند مثلثهای دیگری درست کنند.

یک مشکل اساسی بیش از مده بود و آن به خاطر یک مانع طبیعی بود. این مشکل واقعاً مشکل بزرگی بود. از موقعی که کار روان نزدیک جنگل ایستاده بود تا کنون تصمیم جدی نگرفته بودند.

موضوع مثلث بردا ری از عرض جنگلها فرا موش شد چون نمی شد این کار را کرد و از طرفی نمی شد جنگل را دور زد چون از نصف النهار دور می‌افتادند.

سرانجا مصمم گرفتند که به طرف راست یا چپ بروند ولی در اینجا میان –

سرهنگ وما نیو - اختلاف بیش آمد که هرچه دوستانشان می خواستند آنها را منعاً عدکنند فاقده ای نداشت و هبج یک از آن دو هرفهای آنها توجهی نداشتند سه خاطرا بن که سرهنگ سمت راست را پیشنهاد می کرد و دلیلش این بود که برای اولین بار کار روان دکتر لیتوکتن ازان راه عبور کرده و درنتیجه جون در مسرا آن رفت و آ مدیریتی شده مزا بائی همدار دولی ما نیو معتقد بود که با بدنه طرف حب سروندوالیه منظورا و سیاست مخالفت با سرهنگ بود و حتماً اگر سرهنگ سمت چپ را پیشنهاد می کردا و سمت راست را انتخاب میکرد این دعوا داشت سه حاهای ساریکی می کشد و احتمال تفاق بین گروه می رفت .

میثل زورن، ویسا مآمری، سرحان مورای و نیکلا پلانده چون کاری از بیش نبردند ناجار محل دعوا را ترک کردند و دورنیش لجبا زرا تنها گذاشتند . سرهنگ وما نیو با خودسری هرچه تما متوجه می خواستند که عملیات را در این نقطه متوقف کرده و بین هر کدام به راه خوبیش برود .

شب نزدیک می ندبی آنکه هیچ موافقی بین آن دو حاصل نشد . فردا ۱۲ اوت سرحان که می دانست هیچ توافقی بین دو همکار به وجود نباشد این پیش ما کا مرفت وازا و خواست که با هم به شکار بروند نا بدرا این مدت سازش بین آن دو به وجود آید .

ما کا مکش را صد اکردو در حاشیه جنگل به راه افتادند و از چادرها چند کیلو متر دورتر شدند .

در بین راه محبت از روز بیش گردند و ما کا مگفت :

فکرمی کنم مدت زیادی با بدرا این ناحیه بمانیم . هیچ کدام از دو رئیس نمی خواهد که بحرف دیگری گوش بدهد مثل دو کا و جنگی که می خواهد یکی به راست و دیگری به چپ برود و درنتیجه هیچ کدام موفق به ادامه راه نخواهد شد و کار روان نیز همین طور باقی می ماند .

سرحان گفت :

این صفت زشتی می باشدومی ترسم این خودخواهی موجب جدائی کروه شود .  
به هر حال من که دوست ندارم تا وقتی آن دوست‌نقول دعوا می باشد به آنجا  
برکردموتا آن موقع همشکار می کنیم .

ما کامگفت :

ولی شما فکر نمی کنید که آنها استوانه‌سندیه‌توافق برسند ؟

- من که فکر نمی کنم همانطور که به شما گفتم ممکن است مدت طولانی  
استنجا باشیم . آنها بر سریک موضوع خیلی سخت می کنند و فکر می کنند هر دو  
حو دارند . در حالیکه هر دو نیز مصمرند . سرهنگ او رست می گوید من سلیمانی  
شوم . ما تیواستروکس هم فیلم خورده که با تعمیمات سرهنگ مخالفت کنیدنا بر  
این قرار هیچ‌گدام موافقتی با بکدیگر ندارند . جای تا فاست که در چنین  
حالی بک مانع ما نندجنگل هم جلوی راهان سازمی شود .

ما کام جواب داد :

و افعاً جای نئات اتفاق‌ولی منظور اینها از اندازه‌گیری طول و عرض

زمن چیست ؟ من جهالت را به چنین دانشی ترجیح می دهم .  
سرجان خنده‌اش گرفت زیرا بارها بین او و ما کام این صحبت شده بود و این  
فرزندان طبیعت ، این شکارچی بیشه‌ها و حمله‌کننده‌های درنده‌کان قادر  
به فهم علمی این مسئله نبود که جراحت این اعمال انجام می شود ؟

سعی موافع سرحان سرای او از بشرفت‌های علمی صحبت می کرد اما او  
اعتراف می کرد و سه برداری از طبیعت می خواست این اعمال را بدون  
فایده نشان دهد .

ما کام و سرجان در این دنب و سعی انواع خرکوش - برنده - کهک و غیره را  
شکار کردن دولی در حقیقت تنها سرجان به این شکار علاوه داشت و ما کام خیلی  
کم سراندازی می کرد و به نظر می رسید که ما ننددوستاره‌شناش می خواهد با  
دوستن مخالفت کند . شکار در آن محدوده به قدری فراوان بود که سرجان تایل  
به بازگشت نداشت .

درواقع اندیشه‌ای به داخل مغز ما کامرسوخ پیدا کرده بود و یک فکر در او قوت می‌گرفت سر جان متوجه، او شد که با خود حرف می‌زند. از خودش سوال می‌کند و به خود جواب می‌دهد و تفکیرش بدون توجه به شکارهای اطراف هیچ حرکتی ندارد و مثل نیکلا بلاند که می‌بیند حساب‌های خوبش می‌باشد و نیز چنان حالی داشت ولی سر جان نخواست مزاحما و باشد.

دراین روز چندین دفعه ما کام پیش سر جان رفت و به او گفت:  
شما فکر می‌کنید که میان سرهنگ و ماتیو توافقی نداشته باشد؟  
- خیلی دشوار به نظر می‌رسد.

دفعه‌آخرينگا معاصر در چند کيلومتری چادرها ما کام سوال خود را تکرار کرد  
و همان جواب قبلی را شنید و اولی در این دفعه اضافه کرد:  
سیار خوب شما دیگر خیال‌تان راحت باشد. من راه حلی دارم که به  
وسیله آن می‌توانم اختلاف بین آن دوران از بین ببرم.  
سر جان پاسخ داد:  
راست می‌گوئید.

- بله، سر جان و من دوباره می‌گوییم دیگر امشب اختلافی نداشتم  
سرهنه و ماتیو وجود نخواهد داشت.  
- جطوری، ما کام؟

- سر جان، عذر داشته باشد.  
- سیار خوب آن کار خودتان را بگنید ما را خویحال می‌کنید علاوه بر آن نا مشما در دفاتر علمی ثبت می‌شود.

- سر جان این برای من موجب خوشوقتی است.

سر جان با ملایمت سا اور فتا رکر دولی هیچ چیز نگفت و با خودش فکر کرد که جه کار می‌تواند بگنید که اختلاف آن دوران از بین ببرد.  
ساعت پنج بعداً زنگ از ظهر بود که آنها به چادرها رسیدند و مشاهده کردند که اختلاف ما بین آن دو حکمران ماست و هیچ موافقی با یکدیگر نکرده‌اند و محبت‌های

میل زورن وویلیام آمری نیزی اثربوده است.

جین به نظری رسیدکه امکان ندارد بن آن دوسازی موجود آیدو در شیخ  
آبند، کار ملت برداری هم رون بودکه به حاشی خواهد رسید و ممکن سود  
که حداثی سین گروه بیا فتد و دوستان را مخصوصاً دوساره نشان جوان از هم  
دور گند.

سرجان از آنچه که میان آن دو حکمران سودتا را بسیار بودجهون من داشت که  
ما کام عملی را انجام خواهد داد با آنها حرف ردولی صلاح نداشت که حری  
بکوید و منتظر فرداشد تا بینندگه ما کام مخدخواهد کرد.

ما کام در این مدت سرکرم کارهای رومره اش ندوهیح رفتار بخومی هم از او  
دیده نمی شد. حفاظت جادرها را به عهده گرفت و موقعیت ارابه هارا درست کرد  
و مرافقتهای لازم برای مرافقت از کارروان در نظر گرفت.

سرجان فکر کرد که ما کام حرفها بیش را فرا موش کرده بنا بر این بیش از خواب  
نژد سرهنگ رفت تا بینندگان چه حضوری سخنان خوبیش تکه دارد.

سرهنگ خود را تسلیم نا پذیر نشان داد و گفت:

اگر ما نبینیم نظرات من موافقتی نکندا نکلیسها و روشهای از هم جدا می  
شوند جون انسان تحمل بعضی حرکات را ندارد آن هم از طرف همکار خودش.

سرجان مورای با نگرانی خواهد بود و چون خبلی خسته بود زود خواب بین برد.

نیکه ای ساعت با زده شب بران سر و صد اهالی بیداشد. در میان بومیان نگرانی  
زیادی دیده می شد آنها از این طرف جادرها به دیگر می دویدند.

سرجان زود بینندگان دوستانش را بیدار دید و متوجه شد که جنگل آتش گرفته  
است.

این منظره در میان نب تاریک زیبا جلوه می کرد و جیزی نگذشته بود که آتش  
به سرعت گستردگی شد.

سرجان متوجه ما کام شد که بی حركت گناروی ایستاده و از حال نشفهمید که او  
این کار را اکرده تا از گنار جنگل بروند.

بدنیال وزن سادمowa تو که مطابق میل ماکا مبودوکمک هوا آش خلی زود نزدیک جا درها رسیده بود. با دیه حرقو هرچه بیشتر جنکل کمک می کرد و حوارب آن تا نزدیک چادرها می رسید. مداری سوختن شاخه های درختان و فروزدگی آنها منتظره ای عجیب را به وجود آورد و سود.

وبدنیال آن مداری حوانا ب وحشی در سراسر جنکل بدکوس رسید. ساده های حوانا ب مختلف ردمی شدند و دسته های سرکردا ن به هرسومی دویدند. در تما مدبنت آتش سوزی ادامه داشت و دشبا نرزو ز بعدی نیز همچنان جنکل در آش می سوخت.

صبح روز جها رد هم او ت آتش معوطه، بزرگی را بلعیده بود و حالا راه برای عبور نصف النهار آماده شده بود و به وسیله این عمل کستاخانه ماکا م آینده مثلث گذاری و دنیالله، عملیات امکان پذیر می شد.

▪ ▪ ▪

دعواتما مژدوسرهنگ و ما تیوکه نمی خواستند هیچ کدام به حرف دیگری گوش دهندنا چار بآ هم ادامه، عملیات را در سبب چپ این دشت آتش گرفته به طرف کوهی که در فاصله، بنج کیلومتری از آنجا قرار داشت و قله، آن برای راس مثلث جدید مناسب بود رفتند و فردا کار روان به طرف جنکل سوخته راه افتاد. در این هنگام زمین پوشیده از درختان سوخته و نیمه سوخته بود و ابرهای متراکمی از دود سیاه بر بارانی جنکل در حرکت بود. در چندین نقطه جدید سوخته جانورانی که موفق به فرار نشده بودند دیده می شد.

و دودهایی که از مناطق دور دست به جسم می خورد نشان دهنده، این بود که آتش سوزی همچنان ادامه دار و با یک وزش ساده ممکن است بقیه جنکل طعمه حریق شود.

به خاطر همسن افراد کار روان مصمم بودند که زودتر جلو بروند. ماکا م پیشاپیش

فافله بود و نزدیک ظهر در بای کوه اقا متگاه موقتنا را تشکیل داد.  
توده، سنگی که در بک قسمت دیگر کارگذاشتند، بود و نظر می‌رسید توسط  
انسان کارگذاشتند و ازا بن رده‌تی اگر کسانی شناس هم حشم به  
آن می‌افتا دمت عجب می‌شد. کمان می‌رفت که این محل حاکمه‌یک آتشکده  
آفریقائی بوده است.

دو منجم جوان و سر جان تصمیم‌گرفتند که ازا بن بنای عجیب بازدید کنند و به  
همین خاطرا زتبه‌ای بالا رفتند. ماکا میز همراه آنها رفت.  
تعاشا جیان مشغول نظاره اطراف بودند که به ناکامی از فاصله نه چندان دوری  
یک مرد از بیش تخته سنگی بسرون جهید و با عجله به طرف بیشه سوخته رفت تا  
نسبت به آتش مراسم احتراز را بجا آورد.  
ماکا مبا دیدن وی فهمید که از کدام قبیله است و گفت:

### یک ماکالولو

بعد با عجله به طرفش رفت. سر جان نیز به دنبال وی رفت ولی هر چه دنبالش  
گشتنداشی ازا و پیدا نکردند.

سرهنگ اورست بس از شنیدن جریان ماکا مرا خواست و ازا او برسید:  
این بومی که می‌بود؟ جه کاری در اینجا داشت؟ بخاطر چه فرار کرد؟  
ماکا مجاوب داد:

او سک ماکالولو است سک سومی از طوابق شمال اینجا که کنار رود  
زا میزگونت دارد. اونه تنها سک دشمن خطرناک برای شرمن می‌باشد  
بلکه یک وحشی جبا و لکر برای مسافرانی که در این قسمت‌ها رفت و آمد می‌کنند  
می‌باشد. این مردم منتظر فرموده بودند من می‌نمم که اورا بپیدا نکردم.

سرهنگ برسید:

ولی ماکا مجطور می‌شد با یک عده ازا بن غارتگرها طرف شد. مگر عده  
ما برای نبرد کافی است؟

ماکا مجاوب داد:

در حال حاصل بله ولی عده، اینها در شمال بشراست و مسئل اساسی آنجاست که از دستان جگونه راحب شویم جون ماکال لومیل بک مارزنکی می باشد و به طور حسماً فرادیده کررا خبر می کند و کار را برآسان مسئل می کند. سرهنگ نکران ندجون او می دانست که ما کامبا سام خطرات آشناشی دارد و لازم است که فکری بکند.

مراقبت بومی از آنها و فرار او باعث تردید می شود به نظر می رسید که بالاخره هشتِ انگلیسی - روسی با این قبایل شمالی روبرو خواهد شد و هر حال این دردشی در مانع بود و چاره‌ای هم نبود و با بدیابا دفت راه کارروان را در بسیار فرنگ و دستیاله، کارشان را ادا مدهند.

در ۱۷ اوپسومین نصف النهار هم اندازه کرفته شد و ستاره‌شناسان اندازه‌های لازم را انجام دادند.

ساقطه در تفنه فهمیدند که دهکده، کولوبنگ در حد ما پلی شمال نرفت و نصف النهار را می ساخته بنا بر این ستاره‌شناسان مصمم شدند چند روزی در آنجا اسرارا حکم کنند و بدون تردید اخراج اندازه‌های از اروپا به دست خواهند آورد حدودش ما بود که مسواحل رودا و رانزرا ترک کفسه و از تمدن دور شده بودند. ممکن بود در کولوبنگ که یک دهکده، با اهمیتی بوده است اعزامی شاید می توانست به معدن اروپائی نزدیکتر شوند.

ستک نابی که برای محل نورافکن در نظر گرفته شده بود مثل نقطه، متوقفی برای اولین قسمت کار مهندسی به کار می رفت. در این محل کارروان می نوانست اسرارا حفظ کند.

از این نقطه عملیات جدیدی شروع می شد و همین نقطه فرمان حرکت را داد و کارروان به طرف کولوبنگ به راه افتاد.

در بیس و دوم اوت جهانگردان بعد از مسافرتی طولانی به دهکده رسیدند. کولوبنگ از تعداد زیادی کلبه، متعلق به سیاه بوستان تشکیل شده بود که نام محلی آن لبه، لوله بود. در این مکان بود که دکتر لیونگتین در سال

۱۸۴۳ بهدب خدرورا با مکردو ساداب ورسوم آنها آسا کردند.  
اروبائیار میم آسحا ار هست علمی مهکرمی بذرایشی نموده وهمه، سعات  
را به آنها ساددا دید. در آسحا حاده، لسوکس هسور دست نحورد ده سایی ما سده  
سود.

اعقا، هشت اره کامکد آسحا کسی کردندی حواس دار اسحا را اروپا با-  
خیر سودولی به آنها کفید که سر ماه است که هش طاحدی آنجا سامده ولی  
همس روزها بک مفترسومی می آمد که روزنا مده همرا خود دار ده و معقد سود دد  
که سا همه، دیگر اس نامدید اس می شود. بنابراین نعمت کرم کردندی اهنه  
بعد همانجا مانده و اسرا بح کنند و در نتیجه فرمت خوی سرای سلاند سود  
که سر روی حاسها س کار کند.

ما سوا سروکس اردو سار انکلی خود کناره می گرفت و تنها بود و ملبا م  
آمری و مسل زورن هم اغلب در اطراف کولونیک سه کردن برداخته و آنچنان  
ساقه همی نده سودند که اما ندانش اس رشته، دوستی از هم بکلد.  
سی ام او بقا مدرسد. او بک بومی سود که با ککشی تجارتی از جزیره موریس  
دراولن روهای ژانویه سرای اس ده گده روزنا مده آورده بود و بالته این  
روز سامدها مال دوما هفیل سود.

درا اس رورا عایی سر آمد که سه تعصل شرح داده می شود زیرا نایج آن  
سرای آسده، کار وان سار برای همت بود.

روزنا مده هارا سین سرهنگ سر دند و اکثر شماره هارا زتا سمز، دلی نسوز و  
زور نال دو سود که هر کدام حاوی اخباری بودند.

اعقا، هشت دریک کلیه حجم ندند. سرهنگ بعد از زیبرور و گردن روزنا مده ها  
شماره ای از روزنا مده، دلی نسوز به تاریخ ۱۲ مه ۱۸۵۴ برد اشتتا برای  
هیکار اس نخواند.

هنوز تتر روزنا مده اند نخواند سود که ناکهان قیافه اش تغییر کردو پیشا نیش  
بر از جن و جروک گردید و روزنا مده در دستش به لرزش افتاد. بعد از مدتی سرهنگ

به خود آمدو آرا مشن را بست آورد.

سر جان مورای از جان سلندندوبه سرهنگ کفت :

مکر اتفاقی امساده؟

– آفابان اخبار و حسناک، احصار باور نکردنی که هم اکنون از آن  
مطلع می شوید.

سرهنگ همچنان روزتا مه را در دست کرفته بود. همکارانش به اونگاه می  
کردند ولی هنوز متوجه، جرمان نشده بودند و با بی حوصله کی می خواستند از  
این اخبار آگاه شوند.

سرهنگ بلند شد و بین ما سوا استروکس رفت و به او گفت :

قبل از اینکه اخبار را بخوانم دوست دار مشارکاری انجام دهد.

ستاره شناس جواب داد :

من حاضر هستم.

سرهنگ با مداری سردی گفت :

آقای استروکس تاکنون رفاقت‌های شخصی تا علمی بین ما برقرار  
بود و همواره با عثت خیر در ادامه کار می شد ولی از حالا باید یک رئیس  
انتخاب کنیم. نظر شما چیست؟

ما تیوسرش را به علامت تصدیق تکان داد.

سرهنگ گفت :

آقای استروکس، اخبار رسیده نشان دهنده، این است که این وضعیت  
به ضرر هر دوی ماست و باشد این وضع را از بین بردولی درودله، اول از شما  
اجازه می خواهم که اخبار را بخوانم. آقا من برای شما ارش زیبادی قائلم  
واز آنجه که در گذشته میان ما رفتہ متأسفم. سرهنگ با غرور این کلمات را بر  
زبان آورد.

هیچکس نه ما تیوونه سا برین مقصود سرهنگ را از این جملات نمی فهمیدند و  
نمی دانستند که چه می خواهد بگوید و نمی دانستند چه چیزی موجب نگرانی

سرهنگ نده است .

سرا تحام ما سو سری راه طرف او کرداندو گفت :

سرهنگ من فکرمی کنم که کرجه در ساق رفاقت من مادر فرا رسوده و  
علیرغم میل شخصی ما این رهابت ناکنون ادامه داشته است ولی این نباید  
مدمهای به کار علمی ما بزند . من سرای شما ارزش فراوانی فائتمولی مثل  
استنکه شما می خواهد از تغییراتی محبت کنید که مرسوط به وضع ما می ساند  
بس بکوئید .

— آفاسخواهی دفعه مدولی قتل از آن سامن دست ندهد .

ماتیو حواب داد :

حلی حوب .

و سر هر دو دسها هم دیگر را فتر دندی آنکه حرفی بزند .

سالاچره سرحان فرماد زد :

دوسان فصمه خاتمه دافت .

سرهنگ گفت :

خر سر جان ما بعد از این دمن کدیگر خواهیم بود . دشمنان جدا شده  
از هم مسلط نکافی عسو دست نانی که دیگر سادهم را سبب ندختی در زمینه  
دانی .

بعد رو به طرف همکارانش گرد و گفت :

آفاسان مان رو سه و انگلیس جنگ نده . روز نامه های انگلیس و  
روس و فرانسه ای که حسن می کوید . در حفیف جنگ از مدتها پس شروع  
شده است و انگلیسها با فرانسویها و ترکها مشترکا در جلوی سا ستوپول با  
نیروهای روس می حملندند .

آخر سخنان سر هنگ این رعیتی کذاشت . همه بلند شدند . جمله « ( جنگ آغاز  
نده است ) ) سانکر همه حیز بود . اینکه دیگر دوستی و همکاری هیئت علمی سوی  
تکمیل کار میوف می ماند و کار از دوستی ملی مددمنی کشیده می شد . یک

وافعه موج جدائی اروپائیان از یکدیگر می‌شد. فقط ویلیا ماری و میشل زورن سایه‌ساز به هم‌نگاه می‌کردند و افسوس می‌خوردند که چرا پیش از اطلاع از این واقعه بایکدیگر دست نداده‌اند. دیگر حرفی زده نشدو روسها و انگلیسیها باشد از هم‌جدا می‌شوند.

در این استگاه جدید جدائی باعث می‌شود که ادامه کار بادشواری رو بسر و گردد ولی آنها را از ادامه عملیات بازنمی‌داشت چون هرگز روه‌تممیم داشت که کار نصفه را به اتمام برساند. اندازه‌ها از همان لحظه باید ببر روی دو نصف النهار مختلف برده می‌شد.

بعد از مذاکرات سرهنگ با ماتیو قرارشده در کارخویش را از همان نصف النهار قبلی دنبال کنند و از نگلیسیها در فاصله شصت با هشتاد مایلی در غرب نصف النهار اولی تشکیل مثلثها را بدنه‌دهند و به این ترتیب کار مثلث برداری را ادامه دهند و آن را تا بیست و پنج خط موازی ادامه دهند. این مذاکرات بین دو داشمندان بر قرار شدند و قابض در مقابل رقابت ملی از بین رفت.

ما تیواستروکس و سرهنگ دست از خود بستندی سابق برداشتند و با احترام با یکدیگر حرف می‌زدند. کاروان هم قرارشده و قسم شود ولی کشتی را که قابل سعیمنی نبوده روسها و اکذار کردند.

ما کا مراهنمای انگلیسیها و فورلوبه بدر اهتمامی هیئت روسی انتخاب شد هرگز روه‌آس باش را جمع نموده و از دودفتر نیز یکی متعلق به روسها و دیگری به انگلیسیها شد.

درسی و یکما و سی اعضا هیئت از یکدیگر جدا نشدند. انگلیسیها آماده حرکت شدند تا خود را به آخرین استگاه برسانند و صحیح بدون خدا حافظی با یکدیگر و بدون اینکه به ملاقات کنند مهمندار آنجا بروند حرکت کردند.

جنده لحظه، قبل از حرکت انگلیسیها، یکی از اروپائیان ساکن در آنجا وقتی وارد اتاق می‌شود زورن شدید که ویلیا ماری دست دوست قدیمی و دشمن

فعلیش میث زورن را فشاری دهد.

\*\*\*

جدا شدن دو عده خیلی زود آنها مند. ساره تسان کار ادازه کری را دنال کردند گرچه ما مشکلات سخ کوبی برای معین نصف النهار دوساره رویدرو شده بودند و مجبور بودند با دقت ستری عمل کنند. هم‌دانسته‌انگلیسی - کارها را بین خود تقسیم کردند و اینها خیلی کندسودولی سا وجود خستگی زیاد افاده نمودند که بخواهند با کدیگر تراع کنند و از هم جدا شوند.

روی هم بر روی نصف النهار کار خوشنود را دنال کردند. غرور ملی کار را برای هردوی آنها منکل کرده بود جون هر کدام از سه نفر را بدکارش نفر را انجام می‌دادند.

هر کدام از دوسته برای خودش برنا مای تنظیم کرد. سرجان مورای و سرهنگ با یدبه اعمال مساحی و اندازه‌گیری می‌برداختند. ولیام آمری باند حسابان گروه به جای پلانده می‌شدولی هر سه خوشحال سودند که دیگر حادثه‌ای بین آنها به وقوع نمی‌افتد. ما کام مانند قبیل شکارچی و راهنمای کارروان بود. بنج ملوان انگلیسی که نصف عده، ملوانان کشتی ملکه و تزار بودند به دنال کارروان حرکت می‌کردند و اگر کشتی سخاری را روی هم بودند در عوض قایق کاوش جویی برای عبور از رودخانه‌های رویدرو مناسب به نظر می‌آمد. حتی اربابه هارا قسمت کرده بودند و از این جهت نگرانی برای هیچ کس از دوسته نبود و بومیان همراه آنها نیز دوسته شده بودند. آنها از جدائی خوبیش ناراحت بودند و از نقطه نظر ملت حق هم داشتند جون از نواحی که فا میل آنها آنجا بود دور افتاده بودند و از دشتها و رودخانه‌هایی که به آن عادت داشتند به یک منطقه‌ای که برای زیبومیان سرگردان و غارتگرمی باند

آورده شده بودند ولی به خاطر محبتها می کاموفور لو به عاقبت را می شدند  
که دو قسم نوئدولی جون خنگین شده بودند و گروه سواره سناس محور بود  
که عملیات خویش را نزدیک به همانجا مدهندان مان بوسان دو گروه رفت و  
آمدو جوددا شدند.

- درسی و بکم او تعداد را سرک کولوبنک کروه سرهنگ اورست به طرف بنای آتشکده ای که در آخر عملیات باشد، نورا فکن برآن گذاشتند بود رفتند  
واز میان جنکل سوخمه متباهی رسیدند که مابعد عملیات را دنبال می کردند  
و وجودیک مثلث بزرگ که راس طرف جب ستونی سودکه روی صفحه قرار داشت با  
آنها اجازه می داد که نزدیک به ده تا دوازده مایل به طرف غرب نصف النهار  
قدیم بروند.

شش روز بعد یعنی هشتم سپتامبر تعداد مذکورها کامل گردید و سرهنگ اورست با  
موافقت دوستاش اندازه نصف النهار جدید را معین کرد. این نصف النهار  
در یک درجه، غرب نصف النهار رقیلی قرار داشت و این بیست و سومین خط به  
شرق نصف النهار گرینویچ بود. بنا بر این انگلیسیها نباید بیشتر از شصت  
مايل از روزها دور می شدند و این اندازه کافی بود که مذکورها آنها با یک  
دیگر فاصله نشود.

با وجود این به نظر می آمد که دوهیئت علمی در اندازه گیری مذکورها با هم  
تفاوت داشته باشند و جای تا سف بود که با برخورد به یکدیگر حادثه ناجوری  
رخ دهد.

منطقه ای که در ما سپتا میرهیئت انگلیسی از آنجا عبور می گردید ملخیز،  
ولی کم جمعیت بود. منطقه ای زیبا و دلیلزیر با آسمانی به رنگ آبی روشن و  
بدون ابر که هیئت به راحتی قادر به ادامه کار خویش بود. مقداری درخت و  
جمنزهای گسترده گوشه و کنار و مقداری برجستگی که برای برقراری نورافکن  
مناسب بودند همه جا به جشم می خورد. ناحیه واقع ادله زیری با گلهای خوشبو  
که پرندگان و مسافران را به سوی خوبیش جلب می نمود و زنگورهای فراوانی

بر روی صخره‌ها تشکیل کنند و داده و عمل سفید و مایع خوشمزه‌ای را تولید می‌کردند. بعضی اوقات در شب جانورانی نزدیک جا درها می‌آمدند اما سر جان کاری به آنها نداشت و سرخ بـ کار خود مشفول بود و عنوـ نـ کـ اـ رـ تـ سـ رـ سـ اـ درـ وـیـ اـ زـ بـ بـینـ رـ فـتـهـ بـودـ.

دراـینـ هـنـگـاـ مـاـ کـاـ مـوـسـاـ يـرـبـوـسـهـاـ زـمـانـیـ درـجـاـ دـرـهـاـ کـاـ رـمـیـ کـرـدـنـدـوـکـاهـ بـ شـکـارـمـیـ رـفـتـدـوـمـاـ کـاـ مـدـوـیـاـ سـکـاـ وـمـیـشـ بـهـ طـوـلـ جـهـاـ رـمـنـرـوـاـ رـفـاعـ دـوـمـنـرـ بـ پـوـتـسـیـاـهـ بـاـ خـالـهـاـیـ آـبـیـ هـرـرـوـزـ شـکـارـمـیـ کـرـدـ.

اـینـ گـاـ وـمـیـشـهـاـ حـبـوـاـ نـاـتـ قـشـنـگـیـ هـسـتـنـدـکـهـ دـتـ وـپـاـیـ کـوـتاـهـیـ دـاـشـتـهـ وـبـیـانـیـ بـلـنـدـوـچـشـمـاـنـیـ درـشـتـ دـارـنـدـوـثـاـخـهـاـیـ بـزـرـگـیـ بـرـبـاـ لـکـ بـیـشـانـیـانـ قـرارـگـرفـتـهـ اـتـ.

بـوـمـیـانـ اـزـ گـوـشتـ گـاـ وـمـیـشـ غـذـاـیـ مـخـمـومـیـ درـسـتـ کـرـدـنـدـکـهـ تـقـرـیـباـ "ـ هـنـدـیـانـ شـمـالـیـ هـمـینـ کـاـرـرـاـمـیـ کـنـنـدـ.ـ سـتـارـهـشـنـاسـانـ اـغـلـبـ سـرـشـانـ بـ کـاـرـخـودـمـشـفـولـ سـوـدـوـلـیـ گـاـهـیـ اـوـقـاتـ بـهـ نـحـوـهـ بـخـتنـ غـذـاـیـ بـوـمـیـانـ تـوـجـهـ مـیـ کـرـدـنـدـ.

طـرـزـتـهـیـهـ اـینـ غـذـاـ چـنـبـنـ بـوـدـکـهـ گـوـشتـ گـاـ وـمـیـشـ رـاـ تـکـهـتـکـهـ کـرـدـهـ وـدـرـآـفـتـاـ بـ خـشـکـ مـیـ کـرـدـنـدـسـپـهـ آـنـ رـاـ درـپـوـتـ دـبـاـغـیـ شـدـهـ رـیـختـهـ بـاـ یـکـ جـوـبـ رـوـیـشـ مـحـکـمـ مـیـ کـوـبـنـدـوـقـتـیـ گـوـشـتـهـاـ کـرـدـمـیـ شـوـدـدـرـکـمـهـهـاـیـ بـوـسـتـیـ رـیـختـهـ وـدـرـجـرـبـیـ دـاـغـیـکـهـ اـزـ خـودـحـیـوـانـ مـیـ گـیـرـنـدـقـرـارـمـیـ دـهـنـدـ.ـ آـشـبـزـانـ آـفـرـیـقـائـیـ جـرـبـیـ کـمـیـ بـهـ مـفـزـاـسـخـوـانـ وـمـیـوـهـهـاـیـ گـوـشتـ دـاـرـاـضـافـهـ مـیـ کـنـدـنـدـوـبـعـدـ آـنـهـاـ رـاـ بـاـ هـمـ مـخـلـوـطـ شـمـودـهـ وـآـنـقـدـرـبـهـمـیـ زـنـنـدـتـاـ مـثـلـ سـنـگـ سـخـتـشـودـ.

ماـ کـاـ مـبـعـدـاـ زـتـهـیـهـ،ـ غـذـاـ اـزـ مـنـجـماـ دـعـوتـ نـمـودـکـهـ آـنـ رـاـ بـخـورـتـ وـ آـنـهاـ طـبـیـ خـواـهـشـ ماـ کـاـ مـدـرـسـ اـزـ آـنـ رـاـ بـرـدـاـشـتـ وـخـورـدـنـدـوـلـیـ بـهـ مـذاـقـشـانـ خـوـشـنـیـاـ مـدـ اـماـ بـعـدـاـ زـمـدـتـیـ اـسـتـفـادـهـ اـزـ اـینـ غـذـاـ بـهـ آـنـ عـادـتـ نـمـودـنـدـوـبـهـ صـورـتـ یـکـ غـذـاـ مـعـمـولـیـ بـرـایـ آـنـهـاـ دـرـ آـمـدـوـبـهـ آـنـ مـیـلـ بـیدـاـ کـرـدـنـدـ.

دـرـوـاقـعـ اـینـ غـذـاـ بـرـایـ مـاـفـرـاـنـ درـبـیـاـ بـاـنـهـاـ خـیـلـیـ سـوـدـمـنـدـوـمـفـیدـمـیـ بـاـشـدـ چـونـ بـاـ مـوـادـکـمـیـ کـهـ بـهـ آـنـ اـفـاـفـهـ مـیـ کـنـنـدـیـکـ غـذـاـیـ خـوبـ وـزـیـاـ دـبـرـایـ مـدـتـطـلـلـانـیـ

سدهت می آورند و به همین خاطر ما کما محدود چند کلوگرم از اسن غذا آماده کرد که برای مدب طولانی کافی بود و غذای آبند آنها را تکمیل می کرد. روزها بست سرهم می کشته و کاهی شیاهه عملیات می برداختند. و پس از آمری سما محواس مسوچه، مثل زورن و سومهایی که با آنها ارتباطشان قطع شده بودند بود.

بله! او از مثل زورن حداندۀ بودولی دوستی آنها میان قلیها بشان با بر جا بود و بدین طرسو قلیهای آنها به نکدیگر نزدیک بود. واژ طرفی مثل هم برآی کاهش اندوه خودا غلب سرش را به حساب کردن گرم می کرد. تما علاقه سرهنگ به تکمیل عملیات مثلثاتی بود و سرجان به خاطر آزادی از دست داده افسوس می خوردولی محبور بود با وضع خوب سازد و جیزی نگوید. کاهی اوقات از شاشش به جای اینکه امجبور باشد شکار حیوانات برود آنها خود دور و برجا درها می بلکنند و موجب دردسرای او می شوند و او در این موضع شکار می کرد.

در روز دوازدهم سپتا میرصدی نظر آنها را به خود جلب نمود. او یک کرگدن ببر به طول جهارده بار و ارتفاع شش پا بود و نگش تیره بود. ما کام جون از این نوع کرگدن قبل "هم دیده بود فهمید که اوحیوان خطرناکی است و در واقع نوع سیاه آن از سفید خطرناکتر و ما هر تربود و شدیدا به حیوانات و انسان حمله می کرد.

دور روز بعد سرجان همراه ما کام بهش شما میلی ایستگاه بیرونی تبهای رفتند. سرهنگ تعمیم داشت که در آنجاییک سوراخ کن دیگر بر باکند و همراه خود یک تنفس آورده بود چون در این مدت کرگدن مرتبه در آن اطراف تاب می خورد و بینا بر این حتما با بد درگردشهاخ خوش اسلحه برمی داشتند.

ما کام مودو سناش مواظب کرگدن بودند اما نمی توانستند اورا شکار کنند و امکان داشت این حیوان عظیم الجثه موجب زحمت آنها شود. سرجان کاملاً "محتاط بود و به همین خاطر بدون هیچ اتفاقی به بالای تبه

رسیدندگه‌ها گهان در دا منه، تبه در کنار حاشیه، جنکل کرکدن پیدا شد. هیچ وقت بیش نیا مده بود که سر جان تا این لحظه به شکاری نزدیک شده باشد. جنمان ریزکرکدن می‌درخندید و دو شاخ به عقب خمیده، او که مفریباک اندازه مودند رو بروی هم قرار داشت.

ماکا اول حیوان را در فاصله نیم کیلومتری بای تبه دید و خطاب به سر جان

گفت:

شانش ما خوب است. کرکدن دوباره آمده. حیوان عجیب است ولی نمی‌دانم برای چه این قدر سچ می‌باشد؟ معلوم است که اینجا خانه‌ها وست سر جان برسد:

اماکان دارد نزدیک ماباید.

— نه. زیرا شیب تندی به ما نع از آمدن او به این بالا می‌باشد.

سر جان گفت:

بسیار خوب. خیلی خوب بس ابتدای کار خودمان را تسامی کنیم و بعد این همراه، ناراحت را از خانه‌اش ببرون می‌کنیم.

ماکا مو سر جان مشغول وارسی محل شدند و قسمت بالای تبه را با دقت مطالعه کرده و محل معینی را برای علامت‌گذاری تعیین کردند و از ارتفاعات شمال غربی که برای ساختن مثلثهای جدید مناسب بود استفاده کردند.

هنگام که کارشان تمام شد سر جان روبه ماکا مکردو گفت:

چه وقت حاضر هستید؟

— من آماده، فرمانبرداری از دستورهای شما می‌باشم.

— مگر کرکدن منتظر ما خواهد شد؟

— بله، اغلب.

— بس پائین بروم. هر چند که این حیوان عظیم الحجم باشد با یک گلوه تفنگ از ها در خواهد آمد.

ماکا مفریبا دزد:

بک گلوله، گویا شعاعی بینندگها بین کرگدن است این حوانات خیلی مقاوم بوده و هجوفت دیده نشده که با گلوله گرجه خلی موثرهم باشد از بار آمد سر جان از جا بلند شد و گفت:

مثل اسنکه شما از این گلوله‌های مخروطی شکل قوی اطلاعی ندارید  
ما کام گفت:

گلوله مخروط با گرد فرقی ندارد، به شما می‌گویم که اولین گلوله شما املا "به این حوان موثر نمی‌باشد.

سر جان جواب داد:

بسیار خوب ما کام، حالا که مردد هستید به شما نشان می‌دهم تا به طرز کار اسلحه، اروپائی اطمینان بیندازید.

این را گفت و تفتق را از روی شانه برداشت و به طرف حیوان تنظیم کرد.

ما کام گفت:

قدرتی می‌برگنید، حاضرید که با من شرط بیندید؟  
سر جان جواب داد:

چه شرطی؟  
ما کام جواب داد:

من پولدار نیستم ولی سریک سکه شرط می‌بندم که شعاعی توانند با اولین گلوله‌این حیوان را بکشید.

سر جان گفت:

اگر با اولین گلوله من کرگدن شکار شد برای شما یک خرگوش می‌گیرم  
ما کام گفت:

فیول است.

هر دوازده شب تباهیم آمد و در پا نمقدمی کرگدن که آهسته راه می‌رفتند رسیدند. در نظر سر جان این شکار فوق العاده‌ای بود. سر جان خوشحال بود و گمان می‌کرد با اولین گلوله کارش ساخته است. بنابراین با خود گفت:

که حتما در موقع تیراندازی ما کام از شرطمن مرف نظرمی کند.

روبه ما کام مکردوگفت:

اين حیوان همیشه این طور آرام است؟

- بله، همیشه.

کرگدن همانطور بی حركت استاده بود. سرجان در فکرسودکه تعطه ای از سدن کرگدن که گلوله در آن موثر باشد را بزنندوبابک تیرا و را کرد. بنابراین بیشانی کرگدن را اشنا نه کرفت و ثلیک کرد. گلوله رها داماد حای برخورد به گوشت به شاخ خوردو تکه ای از آن کنده شد ولی در وضع کرگیدن نفسری پیدا نشد.

ما کام گفت:

سرجان این گلوله کافی نسود و سه حیوان صدمه ای نزد.

سرجان جواب داد:

خیلی خوب من یک سکه از دست دادم ما دست سردار نیستم و اگتون ما سردوکه شرط می بندیم و یا اصلاً این شکار را رها می کنیم.

ما کام گفت:

هر طور که میل دارید ولی این دفعه هم می بازد.

- می بینم!

دو مرتبه سرجان با دقت فراوان سرای دومن ساریه طرف حسوان نسانه رف و لی این بار هم گلوله هنچ خورد و موجب شد که شاخ از جا کنده شود. کرگدن حرکتی به خود داد و چند فدم دورتر رفت.

ما کام گفت:

دولیره.

سرجان گفت:

سردولیره!

- سیار خوب.

ا سن سار سر جان خلی نار احت مده بود و عصبا نبتش به منتها درجه خود رسیده  
سودا ما حوت سردی خویش را حفظ کرد. دو مرتبه گلو لمه به بیسانی کر گدن خورد  
ولی مثل استکه مک فتر به کر گدن خورده باشد چون اصلاً "از خود همچ نار احتی  
بروز نداد.

ما کا م ملابم کفت :  
جهار لیره .

سر جان فربا دزد :  
سر جها رلیره .

ا سن سار گلو لمه بست کر گدن خورده از جا بر بدولی به جای افسادن بر روی  
زمین سان نار احتی زمادی از جای خویش پرید و خود را به طرف تپه آنداخت .

ما کا م کفت :  
سر جان فکرمی کنم هنوز جان در بدن دارد .

سر جان که هشت لیره ازاد است داده بود برای هشت مین بار به طرف اون لیک کرد  
اما باز حیوان حرکت می کرد و سرانجام مشرط بست که دفعه نهم حیوان را بکند  
وا سن دفعه موقو هم مدد .

سر جان از خونحالی هورای بلندی سردا دوسما مشرط سندھارا از یاد برد  
 فقط دلسخوش بود که کر گدن را کشته است .

سعده برای دوستانش ما جرا را تعریف کرد و گفت که اسن کر گدن حیوان با -  
ارزشی است جون ۴۲ لس ره به خاطرا و بول داده و ما کا م پولهارا خیلی آسان  
نه جیس ریحه است .

■ ■ ■

آخر ماه سنا مردانه سمندان حدودیک در حده طرف شمال منحرف شدند. تا آن  
موقع ۳۶ میلی در سرمهده بود و اسن نیان دهنده، آن بود که نمف عملیات

نماینده است.

سه دانشمندیا جدیت کار خود را دنبال کرده و با استکه برای یک عمل جوئی روزها مغطی می شوندو لی همچو قوه خنکی خود را بسان نمی کردند و کرمی هوا در آن تابعی نداشت.

هوای اکتبر منطقه، جنوبی با آوریل سرمه کره، شمالی بر این راست به همین خاطر در سه ساعت بعد از ظهر به فدری هوا کرمی ندکه همچکن فادری کار کردن نبود و این موجب تاخیر در ادامه، کار می شد و همچنان موجب نگرانی ماکام هم می شد. زیرا در فصل مرطوب این ناحیه همچو جا حامل خیزی می ساند و بدنبال ریزش باران چمنزار و سبزی این منطقه را می بوشاند. گلهای رنگارنگ هم دشت را پوشانیده و نهالها سبز می شوندو آثارهای متعدد در همچو جا به وجود می آیند. دسته های گلهای وحشی در همچو جا ظاهرا همی شدند ما این تحول طبیعت موقتی است هنوز چند هفته نمی گذرد که این رطوبت از بین رفت و کرمای طاقت فرمایی در همچو جا حاکم می شود.

برنده حراست آفتاب افزوده می شود و غلات در روزهای سعدی تمام می شود حیوانات فرار می کنند و این محل به صورت بیانی خشک و سوزان در می آید به همین خاطر گروه سرهنگ اورست این وضع را بین سینی کرده بود و می خواست دفعی از رسیدن روزهای سوزان آینده خود را به دریا چه نکامی برداشتند ماکا موضع را به سرهنگ کوشزدند و سرهنگ نزقول داد که زودتر کار خود را در این محل تمام کنند ما طوری که کار آنها نیزنا فتن نباشد جون اندازه - کمپی زاویه ها کار ساده ای نیست که بشود در چند ساعت آنجا مداد.

به خاطر همین ماکا مفکر می کرد موقعیت آنها به کنار رودخانه بر سرداری داشت حامل خیز به یک جهنم سوزان تبدیل می شود، ماکا موبقیه منتظر بودند که عملیات هر چه زودتر که طرف رودخانه بروندتا از مرا بای آنجا استفاده کنند.

در اینجا با وجود شدت گرمای رودهای فراوانی جاری بودند که از گرمی هوا کم

می کردند و گله های جنده زار را شی در گوش و گناه منطقه به جرا مشغول بودند سرهنگ اورست از دیدن این مناظر لذت می بردو لی سر جان مورای و ولیام آمری به خاطرا حاسات شاعرانه از این منطقه با مفا در میان بیانه های آفریقا کا ملا "محظوظ می شوند .

ویلیام آمری نیاز دوری میث خیلی غمکن بود . همه اش به او فکر می کرد کارروان از میان این ناحیه دلبذیر عبور می کرد . دسته های گونا گون برندگان از هر نوع سرکرم نفمه را شی و بر واژ در روی آسمان بودند . شکار چیان گروه کا هی منتظر می بردندگان و بی جرندگان آن ناحیه می شدند . علاوه بر آن این ناحیه دارای جنگل های زیادی بود که انواع میوه های خوراکی به وفور در آنجا یافت می شد . و بعضی میوه های عجیب موجب شکفتی جهان گردان را فراهم آورده و آنها را متعجب می کرد .

در این موقع از سال منطقه منظره زیبائی داشت و همه شرایط دلبذیر برای یک زندگی راحت را داشت نبرای استراحت آنجا دور روزا قاتم گزیدند و سر جان مورای برای شکار از موقعیت استفاده کرد و همراه ما کام به شکار رفتند . ویلیام آمری هم همراه آنها رفت .

و در ضمن این گردشها بود که حادثه ناگهانی پیش آمد .

در روز ۱۵ اکتبر بعد از دور روز استراحت سر جان مشغول انجام کارهای خود بود که یک گروه بیست تا شی بزوختی هر فاصله دو مایلی سمت راست کارروان پیدا شدند . ما کام آنها را شناخت و فهمید آنها اریکس هستند .

ما کام به سر جان گفت که با یاد از فرمت استفاده کنند و به او تذکر داد که اریکس از نظر تبر و قوی و سرعتی بیشتر از اسب می باشد .

بهترین اسب و تفنگ انتخاب شد و به دنبال اریکس ها بطرف چمنزاری که به دشت وسیعی منتهی می شد رفتند . بعد از مدتی راه همیشی دو سوار توقف کردند . ما کام مدرپشت درختی کمین گرفت و از آنجا به دوستش گروه اریکس را که در چند مدققی آنها سرگزمه را بودند نشان داد .

اریکها از وجود آنها بی اطلاع سودند و آرا مسکرم خوردن علوفهای تازه و سرچشم نزار بودند. ناکهان بخی از اریکها با سرعت از کله دور شد.

ماکام او را به سر جان نشان داد و گفت:

حتماً این حسوان ببریدجنس است که به محض سوردن به کمترین خطری سرومدامی کنده تارف قابش را مخبر نموده و آنها فوراً نا بدیدمی شوند. بنا بر این نباید کمترین سرومدامی بدرآهانداخت نایم ای اسفاده از اولین فرمت از مکان مناسی او را اول شکار کنم.

سر جان رفایت خودش را با کان دادن سرا علام کرد و متظر فرمت مناسب شد. اریکها هنوز مشغول چریدن بودند اما اریک پر مثُل است که احساس خطر کرده باشد مرتب سر خود را ملیند نموده و سه اطراف می نگریست اما آن قدر از شکار چیان فاصله داشت که گلو لوبه اون خورد. بنا بر این شکار جسان متوجه بودند که در موقع مناسب بودت به کار شوند.

اتفاقاً این ما بر بودن سرای آنها نتیجه، خوبی به دنبال داشت جون اریکها کم کم به رهبری اریک پر بجه طرف بسته آمده و املا "احساس خطر نمی کردند چون به آرامی سرگرم خوردن علف بودند.

وقتی ماکام متوجه منظور آنها شد از دوستش دعوت کرد که بساده نشود. اسبها را به درخت بسته و سرستان را داخل سوره کردند تا از حرکت و سر و مدار آنها جلوگیری شود.

ماکام و سر جان به آهستگی جلویی رفتند تا مکان مناسی که بیش از سیصد قدم از اریک پر فاصله داشته باشد را انتخاب کنند. سرانجام مکان مناسی را انتخاب کرده و گمین نمودند.

این نوع بزهای وحشی از زنوع کماب بودند که طبیعت ما نند آن را زیاد به وجود نباوره است. آنها دارای شاخهای منحنی پیچیده به عقب که هیبت خاصی به او می دهد و دارای ساختمان بدنی زیبا و بک دسته موآ و بزان به گلو و دمی که تا روی زمین ادامه دارد می باشند. در این موقع کله، بیست تا شی

اریکها به ریاست اریکس بیر به خارج از دست می رفتند و آن اریکس بیر  
بیوسمه مرا قب اطراف بود ولی بعیه، کله بدون هیچ ترسی به چرا منفول  
بوده و هر اسی هم نداشتند. کا هی اوفات از خوردن دوری جسته وزمانی مجددا  
منفول می شدند.

آن روز را ما کامه اساره به سرخان تسان می دادا ما قادر به شرح قضیه  
نمی بود.

ما کامه نی توانت از لحاجت اریکس بیر که می داشت کلمه را به داخل چنگل  
سرد خردار نمود.

آن موقعیت مدنی ادا مه یاف با لآخره حوصله، سرخان تمام شد طوریکه چند  
بار مصمم دکه به طرف آنها شلیک کند و کا هی اوفات می خواست جلوبرود که  
ما کامه مانع اومی شد.

یک ساعت بعدین ترتیب گذشت و یک دفعه یکی از ایکها که شاید مانند سرخان  
حوصله اش سرفته بود پارس کرده و به طرف کروه رفت.

ما کامه عبا نی ندوست کی به طرف او پرتاب کردا ما کروه چاک اریکها یک  
دفعه فرار کرده و سرخان فهمید که هیچ اسی قادر به جلو زدن از آنها نمی بیند  
اما تعجب دراین بود که اریکس پیر فرار نکرده بود چون سرخان بش ایستاده بود  
و معلوم بود که زخمی یا علیل کشته است.

سرخان گفت:

الان می فهمیم. و به طرف او شلیک نمود. به واسطه، مداری تیر حیوان  
نا پدیدند اما شاخهای بلندی پیدا بود و کوشش برای فرار نمی کرد چون می  
جون می خواست خود را لابلای علفها پنهان کند. سرخان توانت نزدیک او  
شود و در مرتبه از مقدمی به طرف پیش، شلیک کند. تیر به سر حیوان خورد. چون  
شاخهای او گشته آن موقع نمایان بود زیر علفها پنهان شد.

سرخان و ما کامه عجله به طرف او دویدند. ما کامه مجا قوشی در دست گرفته بود  
چون فکرمی کرد که صید هنوز زنده است و با بدکارش را تعا م کند اما فکرش

درست از کار در نشاند. اریکس مدتها پیش مرده بود و وفتی سر جان ساخهای او را تکان داد به جزبوبت خالی جیزی بیدا نکرد.

از مشاهده، چنین وضعی آنقدر عمبا نی ندکه فربا دی کشیدوا ز حالت او بقیه به خنده افتادند.

ما کام خبلی تعجب می کرد و نصی خندید و با اخما بر وها را در هم کشیده و با نگرانی خامی که از جسمانش خوانده می شد اطراف رانکاه می کرد.

ناکهان ما کام متوجه جیزی شد. یک کبه، جرمی کوچک که بر روی زمین افتاده بود. ما کام آن را برداشت و با دست زیر و رو کرد.

سر جان پرسید:

این چیست؟

- این کیسه مال ماکالولومی باشد.

- بخار طرحی این کیس را اینجا باقی گذاشته؟

- چون با سرعت می خواسته فرار کند.

واین ماکالولو؟

ما کام در حالی که از عمبانیت دندانها را روی هم می سائید جواب داد؛ و آن ماکالولو در بیوت این اریکس قائم شده بود که شما به سوی او تپرا ندازی کرده بودید.

سر جان در حالیکه متوجه شده بود قمداداشت حرفری بزندکه ما کام در فاصله' نه چندان دوری متوجه حرکتی شد و زود به آن طرف شلیک نمود و بعد همراه سر جان با عجله به آن طرف دو بندولی هیج کس آنجا نبود. فقط در انتهای علفها موجودی را مشاهده کردند که با عجله خود را به میان جنگل انداخت و نا بدیدند. ما کام مجبور بودا و را تعقیب کنندوا ز طرفی مشاهده این وضع موجب وحشت آنها شده بود و شکار جهان را به سختی نگران کرد.

معلوم شد که هک بومی از قبیله، غارتگر ماکالولو آنها را تعقیب نموده هنگامی که قدم تعقیبیش را داشتند بسوی شمال رفته تا شکار جهان به دنبال او رفته

ودرنتیجه گیرسا برافراد آن قبیله بیافتند.

سرجان و ماکام به کاروان برگشتند. در حالیکه سرجان با ناراحتی به آمری می‌گفت:

ویلیا م عزیزا مروز بـثـانـی من مـعـلـومـشـدـجـونـ اـولـینـ اـرـیـکـیـ رـاـکـهـ  
کـشـتـمـ قـبـلـاـ" مرده بود.

▪ ▪ ▪

ماکام بعد از این حرمان با سرهنگ حرف زدگون به اعتقاد او آنها در کمین کاروان می‌باشند و اکران با آنها روبرو شوند بطور حتم در قصتهای با لاتر با آنها مواجه می‌شوند حال آیا صحیح بود که به راه خویش ادا مدهند؟ ولی آیا با یاده خاطراً این موضوع دنباله عملیاتی که آنقدر رویش زحمت کشیده‌اند را رها نمود؟

آیا کاری که طبیعت نسبت به جهان نکردن انجام نداده، بومیان وحشی آنجا با آنها خواهند کرد؟

و آیا این داشتمدن انگلیسی را از ادامه راه بازمی‌دارد؟ این سوالات مهمی بود که مشکلات فراوانی را فراروی خود داشت. سرهنگ از ماکام خواست آنچه درباره "ماکالولوها" می‌داند گوید و ماکام نیز به تعریف خصوصیات آنها برداخت:

ماکالولوها جزئی از قبائل بزرگ شبوئانا می‌باشند که آخرین دسته در حال پیشروی به سوی استوانه باشند.

در ۱۸۵۰ دکتر لیونگتین در اولین سفر خود به زامبیا درخانه بسی تواند رئیس ماکالولوا قاتم کرد. این بومی بک جنگجوی ترسناکی بود که در سال ۱۸۲۴ را هزن راهها بود و بعد از آن بخاطر کارداشی وزیر کی رفت و رفت در میان سایر قبائل مرکزی آفریقا دارای اسم و رسمی شد و بعد از مدتی رئیس معروفی گشت

در سال ۱۸۵۲ یعنی یک‌سال پیش در آغوش دکتر دیوبیونگتن مردوس‌عادز او بپرش سکه‌لتوه جانشینی او انتخاب گردید.

دراستاد سکه‌لتوه اروبا شبان مسافر در ساحل زامبیا خوش رفتار می‌کرد و دکتر لبیونگتن نیز از اوراسی سودا مانعدا زمازکشت همانگرد معروف رئیس آفریقا ثبها احساسات خفته در خویش را آشکار نمود. او نه تنها به جها نگردان بلکه حتی به قبایل مجاور نیز آزار می‌رسانید. همراه با تعدادی همای خویش جبا ولگری نیز می‌کرد و ماما کالولوها در این قسم مخصوصاً منطقه‌یین در راه نگاهی و رو دزا میزبه غارتگری برداخته و خلاصه مزا حمتهاشی برای کار روانها به خصوص کار روانها کوچک به وجود می‌آوردند.

ما کا مضمون خاتمه به سخنانش ادا مداد: آن‌جهه که من گفتم عین حقیقت می‌باشد ما ما مطیع فرمان شما می‌باشیم که راهمان را ادا مداده با برگردیم سرهنگ با دودستش حرف زد و بعد از خاتمه، مذاکرات گفت:

هیج دلیلی برای قطع ادامه، کارمان وجود ندارد و دلیلی ماجه خاطر خدمت به کشورمان این کار را پذیرفتند.

بنا بر این مصمم شده کار مثبت‌گذاری را تمام کنند. در بیست و هفت اکتبر هیئت علمی منطقه، حاره، کابوکورن را به طور عمودی قطع نموده و سوم نوا مبردنساله، کار مثبت‌گذاری پیش رفت.

به مدت یک ماه کار مثبت‌گذاری ادا می‌باشد و هیچ مانع طبیعی نیز سر راه آنها نبود. ما کا مبیوسته از کاروان نگهبانی می‌کرد و هیچ غفلتی نمی‌کرد و مسافرین را از عقب و جلو افتادن نمی‌می‌کرد. هیچ خطر کوچکی پیش نمی‌مدد کم معتقد می‌شدند که ما کا مدروغ گفته است.

در طول ماه نوا مبرهیج اشی از جبا ولگران پیدا نشد و اثری از ما کا لولوها دیده نشد.

اما به خاطر دوران دشی و اینکه یک دفعه مورد هجوم واقع نشوند ما کا مبه بش زمن ها تو می‌می‌گرد که سخت مراقب ساختند.

هنوزدواحادنه، آتشکده ویرانه واریکس از خاطره هیجکدا محو نشده سود و سنا  
براین همه منتظر حمله، ما کالولوها بودند.

ما کالولو بشیش زمان دودشمن خونی هم بودند به همین خاطر گروه اندک بومیا ن  
نگرانی شدیدی داشتند.

اکنون کارواں بیشتر از سیمدمایل از کرانه های رودا و رانزدور شده و باز  
هم با یدنزدیک به دوست مایل به طرف شمال بروندواین موضوع آنها را به  
فکرها می داشت.

قبل از تضمیم به حرکت ما کامبا آنها صحبت از سختیها و طولانی بودن مسافت  
نگرده بود جون آنها مردمی شجاع و خستگی ناپذیر بودند ما از موقعی که  
این خستگیها با خطر وجود داشتن همراه گشته بودند ناسازگاری را کذا داشتند  
اما ما کام متوجهی به شکایات آنها نمی کرد ولی خودا و هم از آینده این سفر  
بیمناک بود.

وضعیت در روز دوم دسا مبرکه تا پیش از آن هوا دلپذیر و مناسب بود ناگهان  
تفییر کردو ابرهای تاریک آسمان را در بر گرفته و وقوع رعد و برقهای شدید  
نشانگران بود که طوفانی در پیش است که این طوفانها خیلی خطرناک می  
باشد.

در راه صبح آن روز ابرهای ضخیمی سرتاسر آسان را پوشانید و هر گوشه ای  
به رنگی درآمد. هوا آرام بود ولی شدت گرمافراوان و جبوه هوا سنگ به  
آخرین حد خود رسیده بود ولی یک برگ هم حتی تکان نمی خورد.

دانشمندان متوجه وضعیت طوفانی آسمان شده بودند اما نمی توانستند که  
دستاله کار را رها کنند. در این موقع ویلیا ماری به همراه دو ملوان و  
جهاربومی ویک ارaber به دو مایلی شرق نصف النهار رفتند تا در آنجا استگاهی  
به باکنند. هنوز سرگرم درست کردن ایستگاه بر روی تپه ای بودند که یک دفعه  
ابن قلابی در وضع هوا به وجود آمد و دور عدو برق شدیدی بهندشت آنجا را روشن  
نمود و نگرانیها بسیار درشتی شروع به ریزش نمود و خیلی زود قطر تگرگها

بیشترند. این بک خطر واقعی سودگر نجات از دست آن ممکن به نظر می‌رسد جون آنها به خوبی می‌دانند که خود دکتر لیونگتس در کولوونگ شخصاً ناخد ریزش جنین تگرگها ثی سودگر موج کشته‌شدن اسها و کله‌های سزرگ و - حیوانات دیگر شده است.

دون معطلی آمری کار را متوقف ساخت و از همراهانش خواست که با این اراده محل امنی را سرای خویش درست کنند ولی هنوز از تبعه باشین نباشد بودند که رعد و برق شدیدی جست نمود.

ویلیام آمری از تبعه باشین برت شد و دو ملوان با تعجب فراوان به طرفش دو پیدند ولی خوشبختانه ستاره‌شناس حوان نجات بیندازد بود و متوجه شدند که این حادثه، ناگهانی که بعضی مواقع بین می‌آید به خاطر وجود قوه سیال در اطراف یک سفره، و سبع الکتریکی است که عبور آن به خاطر وجود قوه مذاب در نقطه نمائی که ویلیام آمری در دست داشته، امکان بذیرشده است.

ملوانها ویلیام را بلنده نمودند اما او مدمای نمده بود ولی از بومیان همراه او یکی بر روی تپه نزدیک استگاه برای خود برق سیاه شده بود و دیگری هم برای شرایط برق به جمجمه اش مرده بود.

بومیان وقتی جسد وستان خود را اینگونه دیدند از ترس اینکه می‌ادان به سرنوشت آنها دجا رشوند فراز را برقرار ترجیح دادند و ملوانها هرجه خواستند مانع فرار آنها شوند فایده‌ای نداشت و آنها خود را به سرعت به کاروان رسانندند.

دو ملوان بعد از اینکه ویلیام را درون اراده‌گذاشتند جسد وی را نیز بهلوی او قرار داده و به اراده بینا هنده شدند.

تگرگ مانندیگ از آسمان می‌ریخت و نزدیک به یک ساعت ریزش آن ادامه پافت سپس کم شده و سعدیا رش آن قطع گردید و اراده توانست به سوی کاروان برگردد.

مرگ ناگهانی دو بومی در وستان آنها اثربدی گذاشتند و آنها روحیه،

خویش را از دست داده سود ندومی کفتند؛ این کار جفا بدای برای مادر دارد و آنها شی که سی برو اتر بودند می کفتند؛ دیگر از آین حلوت نباشد رفت. امکان سورش سود و هرجه زود تر باشد آن رفع می گردید.

سرهنگ او رت دخالت کرد و به آنها مول داد که جان آنها در امان است و از آنها به خوبی نگهداری می کنند.

ورما بیت آنها را باز حمت زیادی جلب کرد و این مقاومت آنها امکان خطراتی در آینده را پیش می آورد.

اعفاء گروه بدون بشتبان در وسط سیاست و دور از هرگونه آبادی و بدون را اینده، ارابه چه کار می توانستند انجام دهند؟

سرا انجام تعمیم گرفتند که چادرها را سرداشت و به طرف تپه ای که دو بومی جان خوبش را از دست داده بودند ببروند.

ویلیا م آمری نیز چند روز از کوشتگی بدنش که بر اثر ضربه ایجاد شده بود، ناراحت بود و دست چپش هم درد می کرد ولی دوباره سلامت خوبش را بست آورد و آماده کار شد.

به مدت هیجده روز یعنی نابیستم دسا مبرکه پیش می رفتند اتفاقی برای آنها نیفتاد. از ما کالولوها اشی پیدا نبود و ما کامبا اینکه متوجه چیزی نمی شدند ولی می ترسید.

اکنون در پنجاه ما یلی بیابان بودند و دشت هنوز حاصلخیزی خود را داشت، هرجه حلوت مری رفتند علفها انسو هترمی شدند و حیوانات و افراد کاروان غذای خود را به آسانی می توانستند تهیه کنند.

شب بیستم دسا میر، پیش از غروب آفتاب چادرها بر پاشدو سانگلیسی و ماکام زیبر درختی نشته و خستگی روز را از تن به درمی کردند و برای آینده نقشه می ریختند. با دشمالی موجب خنکی هوا می شد.

موقعیت خوبی برای ستاره شناسان بود که در این شب ارتفاع ستارگان را اندازه بگیرند و به وضعیت مکانی آنها بپرسند. هیچ اشی از ابر و

با طوفانی شدن هوا به جسم نمی خورد و ما هنوز افشا نمی کرد.  
سرهنگ و سر جان مورای می خواستند عملیات را دنیال کنند که ناکهان حدود  
ساعت هشت و پیلیا م آ مری از جا بلند شد و در حالی که مطرف شمال اشاره می  
کرد گفت:

آسمان را در این قسمت ببینید. فکر نمی کنم موقعیت آب و هوا آن  
طورها که فکر می کردیم طبق میل ما باشد.

سر جان ادامه داد:

این ابر ضخیم کم کم بلند می شود و با این ساده ترکی که می وزد طولی  
نمی کند که اینجا م آسمان را خواهد پوشاند.

سرهنگ پرسید:

پس با یاد انتظار طوفان جدیدی را داشت؟

پیلیا م آ مری جواب داد:

ما در مکانی میان مدارهای انقلابی هستیم و نتیجتاً امکان آن می  
رود من فکر می کنم ادامه کار مادر این شب سحرانی با اتفاقی رو بروشود.

سرهنگ از ما کام بر سید:

شما چه می گوئید؟

ما کام مطرف شمال را نشان داد که ابر بین نکل بک منحنی خیلی دراز آن جا را  
در بر گرفته و مثل دود سیاهی به نظر می رسید. ما کام می آنکه حرفی بیزند گفت  
تنها بک ابر وسیع است.

جنده لحظه بعدی کی از بومیها خبر داد که جهار بیان و بقیه حیوانات آثار  
نگرانی از خود بروز می دهند و به طرف چرا کام می روند و از ورود به معوطه  
چادرها خودداری می کنند.

ما کام جواب داد:

آنکالی ندارد. بکذا رسید در خارج شب را به سر برند.

- ولی حیوانات وحشی؟

- بله، راست می کوئی درندکان انتظار همین را دارند و خیلی زود به طرفشان می آیند.

بومی بی کار خود رفت که سرهنگ جلو آمدتا مفهوم این جواب عجیب را بفهمد ولی ما کا مقدم زنان از آنجا دور شد و نظر می رسید که سخت مشغول تفکرات و این حادثه طبیعی را مورد مطالعه قرار داده است.

ابربه مرعت جلومی آمد و با اینکه به نظر نزدیک زمین مشاهده می شد ولی چند مدببا از زمین فاصله داشت و همراه با ابرسرو صدای عجیبی بود که جلومی آمد در این موقع تعداد زیادی نقطه سیاه در بالای ابر روی آسمان پدیدار شد که باشین و با لامی رفتند. گاه داخل ابر شده و سپس از درون آن بیرون می آمدند. تعداد آنها به هزاران عدد می رسید.

سرجان پرسید:

این نقطه‌ها دیگر چیست؟

ما کا جواب داد:

اینها پرنده‌های هستند که از مکان‌های دور می آیند و دنبال این ابر می کنند و از آن دور نمی شوند مگر هنگامی که وقتی شود.

- ولی این ابر؟

ما کا مدرحالی که دستش را به طرف ابر سیاهی که نصف بیشتر آسمان را پوشانده دراز می کرد گفت:

این ابر نیست فقط یک توده، بزرگ ملخ می باشد.

ما کا مشغول حرف زدن بود که جهان نگرداشت. برای دیدن این توده ابر بلند نمود و تنها در یک شب این منطقه حاصل خیز به مورت محراجی بی آب و علفی درآمد.

روز بعد حمله، ملخها ادامه داشت آنها به مورت دسته‌های میلیونی بودند که اروپا شیان به خوبی تعداد آنها را مشاهده می کردند.

ما کا مگفت:

ا سن امرهای متحرک دستن خطرناکی سرای ما به حساب می آمدند و باد  
از خدا نخواهیم که دیگر حمله، خود را ادا نمی‌نماید.

سرهنگ گفت:

ولی در اینجا که دیگر جراگاه و دشتهای ساقی نمانده است بس برای جه  
از آنها ستریم؟

ما کام جواب داد:

ولی اگر حلوبت و سروندحتی بک برگ ساقی نخواهند گذاشت آن وقت  
آقای سرهنگ تکلیف غذا برای اسن حوانات - اسبها و قاطرها در میان این  
دشت خشک چه خواهد بود و شما چه غذایی تهیه می‌کنید؟

دوستان ما کام ماسکت بودند و بدهی اسریا هی که هنوز آسان را بتوشانیده بود  
نگاهی می‌کرد. بازها - عقابها و سارپرندگان بزرگ بدجهنمی خوردند که  
در هر لحظه مدها ملخ را می‌بلعیدند.

ویلیا مازما کام پرسید:

فکر می‌کنید آنها به این منطقه برسند؟

ما کام جواب داد:

فکر می‌کنم با دشمال آنها را این سوپیا ورد، نگاه کنید که چطور  
خورشید پنهان شده است علاوه بر آن وزش با دانها را بمسوی درختها و بیشه ها  
می‌کشند و آن وقت ...

ما کام حرف را تما منکرده بود که در یک لحظه توده، سیاه هنگ به آن طرف کشیده  
شدو را به ها و چادرها در بوشی از این ابرضخیم قرار گرفتند. ارتفاع این  
توده بیک پام رسید. جهان نگرداش شروع به باشمال نمودن ملخها کردند  
ولی این عمل در آن توده، انبوه تا شیری نداشت.

پرندگان نیز به کمک اروپا نیها آمده و مدها ملخ را می‌بلعیدند و علاوه بر آن  
اسپهای - قاطرها - گاوها و سگها نیز کمک می‌کردند و جانوران وحشی همانند  
شیرها - بلنگها - ببرها و بقیه در روی دشت به نگار ملخها مشغول بودند و

نمی داشتند چونه آنها را بیلعنده سرانجام بومیان نیز همکاری کرده جه از ملخها می توانستند غذای لذیذی تهیه کنند.

به طبق افشاری ماکام منجمان نیز به این غذای آسمانی مایل شدند یعنی حدود چند هزار از مخلها را نمک، و فلفل و سرکه زده و آنها را جوشانیدند. بعضی از ملخها چهار بوس طول داشتند.

ملخ سیزرنگ با نزد هاتا بیست اینچ طول دارد و نوع جوان آن که هنوز شخمگذاشته نکرده با شد خوراکش خوشمزه ترمی باشد.

بعد از نیم ساعت بختن - ماکام و انگلیسیها میل زیادی به خوردن این غذا پیدا کردند و خوراک ملخ که سرمه و بالهای بشان را کنده بودند آنقدر خوشمزه شده بود که سر جان سفارش کرد مقدار بیشتری از این غذا درست کنند.

شب فرا رسید و همه خوابیدند ولی ملوانها نمی خواهیدند چون فکر می کنند که احتمال خطر وجود دارد و سه انگلیسی نیز وقت را برای مساحی مناسب نمایند و به کار مشغول شدند و بعد از آن دکی کار خواهید بودند. دشت نیز از سرمه دای حیوانات وحشی که مشغول شکار ملخ بودند خالی شده بود.

صبح فردا از هنگام تابش اولین اشعه های طلائی خورشید معلوم می شد که هوای گرمی خواهد داشت مدتها پس از طلوع خورشید ملخها به برواز در آمد و روی خورشید را پوشانند و دوباره داشت تا ریک شد. مثل اینکه شب دوباره رسیده است. نزدیک به دو ساعت دسته ملخها از روی چادرها عبور می کرد تا سرانجام درست افق شرقی نا بدیدند.

وقتی دوباره روشناشی همه جا را فرا گرفت همگی به حروفهای ماکام معتقد شدند چون دیگر نه برگ درخت و نه علفی در این دشت وسیع قرار داشت زمین خشک و خالی شده و خلاصه زمستان جای خود را به تابستان داده بود. اینجا دیگر یک بیابان بوده بیک دشت حاصلخیز.

وبار دیگر با جمله 'این ملخهای پرخور و غارتگر خاطره' حمله ترکهای عثمانی ابیاد آنها آورد:

علف درجا شیکه ترک از آنجا بگذرد دبکر می روید ما نند ملخها که به هر جا  
حمله ور شوند . . . .

\*\*\*

جهانگردان پیوسته در حال حرکت بودند و در بیست و پنجم دسامبر بک درجه  
دبکر نصف النهار را اندازه کرده بودند و کارچهل و هشتاد و هشتین مثُلث هم به پایان  
رسید و سرمه هنگ و دوستاش به طرف ناحیه شمالی پیش رفتند.

جهار پایان از کمبود جراحت و آب ناراحت بودند و آخرین قطراهای باران  
در سرکه ها تمام می شد. نه تنها زمین خنک و خالی بود بلکه هوار طوبی هم  
نداشت جنا نکه اشیاء آهنه در مجاورت با هوا زنگ نمی زدند.

مسافران کم کم دجا رزحمت می شدند و هر چهار چهل و سه دقیقه حلوتر می رفتند بیشتر ناراحتی  
می کشیدند. تمام پرندگان از این نواحی کوچ کرده و حتی حیوانات وحشی  
هم خیلی کم در آینه دیده می شدند.

مدت چندین روز در زیر آفتاب سوزان ستاره شناسان کار خود را اتمام نمی کردند  
ذخیره، آب آنها در مشکها تمام می شدند و با این وجود روحیه خوش را رست  
نداشده و با پشتگرمی کار خوش را اتمام می کردند.

در بیست و پنجم زانویه هفتمین قسم نصف النهار بکه شا مل بک درجه می شد  
تعیین گردید و نه مثُلث دبکر حساب شد و بر روی هم به ۵۷ مثُلث رسید.

حالا کار منجمان در این قسمت به پایان رسیده و به عقیده ما کام باید هر  
چه زودتر قبل از اواخر زانویه خود را به دریا چه نگاهی بر سانند دولی افراد  
کار روان و بومیان به خاطر کمبود آب خیلی مده می دیدند به خصوص که بر  
گرمای هوا نیز افزوده شده بود. چندتا از اسپهای به خاطر شنگی و خستگی لاغر  
شده و از کار روان عقب می افتادند بطوری که گمان می رفت که عاقبت بدی در  
انتظار شان باشد.

سرکاب سومان سرا مامعده سود و ما کام را سامنکل مواد می ساخت این سود که همه از عافیت کار حوس مطلع سود و در حسحوى حاره ای برای آن ملائی می گردید.

در سار دهم فوریه ما کام سرهنگ مکلاس را گفت:

راهمناسان اراده ها ار اطاع سردار می رسد. هر صبح موقع سرد انس خادرها مساطر اسماکی دمده می سود. کارروان و اسماهه حاطر کم قوی نمی سوانح در اه سرو و دسرا رس اس ساده گری کرد.

سرهنگ حودس سرا رس و ص اظلام داش ا مامه روی حودس نمی آورد و می حواس ماسد و دوسر که معده سامان کار حوس سودند ما مورسی را دسال کرد.

ما کام هم سار سرکی و کار داسی سومان را فرب می داد و آن هارا محصور به کار می گرد و آسها می گفت:

حلی رو دید در ساحه سکا هی می رسم و در فاصله حهارا بیچ روز آنها حوا هم سود و اسها در مراع سرس و حرم حرا می کنند و آب شرسن سر بقدر کافی سرای هم حوا هد سود.

نه هم سر حاطر سب عرب را در سی کرفتند سا به رو دخانه آب سیرین بر سند و حوس ساحه عل و سع نودن دسی که ار آن عبور می گردید بعیه عملیات رو دسرف می گرد و کم کم کار سکم می شد.

در سار دهم زانو سه کارروان به دو مالی در ساحه ای رسد. کارروان با سرعت سر راه حوس ادا مداد اسار و دیر سه در ساحه رسند. سرا سعه مدر ساعه بیچ به در ساحه رسند. حد اس سه خاطر سنتکی سین ار حده هار نتعل دوده و خود را سه گیار رو دخانه را سده و داخ لش سند دولی هیچ حرکتی نگردید و ساکن ماندند. هنگام که کارروان سه آن هار سه دیر معلوم شد که آب سور می ساند و نمی سوان سه و سله آن سکی خود را سر طرف کنند. فر ساد اعتراف ملند دوه هم آب سرس می خواستند ولی حوس ساحه سا آب شرسن فاصله ای نداشتند و

جهار روز بیشتر سا آنجارا هنود.

دو ساره کارواں حرکت خویش را آغاز نمود و اسن دفعه اعضا، هیئت علمی لداره مللها را بزرگتر می گرفتند تا زودتر ستواننداز این سامان و شنکیده ایشان را سند.

بیست و سکم زانویه شکل دشت کم کم تغییر می کرد و ساعت ده صبح کوه کوه کوهی به ارتفاع پانصد تا شصده بار درست شد. غرسی نمایان شد. نام این کوه اسکورزوف بود.

ما کام اطراف را با دقت بررسی کرد و سپس در حالی که با دست به سمت شمال اشاره می کرد فریبا دزد:

نگاهی آنجا است.

بومیان حیران فربادی آوردند:

نگاهی - نگاهی.

بومیان می خواستند زودتر به دریا چه که حدود ۱۵ مایل از آن نقطه فامله داشت بروند که ما کام مانع آنها شد و گفت:

اینجا محل خطرناکی است و ممکن است ما کالولوها اینجا باشند بنا بر این شما نباید از کارواں جدا شوید.

سرهنگ می خواست هرچه زودتر کارواں کو جگ خوبیش را به نگاهی برساند و به همین خاطر با کوه اسکورزوف یک مثبت ساخت و یک مثبت دیگر را تعیین کردند. ما کام که حوصله اش سرفته بودا میدوار بود که قبل از تاریک شدن هوا به دریا چه برسند اما با این حال احتیاط را از دست نداود و چند نفر را به اطراف فرستاد تا کسی مزاحم آنها نشود و با آسودگی به دریا چه برسند ولی رو سها در این مدت چه کردند؟ در این مدت شش ساعه که از هم دور بودند تا چه آندازه کار خوبیش را پیش بردند؟ آیا مانند آنگلیسیها دچار رژمت شدند؟ و آیا با کسی بود آب نیز مو جهد نداشتند؟ ادامه کار برای آنها دشوار تر بود و با برای آنگلیسیها؟ اگر آنها به دریا چه نزدیکتر باشند اما مکان دارد که از ناحیه

غاریکران مورده‌های دوامع سود؟

سرهنگ در اس مورد کسری کرمی کردا ماسرخان و آمری همواره ارتشکاران

رویی خود سادمی کردند و از خود می‌ترسید:

آسارو سهاد رکار حوس مو مو دد اند؟ و آسا سعد کار و اسدارد.

مرآها سا ما کی حوا هدیود؟

ولی اسداره کرمن فاصله‌های را و لارم سود و سا حاره دو ملکی سر روی کود

ا سکور روف و دیگری سرسه سوک سری که در سب سب صف الشهاری و سایله

چهار مامل سود فراز دهد.

جون اسکور روف فاصله سیار سادی داشت ما به حاطر سر حسکی آن را اند

کرده و سایر اس سا حاره سود دیده طری: رستم سه لمه ز سر و سو و سه و سله

دورس سو اسید فاصله، میان اسکور روف و سه را معن کرد.

سرهنگ نردیک به سیست مرسه عملیات کا ه کردن سا دورس را اسحاق داد

تا خاطر جمع دوازدازه، زاویه طور سعی مخمرد.

سیست و یکم فور په سا ما به ما پن کار گذشت سا اسکه سردیک عروبد دس ارکار

کنیدند و سرهنگ به ما کا کا م گفت:

کارها فعلاً "تما منده اس.

ما کا م جواب داد:

خیلی ستافم که جرا کار ما زودتر سما مند جون حالا باز حس می‌سود

راه را ادا مداد.

سرهنگ گفت:

جهانگالی وجود دارد؟ مگر با نزد کیبلو من را ه حلی منکل اس؟

برای چه می‌ترسید؟

ما کا کا م که بـ نظر می‌آمد در حال تفکرات جواب داد:

بله ... خیلی خوب طوری نیست بین می‌روم.

دستور حرکت داده شد و ساعت هفت به راه افتاد. هوا ناریک نده و سا هی نـ

همه جا در برگرفته بود. همه تفنگها خوش را برداشت و انتظار حوادث ناگهانی را داشتند. کاروان سه ساعت سودکه به طرف شمال حرکت می کرد اما به خاطر مشکلات راه بیشتر از سه مایل در ساعتی نتوانست جلو بروند، ما کامپیشا پیش کاروان می رفت که شلیک کلولهای اورا از حرکت بازداشت انگلیسیها سراسب خویش را برگرداندند و بدقت گوش دادند چون در منطقه ای که محل اقامه بومیان است شنیدن صدای تفنگ بعید به نظر می رسد.

سرهنگ پرسید:

این دیگر چیست؟

سرجان جواب داد:

صدای شلیک کلوله.

- از چه سمتی؟

- از طرف قله، اسکورزوف بی تردید ما کالولوها به یک عدد اروپائی حمله کرده‌اند.

- مگر دراینجا اروپائی همی باشد؟ ... به هر حال هر کسی که باشد با بدکمکنا کرد.

ما کامپیشا کاروان برگشت تا بومیان و حشیزه را آرام کند. بیست دقیقه بعد به سرمه دای جنگ نزدیکتر شدند. خیلی زود سرhenگ و دوستانش بست دسته محارمه شدگان رسیدند. با عجله از اسپاهای باشین پرسیده و در حالیکه فریاد می کشیدند به طرف بومیان شروع به تیراندازی کردند و باشتاب در حالیکه تند بومیان را کشته به جلو حرکت می کردند. ما کالولوها متفرق شدند و اروپائیان دنبال آنها کرده و آنها را از روی کوه به پائین پرت می کردند. محارمه شدگان همکاران روسی آنها یعنی ماتیو، نیکلا، میشل و بنج ملوان و فور لوپه بودند. وقتی چشم ماتیو به سرhenگ افتاد زود و از پشت تخته سنگی بیرون پرسید: دزد!

شما هستید آقای سرhenگ؟

- بله ما هستیم . ولی دیگر در این حاصله جنگ روس و انگلیس نیست بلکه ما تعدادی اروپائی هستیم که بر علیه دشمن مشترک و به خاطردفاع و نجات خویش می جنگیم .

\* \* \*

فریاد دخوشحالی از هر دودسته بلند شد و آنها در برا بر خطر ما کالولوها با یک دیگر متعددی تند و بنا بر این جنگ دودولت را افزایدمی بودند . زیرا می خواستند در مقابل دشمن مشترک با یک دیگر علیه او مبارزه کنند .  
و پلیا م آمری و میثیل زورن نیز محکم هم دیگر را در آغوش کرفته و بقیه ، افراد نیز با یکدیگر دست داده و به این ترتیب همکاری و دوستی خودشان را ثابت کردند .

کروه انگلیسیها که فوق العاده تشنگ بودند بعد از رفع تشنگی به مکان مناسبی در کوه رفتند تا ما جراهای خویش را برای هم دیگر تعریف کنند .  
اسکورزوف بین دوقوی واقع شده و به همین خاطر نهاده بلندي در این ناحیه می باشد که برای ساختن استکاه نیز مناسب است و به همین خاطر بود که هر دو گروه مجبور بودند برای ساختن استکاه ازا این کوه استفاده کنند .  
قسمتی که روها در آن کار می کردند دشتی حامل خیز بود و به همین خاطر ادامه کار برای آنها آسان بود که رجه از خشکی هوانا راحت بودند اما از آب بهره ، کافی داشت و حیوانات نیز از جراحت کاها می مناسبی استفاده می کرده اند .  
در همین مناطق بود که مابقا از دکتر دیوید لیونگتین بذیرا شده است ..  
اینکه چگونه هیئت روسی به دست ما کالولوها می افتند خود داستانی دارد : در بیستم فوریه هنگامی که گروه روسی به کوه اسکورزوف می رسد پس از چهل ساعت افاقت در آنجا مورد هجوم یک عدد سیمدهنگها رمدنفری ما کالولوها قاع می شوند که بومیان همان کار روان فرار کرده واعضا هیئت را در میان ما کالولوها

سها می کدارد. سومهای غارنکرایندامهاراشهایی که روها پائین کوه کدانه مودود را عارب می کنند اما از شناس خوب تما موسائل اندازه - کری را روها سالای کوه مرده مودود کشتی بخاری نیوبخا طر جلوکیری از مراس سد کنار رو دحاص می سرد.

سعه های نکاهی اطراف اسکورزوف به جزء قسم جنوبی آن را در برگرفته و اراس قسم هم مودود که ماکالولوها به کروه علمی حمله کرده بودند و این قسم حسوسی راه های قابل عبور دارد.

ا سن حلامد، ما جرا بود که ما تبا اسروکس برای انگلیسها توضیح داد و سر هنگ سر تما ماحرا هایی که در این مدت برای آنها اتفاق افتاده بود را برای آنها با رکو شمودواز مفایسه، ما جرا های دو کروه معلوم شد که به طور کلی کروه روسی راه بیهوده و مناسب تری را در بین گرفته تا به آنجا رسیده اند.

شدهای بست و بیک و بیست و «وفوریه» کذشت در حالی که ملوانان و دو بومی سعی ما کا موفور لوبه نگهداری و حفاظت در اطراف می پرداختند ولی از جانب ماکالولوها حمله دیگری صورت نگرفت اما از چندین روش ناشی پائین کوه معلوم بود که آنها در همان اطراف هستند و تنها منتظر فرصت مناسبی می سانند.

روز ۲۲ فوریه ا عقا، هیئت علمی بنا گاه خویش را ترک کرده و به طرف پائین کوه رفتند. در پائین کوه چادر های بومیان قرار داشت و هنوز آتش آنها می سوخت و معلوم گردید که آنها میل نداشتند محل خویش را ترک کنند ولی بخار طر و رو دسر هنگ و دوست آشی مجبور به ترک آنجا شده اند.

دانسته ایان روس و انگلیس محل چادر های بومیان را تماشا کرده و هم چنین کمی نیز با وضعیت جغرافیا ای آنجا آشنا شدند.

کوه اسکورزوف از سمت چپ به دشت های گسترده ای منتهی می شود که بسیار وسیع می باشد و از طرف غرب در فاصله دوری تبه های مشاهده می شوند که محل اجتماع ماکالولوها می باشد و بیکی از مرآکزمه آن مانکتو که در حد

ما میلی شمال شرقی نگاهی بر روی یکی از همین تپه‌ها قرار دارد.  
در حال حکم سمت شمال اسکورزوف منطقه‌ای است که کا ملا" متضاد با فست -  
جنوبی آن می‌باشد زیرا از نظر آب و هوای تنوع جنکلها غیرقابل توصیف می‌باشد علاوه بر آن دارای شب قابل ملاحظه‌ای نیز می‌باشد و توسط رود رازمیز آبیاری می‌شود و این همیت این رودمانند اهمیت دارد و آمازون در آمریکا می‌باشد.

اعضا، گروه از نظر آب شیرین آسوده خاطر بودند زیرا که در کرانه، دریا چه قرار داشته و از نظر کم آبی و صحرانیز نگرانی نداشتند.  
از مکانیک به این منطقه آشنائی داشته و راهنمای لیونگتین هم بود سوال کردند:

ولی برای چه این قلعه، کوچک در قله، کوه ساخته شده است؟  
- به خاطر بازرگانان عاج و آبنوس که در این مناطق رفت و آمد زیادی داشته و هماره مشغول خرید و فروش کالاهای مختلف بوده‌اند.  
معلوم گردید اسکورزوف زمانی مرکز بازرگانانی بوده که در آنجا به استراحت می‌برد اختندواین قلعه را به همین خاطر درست کرده‌اند که از تجاوز غارتگران درامان باشد ولی این قلعه امروزه به صورت مخروبه‌ای درآمده و دیگر اسکورزوف برای دفاع چندان مناسب نیست تنها از این قلعه دیواری باقی مانده که به طرف جنوب قرار دارد و در پشت همین دیوار نیز اروپا شیان سنگر خوبی را ساخته و سوراخهایی در آن به وجود آورده بودند تا برای استفاده از تفنگ مناسب باشد و با لآخره این مکان امنی برای اروپا شیان بود که خود را از گزندماکا لولوها دور کرده و از همانجا به راحتی به سویشان تیراندازی کنند و این مکان داشت که عملیات را نیز آمده بود.

ولی جهانگردان اروپائی دیگر آذوقه کمی داشتند چون نصف آذوقه، گروه توسط بومیان غارت شده بود.  
سرهنج و ما تیمورتی از وسائل - دارائی - استاد دوفا تروتیام آنچه که

موجود بود سرداشتند تا در روز مبادا به کارشان آید و بعد غذای مختصری خوردند  
در موقع صرف غذا صحبت از کمپودآ ذوقه شد و سرانجام ما کام عقیده، خویش را  
اعلام کرد:

"آما بان سی خودی ناراحت نیکنیدواز کمپود غذا نترسید. من اصلا"  
تکران نسم. حسما می گوئید بیش از دور روز غذا نداریم؟ خیلی خوب راه حل  
آسانی دارد بده جای اینکه فردا حرکت کنیم همین امروز از اینجا می رویم چه  
کسی از رفتن ما جلوگیری می کند؟ ما کالولوها! ولی نترسید من در عرض  
حتماً عت سوارا به سمت شمال دریا چه می برم.

همه خیلی مستعجبا شده بودند و به هم نگاه می کردند چون این فکر اصلا" به خاطر  
آنها راه بیدان نکرده بودوا عطا، هبّت با تما مدانش خویش از یک فرد بیسوا د  
درا سن مورد عقلشان کمتر بود.

سرجان مورای پرسید:

ولی ما کام عزیز کار ما که هنوز تما منشه است.

- چه کاری؟

- اندازه گرفتن نصف النهار.

- فکر می کنید که این ما کالولوها به نصف النهار شما مقید هستند؟

- خیر مقید نبایستند ولی ما علاقمند به ادامه کار می باشیم و نباید

کار را تما مرا کرد. دوستان عزیز عقیده، شما در این مورد جایست؟

سرهنگ گفت:

ما هم همین عقیده را داریم و ادامه کار نصف النهار را نیمه کاره رها  
نمی کنیم و در این راه فدا کاری می کنیم و حتی موقعی که بشود با یک دست  
تفنگ و با دست دیگر اندازه گیری را ادامه می دهیم.

انگلیسها و روسها بعد از شنیدن این حرف بکمدا هورا کشیدند و فریاد زنده  
با دروس - زنده بادا انگلیس را سردانند.

از حالات آنها اینطور فهمیده می شد که تکمیل عملیات را بر هر خط ری ترجیح می

دهند.

ما تیوگفت:

دوستان ادامه کار بسیار سخت است و احتیاج به میتواراند فراوانی دارد و در تبهای که استگاه بعدی در آنجا قرار دارد و درست مشرق است میشود به کار خوبیش باشند.

سرهنگ گفت:

بنابراین مشکل دیگری پیش نخواهد آمد.

- هنوز جرا. مشکل اساسی فامله بین اسکورزوف و آن تبه میباشد سرهنگ پرسید:

به نظر شما این فامله درجه حدودی است؟

- نزدیک به حدودیت مابل ..

- آیا دوربینها مقدرت دید آنجا را دارد؟

- بله ولی در مورتی که بر روی تبه آتشی روتون باشد.

- جطور می شود این کار را آنجا مداد؟

- خیلی آسان است ولی ابتدا مقاومت در مقابل ماکالولوها لازم می باشد.

ولی از آنجا شیکه هم خود را برای مبارزه و جانشانی آماده کردند بودند،  
بکمدا گفتند:

هرچه تویگوئی ما همان را آنجا می دهیم.

ما سو محل مذبور را نشان داد. آن یک قلعه تقریبا مخروطی شکل بود که به ولکی رما مشهور می باشد. ارتفاع زیادی داشته و با وجود زیادی فامله باز امکان استکه در محل دوربین قرار بگیرد را داشت. زاویه ای که اسکورزوف با ولکی رما و استگاه قبلی تشکیل می داد تقریبا کار اندازه گیری را به باشان می رسانید و ستاره شناسان نیز موفق می شدند.

تنها اشکال اساسی اینجا بود که با بدیک نور افکن در سه مابلی محلی که

در دس ساحه‌ای بر ارداد بصفتند اما مثل زورن و ویلیام آمری  
به راهنمایی فورلوبه اس کار را به عهده گرفتند.

برای سورا ز در ساجه از فاعلیات سک مخصوصی که بومان با مهارت درست  
می‌کنند استفاده نموده و در ساعت هشت بعد از ظهر در قابق نما مسائل لازم  
مانند تورافکن - آذوقه - اسلحه و هر آنچه که احتیاج داشته باشد را داده و  
حرکت خویش را آغاز نمودند و قرار شد وقتی که در قله ولکی ریانور افکن را  
آماده ساختند در این طرف همراهان در بای اسکورزوف آتشی روشن کنند تا  
مثل ویلیام فا در به اتمام کار خویش بانند.

ناریکی شب همه جا را فرا گرفته بود که دودا نشمند جوان با دوستان خدا -  
حافظی نموده و قابق به راه افتاد.

\*\*\*

رفتن دو منجم از آن میان موجب اندوه و ناراحتی بقیه، گروه نده بود، جون  
آنها با بدبهدهشی وسیع و ناشناس در مدمایی اردوگاه برون دو تازه معلوم  
نشود که با چه مشکلات و سختیها شی رو بروشوند.

اما ما کامبیز اروپا شبان اطمینان می‌داد که ناراحت نباشند چون برای  
همکاران آنها اتفاقی نخواهد افتاد زیرا فورلوبه راهنمایی آنها است و  
او مردی شجاع و ما هر کار دان می‌باشد. ولی اعضاء هیئت علمی فکر مبکر دند  
که چون اردوگاه ما کالولوها اطراف اسکورزوف است بین در شمال هم جای  
ا منی نخواهد بود.

ولی ما کام، سرهنگ و دوستانش را در معرض خطر بیشتری می‌دیدند اما دوستان  
آنها که بکرشمال را در پیش گرفته بودند.

ملوانان و ما کام مشبهای نوبت نگهبانی می‌دادند اما خبری نبود و امکان  
داشت که بومیان منتظر یک فرمت مناسب هستند که با تعداد بیشتری ناگهان

به آنها حمله کنند.

سَ تما مُثْدُوهنکا مِرْوزِ سرهنگ به مررسی سعدا دما کا لولوها بردا خب جادرهای آنها هنوز دردا منه، کوه وجود داشت و راه فرار را از هر طرف سرروسان بسته بود.

خوشختا به عمق نگاهی زیاد نبود و می سده آسانی ارزوی آن رد ند ولی موضوع فرار در کار بین بجهون هیئت به کار علمی مشغول بودند که هیچ وقت نمی خواستند آن را ترک کنند. علاوه بر آن دو کروه و اوسی و انگلیسی برای یک مقمنود مشارک با هم گارمی کردند و میان سرهنگ و ماتسو نیز آن رفابت فیلی وجود داشت و چون یک دشمن مترک در بین رودا نشسته مجبور بودند به خاطر حس اروپائی بودن خوش با سکدیکر همکاری کنند. هر دو دا نشسته میان کار بودند کاری را که از آغاز با هم شروع کرده بودند با هم نیز تما مکنند و این کار علمی خویش را به پایان رسانند.

هیئت منتظر لحظه‌ای بودند که نور افکن بر فراز قله، ولکی ریاروشنایی به بخش دتا اندازه‌گیری مثلث قبل را تما مکنند.

این کار را قبیل وسیله، دوربین معاون بدون مثلکی ادامه داشت و نیکلا بلاند نتیجه، آن را می نوشت.

برای اطمینان بیشتر اندازه‌های به دست آمده را در شباهی دیگر با وسائل مختلفی دوباره امتحان می کردند تا نتیجه، قطعی موقعیت اسکورزوف به دست آید.

سؤال مهمی بیش آمده بود که می باشد جواب آن را باز ما کام دریافت کنند و آن اینکه میشل و ویلیا مدرجه مدت زمانی به کوههای شمال نگاهی می توانند بررسند و چه نقطه‌ای محل انتکا، آخرین مثلث می باشد؟

ما کام معتقد بود که لا اقل ۵ روز طول می کشند و مدمایل از اسکورزوف فاصله داشت.

کروه کوچک به راهنمایی فور لوپه با بد مقدا رزمایدی پیاده راه می رفت و اگر

سایر مشکلات راه مانند بدی را هم، وضع هوا و غیره را در نظر می کرفتند راه آنها کمتر از ۵ روز نبود.

آنها فیول شش روز را پیش بینی کرده بودند و درنتیجه با یه‌غذای کافی نیز در اختیار می داشتند. آذوقه خیلی کم بود که مقداری از آن به فور لوبه داده شده و آنها امیدوار بودند که از راه شکار غذائی به دست آورند. و آن غذائی که همراه کاروان بود تنهای دور روز کفایت می کرد.

بنا براین سرهنگ با موافقت دوستانتش تعمیم گرفت که غذای روزانه را نیز نصف کنند تا شاید غذای دور روز را تا شش روز بتوانند استفاده کنند تا نور افکن بر فراز ولکی ریا روش گردد. البته روش بود که در این صورت تمام کروه سختی زیادی را متحمل می شوند ولی «چاره» دیگری نبود.

سرجان از مکام پرسید:

آیا اینجا شکاری هم یافت می شود؟

ما کامبا تردید سرش را تکان داد چون به نظر او خیلی مشکل بود که در روی این کوه بی آب و علف نکار کافی وجود داشته باشد ولی این دلیلی نمی شد که او تفکش را کنار بگذارد. هنگامی که سرهنگ و ما تیوبابلاند سرگرم حساب و نوشتن اندازه‌ها در دفا تر خود بودند سرجان همراه ما کاما ز قلعه خارج می شد تا گردشی در اطراف بکنند.

ما کالولوها همچنان درجا درهای خوبیش در بائین کوه بودند و شما بد منظور شان این بود که محامه شدگان را تنها اینگونه اسیر خوبیش کرده باشند.

محاسبه کوه اسکو زوف خیلی زود تماش شد.

محلی که قلعه بر روی آن قرار گرفته بود بیش از نیم کیلو متر وسعت داشت و زمین از نوعی علف بربشت با سنگر بزرگ پوشیده شده و در بعضی نقاط تپه‌های کم ارتفاع به جسم می خورد. لکه‌ای روی کوه به رنگهای قرمزو و نقره ای بودند در بعضی سراشیبها و روی اکثر مخره‌ها درختانی به ارتفاع ده پا با گلهای سفید معطر شبیه به بوی یاسمن قرار داشت که ما کاما آنها را نمی دانیم

ابنکه نزدیک به یک ساعت در گردش سودندوا اطراف را برای پیدا کردن شکار می کنندند ما همچ صدی جز، جندبرنده، کوچک با منقار فرمزندهند که آنها سا اولین مداری نسی که نزدندند از تپه ها بلند شده واندکی بعدن پدیدندند به طوری که اصلاً "دیده نشدند.

سرجان گفت :

می شود در این در بآجه ما هی کرفت و سپس در قسم شمالی در بآجه  
ایستاد و از وسعت نگاهی لذت می برد.  
ما کام جواب داد :

صیدبی قلاب و تور ما نندا این است که بخواهی پرندگان را با دست خود بکیری ولی نباید نا امید باشیم. شما خلی خوب می دانید که سرنوشت ما نا گنون اینجوری بوده است و فکر می کنم با زهم بخت با ما پاره باشد.

سرجان گفت :

سرنوشت ! وقتی خدا بخواهد این طور می شود متوجه هستید که ما جلوی از دوستان روس خویش جدا شدیم و بعدحالا دوباره با هم هستیم. بطور یقین او روسها را به این نقطه کشانیده تا ما را که به هم علاقمند هستیم دوباره نزدیک کنند و هر دو گروه را که برای یک مقصد مشترک فعالیت می کنند به هم برساند.

ما کام گفت :

وبه ما آذوقه می رساند ؟  
- بله خوراک ما را هم فرا هم می کند. ما کام عزیزا این وظیفه، او می باشد.

حرفهای سرجان سا اطمینان تما مگفته می شد.

ما کام با خود گفت :

اتفاق جیز خوبی است و من لازم می داشم که به ماحب اتفاق در بعضی اوقات کم کنم.

روز ۲۵ فوریه نیز هیچ تغییری در گروه ما کام لولوها رخ نداد. آنها در چادرهای

خویش باقی مانده و کله‌های کاوه و کوکو-فندتیز در دشت مجاور اسکورزو夫 که مرتع خوبی به نظر می‌آید مشغول جرا بودند.

ارابه‌های غارت شده نزدیک جادرهای آنان قرار داشت و جندیان زن و کودک مشغول کار در آنها بودند. بعضی اوقات رئیس فعال و جا به کروه مهدا منه، کوه می‌آمد تا جاده‌های را که به قلعه می‌رود بازرسی کند، اما گلوله‌های اروپائیان او را مجبور به عقب نشینی در میان تاریکی می‌کرد. در این موقع ماکالولوها نیز با جیغ و دادعامت جنگ را نشان می‌دادند و نیزه‌های خویش را به طرف قله پرت می‌کردند اما بعد از مدتی دوباره آرامش همه‌جا را فرا می‌گرفت و لی در ۲۶ فوریه بومیان مشغول آزمایش جدی تری شدند و با یک عدد پنجاه نفری به طرف قله کوه حرکت کردند. تما ملاحها به خارج از قلعه و درون محوطه داخلی آوردند و اروپائیان نیز آماده شدند و آنقدر مهارت از خود به خرج دادند که اشرفوری در میان ماکالولوها گذاشت و به آنها مدموزد.

پنج شش تن از آنها کشته و بقیه مجبور به عقب نشینی شدند اما معلوم بود که مقدار ماکالولوها خیلی است و اگر قرار شود که چند مدتها زمانی به قلعه حمله و رشوند کار را برای هیئت علمی دشوار خواهد کرد.

در این موقع نیز سر جان موظف شد که از جلوی قلعه محافظت کرده و توب شمت تیری که اسلحه عده‌ای کشته بخاری بود در آنجا مستقر گند.

در ۲۶ فوریه توب شفت تیر کا ملا آماده استفاده شد و بعد از نصب آن هیئت - اعزامی اطمینان یافت که کار بومیان از این به بعد یکسره خواهد شد چون در هر لحظه با یک ثلیب گلوله توب دهنده تن بومی هلاک می‌شد.

هنگامی که ستاره‌شناسان در قله انتظار اقدامات دودوست خویش سودند در همان حال ارتفاع ستارگان را حساب می‌کردند. آسمان ماف و هوای خنک بود و آنها قادر شدند در ناحیه اسکورزو夫 ۱۹ درجه و ۳۷ دقیقه و ۱۸ ثانیه و ۶۵ هزار متر مربعی نزدیک یک میلیمتر را اندازه بگیرند.

نتیجه، این کار به آنها ثابت گردید که نسبت درجه تقریباً از نقطه شمالی نصف -  
النهار موردنظر می باشد و بنا بر این مثلثی را که دنبالش هستند با برقرار  
نمودن راس آن بر روی قله ولکی ریا کار عملیات را خاتمه می دهند.

در شب ۲۷ از ماکال لولوها هیچ خبری نشدور و ۲۷ هم به نظر روبایشان روز  
خوبی بودوا گرفورلو په و دوا روبایشی کوشش زیادی می کردند با بد در این  
روز به قله ولکی ریا رسیده باشد.

بینا براین شب بعد این بدموا ظب آسمان با شدید که نور افکن در قله، ولکی  
ریا پر توبایا فکند. سرهنگ و ماتیو و سائل اندازه کیری را طوری روی قله کوه  
گذاشت بودند که اگر از قله، مجاور روشناشی ظاهر می شد در صفحه، اسما بشان  
منعکس شده و کارشان تمام می شد.

در طول روز سر جان وقتی را برای یافتن غذا بر روی تپه ها و علف های بلند  
تلف می کردند کاری نیز به دست نمی آورد. پرندگان هم به خاطر تبراندازی  
و همهمه آنجا به مکانهای دورتری رفتند و بودند و به همین خاطر سر جان بیشتر  
از همه از گرسنگی رنج می کشید. ماکام و ملوانان هم گرسنه بودند و اگر تاروز  
دیگر گروه فور لو په برنامی گشتندا فراد کاروان به سختی دچار قحطی می شدند  
شبای ۲۷ و ۲۸ نیز به همین روال گذشت بی آنکه از قله، کوه ولکی ریا  
کمترین نوری پر توبایا فکند و در نتیجه اعضا، گروه مجبور بودند بر روی کوه  
اسکور زوف همچنان منتظر بیانند.

در ۲۸ فوریه ااعضا، گروه آخرین تکه های گوشت و بیسکویت خوبیش را خوردند،  
ولی با بد اداری خوبیش را از دست نداده بودند و می گفتند:

حتی اگر با علف هم کشیده صبر می کنیم تا کارمان تمام شود.

از شب ۲۸ فوریه تا اول مارس هیچ خبری نشد. بعضی اوقات فکر می کردند  
روشنایی را می بینند ولی بعداً معلوم می شد که بک ستاره بوده است.  
روزا اول مارس ااعضا، گروه هیچ چیز نخوردند. شاید بدها بین دلیل بود که در  
چند روز گذشته به مرغه جوشی و قتنا عت عادت کرده اند اما اگر خدا به آنها کمکی

نمی کرد و در این روزگروه اعزامی بر نگردن دفردا برای آنها گرسنگی به صورت شکنجه‌ای در می آمد.

روز بعد هم هیچ خبری نشدو شکاری نیز در تیررس سرجان قرار نگرفت با این وجود محاصره شدگان همچنان صبرمی کردند. سرجان و ماکا مازشدت گرسنگی حدقه، چشم‌انشان بیرون آمد و در اطراف اسکور زوف به دنبال غذا می‌گشتند گرسنگی به آنها خیلی فشار می آورد. چنان‌که از قیافه‌هایشان نیز پیدا بود به هر حال مجبور بودند همان طور که سرهنگ گفته علفهای لگد مال شده زیر پای خود را بخوردند.

سرجان گاهی به رو دخانه روی می آورد و ملوانان کوشش می کردند که لا اقل چندماهی مهدکنندگی این کار آنها بی فایده و مثل سرمدکشیدن به چشم نا بینا بود.

سرجان با دوستانتش از فرط خستگی یک روز در پای یک تبه‌خاکی به ارتفاع پنج تاش با خود را بروی زمین انداخته و خیلی زود خواستشان گرفت. مدت طولانی در خواب بودندگی بعد از مدتی سرجان از شدت گرسنگی از خواب بلند شد و هرچه کوشش کرد دوباره بخوا بد موفق نشد.

در آن لحظه گروههای زیادی از مورچه‌های سفید روی لباسها پیش جمع شده و صورت و دستها پیش را نیش می زدند و به خاطرسوزش نیشها بود که از خواب پریده بود.

پس از مدتی از بیدار شدن سرجان ماکا مهم بیدار شد. روی بدن او هم پر از مورچه‌های سفید شده بود و وقتی از جایش بلند شد با عجله مورچه‌های را مشتکرده و می خورد. این کار ماکا مه سرجان را متعجب ساخت.

سرجان با تعجب پرسید:

آه ماکا مه کار می کنی؟

ماکا مجاوب داد:

شما همی خورید. بیا شدبا من شروع کنید بی آنکه فکری کنید اینها

برنج بوشمنها است.

ماکا مراست می گفت . این مورچگان بردونوعند : سفیدوسیاه که بومیان آنها را می خورند . مورجه، سفیدخموصات مخصوص به خود را دارد که بومیان آنها را با روغن افاقیا سرخ کرده و می خورند و چون در بالای کوه این گیاه یافت نمی شود ناچار باید آن را بدون روغن خورد که ماکا م همین کار را می کرد .

سرجان از روی ناچاری و گرسنگی فراوان مجبور شد که از دوستش تقلب دکند . دستهای مدهزاری مورجه ها از لانه ها بیرون می ریختند و سرجان آنها را تندتند می گرفت و به دهانش می گذاشت و چون خبلی گرسنه بود خبلی هم خوشنزه به نظرش رسید و کم رفع گرسنگی نمود .

ماکا م بقیه دوستاش را فراموش نکرد و با سرعت به طرف قلعه دوید و آنها را با خود به این مکان آورد . ملوا نان هم از ناچاری شروع به خوردن مورجه ها کردند و تنها سرهنگ - ماتیو و نیکلا بودند که اول اظهار بی میلی می کردند اما چون سرجان را مشاهده کردند که با جهاد شهائی غذا می خورد ، آنها نیز مشغول شدند و به این ترتیب گرسنگی خود را بر طرف نمودند .

ولی در این موقع اتفاق ناگهانی خوراک بهتری را برای سرهنگ و دوستاش فراهم کرد . ماکا م که می خواست خوراکی خوشنزه از مورجه ها تهیه کند به باد آورد که بهتر است بک طرف لانه مورچگان را خراب کند .

خانه مورچگان به صورت مخروطی شکل بود که مخروط زد که ناگاه مداری مخصوصی از دایره اطراف مخروط بزرگ را گرفته بودند .

ماکا م به وسیله تبر چند ضربه به بک سوی مخروط زد که ناگاه مداری مخصوصی از درون لانه شنیده شد . ماکا م دست از کارکشید و به دقت گوش داد و دوستاش بی آنکه حرفی بزنند به او می نگریستند و وقتی ماکا م دوباره با تبر ضربه ای به لانه زده مان مدارا منتهی شدید تر شنید .

ماکا م بی آنکه حرفی بزنندستها بیش را به هم مالید و وقتی ضربه دیگری با

تبربر روی مخروط وارد ساخت یک سوراخ بزرگ به طول سک با پیدا شد و مورجه ها به اطراف گریختند ولی ما کام به ملوانها دستور داد که مانع از فرار آنها شده و مشت مشت آنها را درون کیسه های همراه خود ببریزند.

به ناگاه حیوان عجیبی دردها نه لانه ظا هرشد، اوبوزه، درازی داشت و دارای چهار پا با دهانی کوچک و بازبانی سرک و گوشهاشی راست بود و منجه هاشی نوک تیز داشت و قدش نیز کوتاه بود.

ما کام ضربه، شدیدی به بوزه، حیوان زدوا و را از با در آورد و بعد رو بدوستانش کرد و گفت:

آقا بان این هم یک غذای خوشمزه، شالطفا آتش را روشن کنید و ما امروز تهاری می خوریم که شما هیچ وقت نخورده اید.

غذای این حیوان مورجه است و هلندیها به آن خوک زمینی می گویند و به مورجه خوار نیز مشهور است کارا و خارج کردن مورجه ها از لانه ها بنا ن می باشد و چون داخل لانه نمی توانند برود راه دهانه لانه، مورجه هارا می گیرد و با کشیدن زبانش در لانه مورجه ها را می خورد.

ما کام مورجه خوار را یکره کرد و سپس نبمی از آن را کباب کرده و بعد از خوردن غذا با خاطری آسوده به خواب رفتند.

آن روز گذشت و روز و شب بعد هم سپری شد و دوستانش خبری نشد

\*\*\*

نه روز از رفتن فور لو ب و دو منجم می گذشت اما جطور شده که آنها به مقصد خود نرسیده اند؟ آیا در راه با بومیان غارتگر و حیوانات وحشی رو بروشده اند؟ آیا امکان داشت که میان میثل و ویلیا ما اختلاف عقیده پیدا شده و هر کدام به راهی رفته باشند و کار را به تنهاشی ادا نهاده اند؟ آیا در این بیانگم شده اند؟

اسیران قلعه، اسکورزوف در این موارد خیلی فکر می کردند چون آنها بعد از شش یا هفت روز با ید به مقصدی رسیدند ولی اکنون کنه روز گذشته خبری از آنها نشده است.

آن دو منجم شجاع و غیور با ید هرجه زودتر برای رسیدن به ولکی ریا کوش کرده باشند و بینکه چرا بعد از نه روز هنوز نور افکن بر فراز قله روشن نشده است ھلیل آن می باشد که یا مرده و یا اسیر طوا یافشمالی شده است.

سر ھنگ و دوستا نش پیش خود چنین گمانه اشی می کردند و با بی صبری منتظر شب می شدند تا خورشید غروب کند و به وسیله دوربین ولکی ریا را زیر نظر بگیرند.

تمام مید آنها به دوربین بود و می شود گفت که زندگی و مرگ آنها در دست این مفحه دوربین بود که نور را از فاصله دوری در خودش منعکس می کند. روز سوم مارس نیز آخربین تکه های گوشت مورچه خوار را خوردند و بعد از آن دیگر غذاشی برایشان باقی نماند.

آن شب کا ملا "تاریک و غیر مهنا" بود و همین خاطر کمترین نوری را می شود دید. اما با زهم با کمال تا سفر هیچ نوری دیده نشد.

سر ھنگ و ما تیوه موارة منتظر بودند و به آسمان با دقت نگاه می کردند تا شاید از کوه مقابل نوری ظاهر شود اما کوشش بی فایده ای بود و بعد از مدتی انتظار خورشید طلوع کرد و کوشش آنها را بی اثر گذاشت.

واز طرفی ما کا لولوها هم که هیچ ترسی نداشتند پیش بینی می کردند که به زودی افراد گروه به خاطر نداشتن غذا و گرسنگی تسلیم آنها خواهند شد.

در روز چهارم مارس گرسنگی معاصر شد کان را بیش از پیش رنج می داد و اروپا ثیان مجبور بودند برای رفع گرسنگی از خزه ها و علفه ای آن دور و بور استفاده کنند. اما آنها به معنی واقعی زندانی نبودند چون هر موقع گه می خواستند می توانستند توسط کشتی بخاری خود را به آنطرف نگاهی و مزارع سرمهز بر سر نمایند. چندین با رتصمیم گرفتند که ما کا مرآ به سواحل شمالی برای

شکار بفترستند اما این کار عاقبت خوبی نداشت چون بومبا از وجود کشتی بخار آگاه می شدند و بنا بر این وضع گروه محاصمه شده ترددتر می شد. بعد این موضع عنوان که هم با هم فرار کنندیا هم با هم باقی بمانند ولی اینکه تمام آنها قله، اسکورزوف را ترک کنند خیلی کاربی جایی بود و باشد در آنجا باقی می مانند تا سرانجام مدوستان آنها موفق شوند و این کار احتیاج به صبر و حوصله زیادی داشت آنها با بدیشتر صبر بکنند.

سرهنگ به دوستانش گفت:

هنگا می که ار اکو - بسو و رو دریک با هم بحث می کردند تضمیم گرفتند که نصف النهار را از دونکرک به جزیره، ای بومبا برند و از همین استگاه که ما نیز کار خود را ادا می دهیم عبور کردند. مقود آنها این بود که جزیره را ماتشكل یک مثلث که یک ضلع آن از اسپانیا و هر ضلع آن صدوبیت مایل می باشد ترتیب دهند.

رودریک دریکی از قله های جزیره مستقر شد و جرا غها را روشن کرده در حالی که دانشمندان فرانسوی جا در هائی در فاصله، مدمابلی از آن محل و در میان بیان لاس بال ماس زندگی می کردند. نزدیک به شصت روز ارکو و بیو منظر نورافکن بود که بوسیله، آن جهت را مشخص کنند. سرانجام بانا امیدی تضمیم گرفتند که از دنباله، کار مرف نظر گرفتند که در شب ۲۱ یک نقطه نورانی ثابت در معرض دید دوربین آنها قرار گرفت. بنا بر این ۶۱ روز منتظر شدند. خیلی خوب آقا بیون کاری را که دوستاره شناس فرانسوی با انتظار بدیهیان رسانیدند ستاره شناسان انگلیسی و روسی نمی توانند نجا مدهند. آبا ما از آنها چیزی کم داریم؟

همگی هورای بلندی کشیدند. با این حال سرهنگ ادامه داد؛ ولی با پیش توجه داشته باشیم که نه بیو و نه ارکو در طول مدت اقامت خویش در استگاه بیانی لاس بال ماس گرسنه نمانده و غذای کافی داشته اند در هنگام روز مکالمه لولوهای در پای کوه رفت و آمد زیادی می کردند و سرمهای

فراوانی به کوش می رسیدوا بین حرکات آنها موجب نگرانی ماکا مشدید بود. آبا بومیان تصمیم داشتند که در شب بعدجا در هارا جمع کرده و به جای دیگری بروند و نقل مکان کنند؟

ماکا مبا بررسی دقیق داشت که ماکالولوها می خواهند اسلحه تهیه کنند و زنها و بجهه هارا کاه به کاه از جا در ها دور کرده و همراه چند بومی که به آن منطقه آشنا شی کافی داشتند بکرانه نگاهی می رفتند.

گمان می رفت که بومیان می خواستند برای آخرین بار کوش خویش را بکنند و بعدهم ازا بینجا بروند.

ماکا مو اروپائیان مطمئن شدند که بومیان قمدادارند که در این شب برای آخرین بار کوش خویش را اکرده و حمله مجددی بگنند و محتاط اطمینان آنها از آنجا بود که همه سلاح شده بودند. تعداد دخیلی زیاد بود و قادربودند که از هر طرف کوه اسکورزوف به بالا بیایند.

از چند راه قلعه ای مکان ورود بومیان آماده بود. بنا بر این سرهنگ باید کاملاً محتاط باشد و تشكیلاتی ترتیب دهد که قادربان شنیده مقابل دشمن مقاومت کنند و از سوی دیگر به مکانیک کشتی کفت که کشتی را آماده کنند تا در موقع مناسب بتوانند فرا رکنند اما با یاد این کار را با بد در شب می کردند تا بومیان از وجود کشتی مطلع نشوند.

غذای شب از مورچه های سفید و علفهای خود رو درست شده بود و بعد از مصرف شام بی آنکه نگرانی به خود راه دهند منتظر حمله بومیان بودند.

ساعت هفت بود از ظهر وقتی تاریکی همه جا را فرا گرفت مکانیک کشتی از شبها کوه پا ثین آمده و مشغول آماده نمودن کشتی شدند.

ولی با بدگفت که سرهنگ و دوستا نش به هیچ وجه تصمیم فرا رند اشتندمگراینکه دیگر نتوانند مقاومت کرده و راه فرا را از هر طرف بر رویشان بسته باشد و از طرف دیگر آنها همچنان منظر روشناشی نور افکن بودند که با بد میشل زورن وویلیا م آمری در قله ولکی ریا روش می کردند.

ملوانها در پای دیوارهای قلعه مشغول نگهبانی شدن دو لاحها از هر جهت آماده، چنگ نداشتند. چند ساعتی مبتنظر شدند و سر هنگ و ستاره شناس روسی از پشت دوربین آسمان را نگاه می کردند و کوه مقابل را زیر نظر گرفته بودند. شب تاریکی بود و ستارگان مانند تکه های طلا در روی قیرو مذاقی بازیگانی هر چه بیشتر می درخشدند.

وزش با دم توپ شده بود و سکوت سنگین آن اطراف را در بر گرفته بود. ماکام هم در حالی که بر روی صخره ای در از کشیده بود به سرمهدا هاشی که از دشت می آمد گوش می داد.

کم کم این هبا هو م شخص ترش دوما کا م فهمید که ما کالولوها تمیم دارند حمله خوبی را شروع کنند.

ناتاسعت ده بومیان هیچ حرکتی نکردند و آتشها بیشان خا موش بود و تاریکی همهجا را فرا گرفته بود. به ناکاه ما کام متوجه سایه هاشی شد که از سر از بری کوه بالا می آمدند و چند قدم بیشتر به قلعه فاصله نداشتند.

ما کام بادیدن این محنت فریاد زد:  
" عجله کنند. عجله کنند "

خیلی زودا عفای کاروان از مخفیگاه خوبی بیرون پریده و شروع به تیر -  
اندازی به طرف بومیان کردند.

ما کالولوها با وجود برتری اسلحه اروپائیان توانستند به بالا آمدن خوبی ادامه دادند و در همان حال به آتش طرف نیز با سخنی دادند. در پرتو روشنایی آتش به خوبی تعداد ما کالولوها دیده می شد و معلوم بود که مقاومت در مقابل آنها بی فایده خواهد بود. ما ثلیک گلوله های بدون خطای کاروانیان موثر بود و ما کالولوها به دنبال هم بر روی زمین افتاده و غلت زنان تا به اعماق کوه بائین می رفتند.

اگرچه همراه با مداری ثلیک گلوله ها غرض حبوانات و حشی نیز به گوش می رسید ولی اعفای گروه ترسی به خود را انداده و مشغول کار خوبی بودند. از

سوی دیگر هم بومیان با سرعت از کوه بالا آمد و تصمیم داشتند خود را به قله کوه برسانند.

در میان اعضا، کارواں همه درفعالیت بودند و حتی نیکلا پلاند که برای اولین بار تفنگ به دست می‌گرفت وارد نبرد شده بود.

اما در هر حال مهارت گروه و اطمینان به تیراندازیان حاسیت و کاربرد صحیح تفنگها در برابر این حمله، ناگهانی موثر واقع شد.

به جای هربومی که می‌مرد بیست نفر جا بیش را می‌گرفتند، معلوم شد به این ترتیب گروه فراوان در برابر ۱۲ اروپائی قادر به انجام هر کاری خواهند بود. سرانجام بعد از نیم ساعت تیراندازی و حمله به بومیان سرهنگ فهمید که کاری از دستان ساخته نیست و نقشه‌های آنها برا آب می‌باشد و خبلی زود شکست خواهند خورد.

درواقع نه تنها از سمت مخره، جنوبی اسکورزوف بلکه از همه سوی کوه ماکالولوها جلوی آمدند. چون اجاد بومیان دیگر مانند تردبانی برای آنها شده بود، واغلب در حالی که مردگان را به مانند شهری برای خوبیش در آورده بودند شروع به پیشروی می‌کردند تا از خطر دراما نباشند. دشمن خبلی پافشاری می‌کرد ولی معلوم بود که تا به حال با چنین وضعی رو برو و نشده بود جون تصور مقاومت گروه برای آنها غیر ممکن بود.

در ساعت ده و نیم اولین گروه بومیان به بالای کوه رسیدند. گروه قادر به جنگ تن به تن با آنها نبودند چون سلاح آنها مناسب برای این کار نبود. سرانجام تصمیم گرفتند به معوطه عقبی قلعه عقب نشینی کنند و خوشبختانه هیچ آسیبی نیز به افراد گروه وارد نشده بودند. ماکالولوها هم هنوز از تیر و یکیان کھربیش استفاده نکرده بودند.

بنده بیکنیک غربی‌ها دی زدوفرمان عقب نشینی را داد. بنده آنچه دیگر همه به پشت محوطه و به طرف پناگا و جدید پناه بردند. در این موقع بومیان خود را جلوی شکاف مرکزی نشان داده و تصمیم داشتند حمله

جدیدی را شروع کنندکه مداری ترسناکی همانند غرش رعدبه گوش رسید.  
این غرش توب شست نمیری بود که سرجان آن را به کار آنداخته بود.  
گلوله‌ها پشت سرهم ازدهانه، توب خارج می‌شدو بومیان را مثل برگ با شیزی  
بر روی زمین می‌ربخت و آنها نیز با تیروکمان جواب می‌دادند که به گروه  
موشتنبود.

ما کامدرحالی کدبکنار سرجان رفته بود با خونسردی گفت:  
خوب آنها را از پادرمی آورد.

بومیان در جستجوی جای امنی برای فرار از مقابل توب بودند و در پشت  
مخره‌های قلعه‌پنهان شدند و خود را از تیررس توب دور ساختند.  
اما سرهنگ وما تیوچه کارمی کردند؟ آنها به نوبت پشت دوربین نگهبانی  
داده‌تای ببینندکه چه موقع از قلعه، ولکی ریاروشنایی ظا هر خواهد شد.  
هیا هو خطرات تیراندازی و غرش گلوله هیچ کدام را نگران نمی‌کرد و  
قلیشان آرا مونگاه ثابتی داشتند و در کمال خونسردی مقابل دوربین استاده  
و با وجودشدت جنگ دست از کار خوبش بر نمی‌داشتند.

ولی در حقیقت بردهای بومیان بود چون توب شست تیرهم برای نابودی بومیان  
کافی نبود و آنها در مقابل شکافها استاده و فریاد می‌کشیدند.  
و این اوضاع دو طرف در طول جنگ بود و حدود نیم ساعت به همین ترتیب گذشت  
و اعضاء گروه با استفاده از توب و تفنگ‌های خوبش به جنگ ادامه داده و مطمئن  
بودند که مدمد مداری به آنها وارد نمی‌شود.

ساعت ۱۱/۵ شدت جنگ به نهایت خوبش رسیده بود که ما تیواستروکس پیش  
سرهنه اورست رفت. چشمانته برق می‌زدونگران بود. کلاهش توسط تیری  
سوراخ شده و کمی پوت سرش را نیز با خود برده بود. او با خوشحالی فریاد  
زد:

"نورافکن! نورافکن!"

سرهنه در حالی که سرگرم برگردان تفنگش بود جواب داد:

چه می گوئید؟ نورافکن . اشتباه نمی کنید؟

- نه . آن را مشاهده کردم .

سرهنگ از خوشحالی هورای بلندی کشید و با عجله به طرف دوربین دوید . وقتی به مقابل دوربین رسید زانوزد و در حالی که قلبش به شدت می تپید مشغول نگاه کردن شد .

دراین هنگام تما محواس او متوجه، دوربین بود . بعد از چندین بار نگاه کردن و کاوش از عذری دوربین برایش مسلم شد که این روشنایی نورافکن است که پرتو افکنده روشنایی از قله، ولکن ریا بود که هیئت اعزامی را اس آخرین مثلث را در آنجا قرارداده بود .

منظره، جالبی بود که در میان جنگ دودا نشمند بجهات اینکه فکر خود باشد و جان خوبیش را از خطر نجات دهد حواس اشان سوی دوربین و بیدا کردن را اس مثلث بود .

عده، بومیان زیاد شده بود و اطراف قلعه را محاصره کرده بودند . سر جان و ماکام به مختی با آنها نبرد می کردند و با توب و تفنگ جواب تیراندازی آنها را می دادند . در این لحظه بحرانی سرهنگ و ماتهوبها همچنانی به کار برداخته و دنباله، کار را ادامه می دادند . وکار خوبیش را چندین بار تکرار می کردند، تا کمترین اشتباہی را مرتکب نشده باشند . نیکلاهم با سرعت این موارد را در دفتر پیش از بودن سرمهی از بمالی سرشان رد شد که مقداری از بوقت سرش را خراشیده بود . میباشد مقابله بخورد نمود .

ماتیوهای نظرور که مشغول تنظیم دوربین بروی صفحه، مدرجی بود گفت :

هنوز یک کار دیگر باقی مانده است .

در همین حال سنگ بزرگی از دست یک بومی برتا ب و به دفتر خوردو آن را از میان دستان پلاند خارج نمود .

اکنون هنگام فرار شده بود . آنها با پدھر چهزو دتر خود را از محاصره، بومیان نجات می دادند و نتیجه، کارهای در خشان و پرفا بدنه، خوبیش را برای بشریت

از جنگ نا بودی نجات می دادند.

در همان حال سومیان به زیرزمین قلعه رسوخ کرده و حزی نعانده بود که  
به محوطه ای که اروپائیان در آنها قرار داشتند.

سرهنگ و دودوستش در حالی که تفنگ در دست داشتند همراه با بلانده که دفتر  
با ارزش را زیر پل کرفته بود از کافی فرا کردند. بعده، دوستان آنها هم  
به آرامی و بدون جلب سو، ظنی در حالی که چند تن از آنها زخمی شده بودند  
به دنبال آنها فرار نمودند ولی هنگام باشند رفتن از سرازی شمال  
اسکورزوف ماتیوا استروکس ناکهان فربادند:

ولی دوستان ما با بد علامت بدھیم.

در حقیقت هم با بد بد روش نای نورا فکن دوستاره شناس حوان با یک روشنایی  
با سخ داد تا آنها متوجه بشوند که کار اندازه کبری باشان بافته است و می‌شل  
ذور و ویلیا مری هم متفا بلا" سارو شناشی دیگری جوانان را می دادند  
بدون تردید آنها در قله مشغول کار خود می شدند و انتظار جواب روش نای  
دوستانشان را می کشیدند.

سرهنگ جواب داد:

لازم است تلاش دیگری بکنم و وقتی دوستان ما شهامت مشغول از سن  
بردن سومیان بودند خود را به بنا گذاشتند.

سرا سراین بنای گذاشته بجهت خشک درست شده و جوفه، نک کمرست کافی بود تا تمام  
آن شعله و رشد.

سرهنگ با سرعت مقداری با روت را آتش زد و خوشن را سرون انداخت و به  
دوستانش پیوست.

چند دقیقه بعد روز باران تیراندازی سومیان که از سالای اسکورزوف انجام  
می شد مشغول پاشین رفتند شدو با شلیک دیگری توسط توب شفت تیری بسوی  
سومیان خود را به کشتی رسانیدند.

نادا کشتی را آماده، حرکت کرده بود. همه داخل کشتی شده و آن را به حرکت

در آورده و در آسای در ساحلی جلو رفتند.

کسی کم کم از ساحل دور می شد و نشان آن سخوی می دیدند که بنا کاه در آس می سور دواط نشان داشتند که دوسار آسها در فله، ولکن ریا متوجه آن روستائی خواهند.

اروپا نشان از خوشحالی هورای سلتدی کشیده و حوت حال بودند که با سلامتی کار نشان را سام کرده اند و کمان هم می رفت که ویلیا م آمری و میثل زورن هم از این سایه نگاهی داشتند.

\*\*\*

هنگا می که روز مرار سد کنی سخاری به سمت شمال دریا چه رفت. در آنجا دیگر از بومان نشانهای نبود. سر هنگ و دوستاش سرکرم باک کردن تفنگهای خودشده و کنستی هم در خلیج کوچکی میان دو مخره، بزرگ لنگرانداخت ما کام هرا هرجان و یکی از ملوانهای در آن منطقه به جستجوی شکار برداختند. در آنجا کرجه ما کالولون بود ما شکار فراوانی یافتند می شد. در بین علفهای بلند مرغزارها و در میان خزه هادسته های گل رنگارنگی وجود داشت و آن سواحل برای زبرندگان جورا جور بود. شکارچیان موفق شدند شکار فراوانی کرده و ساختمانی به کنستی برگشتند و غذار ابابا اشتها کامل خوردند.

در روز بیست و هم رودگاهی کنار شعبه ای از رود نگاهی برپا شد. قرار بود که ملافات آنها ساکروه فور لو به در همین نقطه انجا مگیرد سر هنگ و ماتیبو و دوستاش انتظار مرا جعت دوستاشان را می کشیدند که آن هم بخاطر همواری راه حسما زود به آنجا می رسیدند. نیکلا پلانده وقت کافی داشت تا نتیجه، عملیات را بآبادقت بررسی کرده و سر جان و ما کام هم فرمت خوبی برای شکار داشتند.

در روز بعد در هشتم مارس گروه فور لو به ظا هر شد. ویلیا م آمری و میثل زورن به

همراه دو ملوان و فورلوبه سالم برگشتندوا و ماع خوبش را در این مدب سرح  
دادند و گفتند که موقع رفتن سادهواری رو بروند و در حنگل‌های انبوه که  
سرا سرنا حیه، کوهستانی را احاطه کرده بود به مدت دور و زیرگردان ندند و  
سرانجام با مهارت و تلاش توانستند خود را به فله، کوه برسانند. در روز جهارم  
مارس سورا فکن را مستقر نموده و آن را روش کرده‌اند.

وازسوی دیگر و بیلیا مو میثل متوجه، آتش شدید روی کوه اسکورزو فشده و بعد  
با سورا فکن علامتی به آن سودا ده و کارشان را تمام کرده‌اند.

**سرهنگ ازو بیلیا م آمری پرسید:**

روی قله وضع چگونه بود؟ آیا عملیات را با بدقت انجام دادید؟

- بله، با بدقت فراوان و با اندازه‌گیری صحیح.

- این قله درجه درجه‌ای واقع شده؟

- در ۱۹ درجه و ۳۷ دقیقه و ۵۵ ثانیه و ۳۲۷ هزار متر اینه.

**سرهنگ گفت:**

خیلی خوب دیگر کار ماتما می‌شده است و ما قوسی از منفذ النهار هشت  
درجه‌ای را با ۶۴ مثُلث اندازه گرفته‌ایم و هنگامی که نتیجه، عملیات ما  
حساب نشود آن وقت مقدار درجه را به طور صحیح می‌فهمیم.  
کروه روی و انگلیسی پک مدا با خوشحالی فربا دکشیدند.

**سرهنگ ادامه داد:**

وحالا تنها کار ما رفتن به آقیانوس هند می‌باشد که آن هم از طریق  
روودزا میزانجا می‌گیرد. شما هم عقیده من هستید، آقای استروکس؟

- بله، عقیده من همین است اما در ضمن سهتر است که برای عملیات  
کنترل دیگری انجام دهیم. بنا بر این من بیشنهاد می‌کنم که مثُلث دیگری  
را در سمت شرق درست کنیم تا وقتی پک محل مناسب برای اندازه‌گیری فاعله  
جدید پیدا کنیم. با مطابقت در طول این قاعده با حساب کردن و هم جنبین با  
اندازه‌گیری زمین نتیجه، عملیات کامل به دست می‌آید. ما تنها باید درجه

محبی که اعمال بتای داشته باشد را انتخاب کنیم.  
همه بینندها دما تیورا اسول کردند. کنترل تمام کارهای مثناهی از آغاز  
اولین قاعده، مثلاً لازم نبود. بس لازمی شد به طرف شرق یک مثلاً دیگر  
محاور مثنهای دیگر درست کنند تا وقتی که یکی از افلاع مثنهای را بتوان  
ساخت کسی بلاسی اندازه گرفت.

کشی سواری در زامبیا جلوی رفت و ستاره شناسان با بددرکنار مصب مشهور  
ویکورسا منتظر می ماندند.

عرازها رملوان هدایت کننده، کشتی بقیه به راهنمایی ماکام در روز  
نهم مارس مراجعت کردند. استکا ها درست غرب زاویه های اندازه گرفته  
انتخاب سده بودند و در آن دشت برای برقراری زوايا می توانستند امید  
داشته باشند که مثناهی به راحتی اندازه گرفته بی شود.

ماکام موائل لازم را سرروی اسبی قرارداد.

مسافت خیلی زود تماشده جون این عملیات برخلاف دفعات گذشته به آسانی  
انجام گرفت و زود تماشده.

هوای از هرجهت خوب بود و مسافرین قادر بودند که پیوسته در پناگاههای  
بیشتر از طولانی علفزاری استراحت کنند ولی شدت گرمای طاقت فرسا بود و به  
خاطر اثر رطوبت رودها طبقات مدبہ آسمان رفت و روی خورشید را می گرفتند.  
ولی نشانهای از بومیان نبود. شاید محل سکونت آنها فقط در جنوب نگاهی  
قرار داشت.

میان سرهنگ و ما تیوه مدیر جروی بخشی مورت نگرفته بودوا بین طور به نظر می  
آمد که رفاقتها شخصی جای خویش را بدوستی حقیقی میان دو دانشمند  
داده است.

از ششم تا ۲۷ مارس بعنی در طول ۲۱ روز اتفاقی نیفتاد و موائع طبیعی هم  
سر راه آنها به وجود نیا مدوه بیشه منتظر بودند که محل مناسبی برای استقرار  
قاعده، مثلاً پیدا کنند ولی در آین دشت گسترده به نظر نمی آمد چنین محلی

وجود داشته باشد.

گاهی اوقات به میثمال شرفی وزمانی به ساحل شعه کوکا از شعه های مهم زا مردمی باندی رفند و تضمیم داشتند که ناسرحدا مکان از شهر ماکن که باستخت ماکالولوها است دوری سجوسند.

بدون تردید جای امیدواری سودکده کاری خوبی تمام نبود و هیچ مانعی را طبیعت بر سر راه آنها فرا ارتهد. سرهنگ سادوستا نش از دشت عبور کرده و دیگر راهی باقی نمی ماند ساده هکده ها و مصبات زا مرز که دکتر لیونگتن آنها را فیلا "مثا هده کرده سود بر سند.

بدون تردید مطمئن بودند که فست کوچکی از عملیات سافی مانده اما نباید غافل ماند چون در میان راه حادثه ای کوچک و ناگهانی موجب شد که در کارشان سنی بیش آید و سرانجام هم قربانی ناشی آن نیکلا بلاند بود. فیلا "هم گفتیم که این ریاضی دان شحاع و کیج گاهی اوقات آن جنان در محاسبات خویش غرق می شد که همه جیز را فرا موش کرده و هسن موجب جدا شی او را زد و ساخت نشد.

بنابراین با این ترتیب آباد را مناطق ترسناک مشکلی سرای وی بیش نخواهد آمد؟ مسلم آن است که در مناطق جنگلی خطرسیتری وجود خواهد داشت و با اینکه ماتبیو و سرهنگ و ماکا مباره ای و خارش می کردند که حواس خود را جمع کند و ملاحظه داشته باشند و نیکلا بلاند هم به آنها قول می داد که این احتیاط را از دست می داد.

در روز ۲۷ مارس ما تیووما کام به مدت جندي ساعت نیکلا بلاند را اندیدند. در این حال کاروان از میان جنگلهای انبوه می گذشت و اگر کسی کم می شد پیدا کردنش فوق العاده مشکل بود. ساری در آن روز نیکلا سایک دست مداد و بادست دیگر دفترش را اگرفت و درست جب کاروان راه می رفت.

ولی هنگام عمر ما تیوو دوستا نش متوجه شدند که نیکلا هم راه آنها نبست و خیلی نگران شدند. هنوز حمله تماس حها در سادشان مانده بودا مانند بلاند آن

موضوع را هکلی فرا موش کردند.

همه جا را در حسجوي سکلا زیربا کذا شندوا ز طریق مذاکردن او، تیراندازی و کشن حنکلها و سنه ها همه جارا به حسجوي او برد اختندولی اثری از او بیدان نکردند. همکی نگران شده سودندا ماما تیوا ز همه بیشترنا راحت بود جون این سار دوم بود که سکلا دسته چنین کاری زده بود.

بعد از محبتها فرا وان نا چا ر تضمیم گرفتند که در چنگل چادر زده و همه جا را صد بیالش بگردندتا اورا بیدا کنند.

سرهنج و دوستا نش مشغول محبت بودند که مداری فردی را در چند مدقی چنگل شنیدند.

خیلی زود سکلا بلانده ظاهر شد. ا و با سرعت زیادی اسبش را می راند. سرش بر هنگ و اسش بی لجام و لباسها بیش پاره شده بود و نیمی از لباس هم بر تن نداشت.

سکلا با چنین وضع نابسامانی به دوستا نش رسید. خواستند از اول سوال یکنندولی سیگاره با چشم ان نیمه باز، ابروهاي بیوشه و بینی کوفته شده قا در به حرف زدن نبود. می خواست دهاش را برای حرف زدن باز کند اما کلمات از دهاش خارج نمی شد.

چه اتفاقی افتاده؟ چرا سکلا به این وضع درآمده؟ هیچکس جوابی برای این پرسشها نداشت.

سرانجام با زحمت فرا وان دوکله از زبانش بیرون جست:  
دفاتر، دفاتر.

همه از شنیدن این کلمه به وحشت افتاده و معنی آن را متوجه شدند. معلوم شد دفتری که نتیجه عملیات در آنها ثبت شده بود و سکلا حتی موقع خواب آنها را از خود جدا نمی کرد گم شده است.

آیا آن را ازا وربوده است؟ کم کرده است؟ همه فکر می کردند که دفترها نابود شده و با بد عملیات را مجدداً غاز کنند.

همه به هم نگاه می کردند. ما تیوبه سختی خشمگین شده سودوحو هم داشت. او  
می گفت:

بعد از این همه زحمت اگر با دست خالی به رویه برگردیم دیگر آرسنی  
برایمان باقی نمی ماند.

با تمام این حرفها نیکلا جوابی برای گفتن نداشت تنها سرش را بالا و پائین  
می بردو مثل این بود که می کوید:

همه، این تعمیرها به گردن من است و شما هر نتیجه‌ای را که می دانید  
در مرور دمن انجام دهید که سزاوار آن هست.  
سرانجام سرهنگ گفت:

پس معلوم می شود که دفترها را ازا و دزدیده‌اند.  
ماتیوف ریا دزد:

این موضوع بی اهمیتی نیست جراحت باشد از ماجدا شود. چرا پیش‌مانعند  
مکرها و عارش‌کم می کردیم؟  
سرجان جواب داد:

درست است اما با یاد بینیم که آیا دفا تر را ازا و دزدیده‌اندیا گم کرده  
است؟ آقای بلاند، آیا آنها را دزدیده‌اند؟

نیکلا بلاند سرش را به عنوان تصدیق تکان داد.  
سرجان پرسید:

کی آن را دزدید؟ بومیان، ماکال‌لولوها؟  
نیکلا بلاند سرش را به عنوان علامت نفی تکان داد.  
سرجان دوباره پرسید:

اروپا نیان، سفید بوستها.

- خیر

- پس چه کسی آنها را دزدیده است؟

نیکلا جواب داد:

خیرت سومان و نهفید پوستها ... بلکه بوزینه‌های آفریقا شی‌آنها را دزدیده‌اند.

نژدیک سودا رو باشان از شنیدن این جمله به خنده بی‌غتندکه ما کام به وسط حرفان بریده‌گفت:

درست است کاهی از این حوادث می‌افتد. اتفاق افتاده‌که بوزینه‌ها به مسافرین حمله کرده و آنها را الخت نموده‌اند. تنها در گروههای بزرگ در حنگل‌ها زندگی می‌کنند و معلوم می‌شود که ریاضیدان هم مورد هجوم آنها واقع شده است و این مطلب از لباسها بُش به خوبی دیده می‌شود ولی اطمینان داشته باشید که اگر از بی‌هلوی ما دور نشده بوده با این روزنمی افتاد.

سر هنگ کفت:

ما بدیگویم که تماز جمتهای ما برای اندازه‌گیری قوس نمفال‌النهار به دلیل کارهای ابلهانه، این آقا از بین رفت. همه خشمگین بودند و افسوس می‌خوردند. تنها ما کام بود که خون‌سردیش را از دست نداده‌بود.

ما کام گفت:

من از ناامیدی شما با خبرم ام این بادوقت با ارزشمان را از دست بدھم. دفترهای شما را بوده شده‌اند. حالا خوب است که دنبال‌شان کرده و از ردپاها بیشان آنها را هر کجا که مانند بیدا کرده و دفاتر را پس می‌گیریم چون آنها دفترها را نمی‌خورند.

کفته‌های ما کام موجه خوشاحالی همکان شدو عقیده، همه براین بود که نباشد و فت را تلف کرد.

بنکلا پلانده سا این پیشنهاد جانی گرفت و به خود حرکتی داد و بعد از اینکه هر کس یک تکه بادلی اولیا سداد داد و خود را پوشانید و حاضر گردید همراه دوستانش به طرف محل حنا بتراه افتاد.

همه به طرف مغرب راه افتادند و این در آن شب و روز بعد اثری از بوزینه‌ها

نیافتند. اما در چند نیم‌ساعت به جا باهای آنها سرخوردند.

نیکلا گفت:

من با ده تا بوزینه سرخورد کردم. آنها خیلی زود به مکان معن رسیدند و بعد از آن با کمال دقیقت به راه خوش آمدادند. فردای آن روز ساعت هشت صبح بکی از ملوانان روسی که در جلو حرکت می‌کردند بوزینه را دیدند و همین خاطر با سرعت و آرامی عقب برکشند تا بعده را خبر کنند.

ما کامبستا دوکروه مصمم‌هم‌ازا و بیرونی کرد. بسی ما کام همراه فور لوبه و سرجان به سوی جنگلی که ملوان نشان داده بود رفتند و بیشتر درختان و بوته‌ها خود را بین‌های نمودند.

خیلی زود به همان دسته بوزینه، دزد رسیدند که میان درختان در رفت و آمدند. ما کام مودوستاش هم با دقیقت تما می‌حرکات آنها چشم دوختند و بودند.

بوزینه‌ها که یکی دیگر از انواع میمون می‌باشند دارای بدنی پوشیده از موها و قبه‌های رنگ، کوشها و صورتی تیره، دمی دراز که همواره در حرکت می‌باشد. فکهای قوسی و عفلات پیچیده، بینجه‌های نوک تپز می‌باشند و از هر لحاظ خطرناک هم هستند.

بوزینه‌ها جبا و لکر مزارع ذرت و گندم می‌باشند که بانسان نیز مقدمه وارد می‌کنند. از بخت خوب هیچ کدام از بوزینه‌ها متوجه شکارچیان که مراقب آنها بودند نشدند.

آیا کسی که دفای ترنیکلا را دزیده بود هنوز در میان همان گروه بود؟ این موضوع با اهمیتی بود که باید معلوم شود.

سرانجا مفور لوبه یک بوزینه که هنوز مقداری تکه‌های لباس نیکلا را به دور خوبیش پیچیده بود را به دوستاش نشان داد. سرجان از دیدن بوزینه خیلی خوشحال شد.

با بدکار آنها طوری انجام می‌گرفت که نتیجه خوبی بودست آمد. چون یک

..

حرکت کوچک موجب می شد که اینها فرار کرده و پیدا کردن دوباره آنها کار غیر ممکنی بود.

ما کا م به فور لوپه گفت:

همینجا با شیدمن و سرجان به نزد بقیه بر می کردیم تا آنها را به اینجا آورد و اطراف را محاصره کنیم ولی به هر حال مراقب باشد که این حیوانات شرور از نظرشما بنهان نشوند.

فور لوپه همانجا ما ندو ما کا موسجان پیش سرهنگ رفتند.

ما کا م گفت:

تنها را هش این است که آنها را محاصره کنیم، بنا براین اروپا ثیان به دو قسم شوندیک گروه شامل ماتیو، میثل زورن و سه ملوان بود که باید به فور لوپه ملحق می شدند و دور بوزینه هارا به شکل نیم دا بره بکیرند و بقیه افراد هم که ما کا م سرجان، سرهنگ، نیکلا و سه ملوان باشد باید بست جه رفته مثل گروه اول تشکیل یک نیم دا بره دیگر بدنهند. و بعد همه با هم جلو آمده و حلقه، محاصره را تنگ نموده تا محاصره کامل شود.

بعد از تذکرات ما کا م قرار شد که همه با دقت به جلو بروند، تفنگها نیز آماده شد و بیشتر توجه آنها به بوزینه ای بود که تکه باره های لباس را بر تن داشت. نیکلا که کمی آرا م شده بود نزدیک ما کا م راه می رفت و اوی ازا و مراقبت می کرد تا مبا دا حماقت شد و باره گل کندوازا وجودا شود.

بعدا زنیم ساعت ما کا م تشخیص داد که حالا وقت محاصره است و به همین خاطر بیست پا از هم آهسته به جلو می رفتند. طور یکه کمترین مدائی به گوش نمی رسید و حتی یک شاخ نیز تکان نمی خورد.

ناگهان ما کا م ایستاد و دوستا نش نیزاوا و به روی کردند و بعد همه دست را روی ماشه، تفنگ که بر روی شانه هایشان قرار داشت گذاشتند.

گروه بوزینه ها به چشم می خوردند و مثل اینکه از خطرو آگاه شده باشد به هیا هو افتاده بودند اما بوزینه بزرگتر که همان دزد دفا تربود حركاتی از خود می

کرد که نشان دهنده، آن بود که دیگران را به آرامش دعوت می کردو می خواهد از نگرانی آنها بکاهد. در گروه بوزینه‌ها چندین بوزینه، ماده‌که بجهه‌های شان بر پشت‌شان سوار شده بود دیده می شدند.

شکارچیان دوباره نزدیکتر شده تا دزدرا به خوبی شناسائی کنند در این موقع همه مطمئن شدند که با اطمینان و خیلی خوب می توانند اورا مورد هدف فرار دهندا ما متوجه ماسته، تفنگ نیکلا برای حرکت غیر عادی او کشیده شد.

سر جان فریادی کشید:

چه کار می کنی؟

و با اینکه هدف تبر نیکلا واقع شده بود ولی خوشبختانه مدمه، زیادی ندید. با اشیک گلوله بوزینه کشته شدند و بقیه هم‌ازبان لای درختان با به فرار گذاشتند.

فقط بوزینه، ربا پنده، دفترها بود که بجای فراز بر روی تن، درختی رفت و مثل سندی بازان از روی یک شاخ به شاخه دیگری پربدویا خود را میان شاخه‌های درختان پنهان می کرد.

ماکا مدرحالی که مطمئن بود که خودا و دزد دفاتر است بمسوی او اشیک کرد و اورا زخمی نمود و در این وقت متوجه دفترها شد که در یک دست قرار داشت. نیکلا پلانده ناگهان مثل یک بوزینه فریادی زد و خودش را بدآورسانیده و با اودرگیر شد.



زخمها نیکلا پلانده زیاد عمیق نبود. ماکا مکه در این موارد سرمه داشت به کمک چند علف که بر روی شانه‌های او مالی بستاره شناس را سرحال آورد و بعد همه به راه افتادند. در اثر این حادثه و به خاطر مدماتی که نیکلا دیده بود دیگر ترسیده بود و به همین خاطر بکی از دودفتر را به و پلها ماری سپرد تا اگر

یک دفتر کم شد بگری باقی بماند.

ادامه، کار دنیا به بافت و مثلى برداری خیلی زود به بايان رسید. دیگر هیچ کار رجز، نصب پایه، آخرین مثلث در دشت مسطح و گسترشده و خوش آب و هوای باقی نمانده بود.

در اول آوریل کروه از با تلافها شی که راهشان را دور تر کرده و موجب گندی حرکتشان می شد کذشتند و چون در این محلها بوی تعفن می داد سرهنگ و همکارانش اندازه، مثلثه را بزرگتر گرفتند تا زودتر از این محل با تلاقی بیرون آیند.

اوپا ع حاکم بر کارواں خوب بود و همه روحیه، خوب و شادی داشتند مخصوصا میشل زورن و ویلیام آمری که وقتی می دیدند دورئیس آنها با هم می سازند خیلی لذت می برند. مثل این بود که اینها از یادبرده بودند که به خاطر ملیت از هم جدا افتاده و دوباره با هم متحدد شده اند.

سک روز مثل زورن به ویلیام آمری گفت:

ویلیام عزیز، من که امیدوارم هنگام بازگشت ما به اروپا میان دو دولت ملح سرقراشده باشد و همچنان دوست یکدیگر بمانیم همانطور که الان در آفریقا دوست یکدیگریم.

ویلیام جواب داد:

من هم امیدوارم. جنگهای این زمانه نمی توانند زیاد ادامه داشته باشند. خیلی زود مذاکرات ملح انجام خواهد داشت. اکنون حدود یک سال است که جنگ شروع شده و فکر می کنم تا هنگام بازگشت ما جنگ هم تماشده باشند.

مثل زورن برسد:

ولی شما تضمیم ندارید که به کاب بازگردید؟ رمدخانه ما انتظار ورود شمارا می کندوا میدوار است که شمارا ببینند.

ویلیام جواب داد:

بله. من فقط تا اروپا همراه شما هستم و به آفریقا دیگر بیرون نمی گردم.

مکراسکه مدبی در رویه بیان مولی سعاد آن دیگر مرا به کیپ ناون دعوت نمی کنیدا بنظر نیست؟ شما با دیبا شیدمان مورتهای نجومی ماسرگردان شوید. آسمان مافی می بینید که بدون شک از آن لذت خواهید برداشت و اگر مایل باشد دیبا هم ستاره، ۵ کتاب ترس را کشف می کنیم و من فول می دهم که بدون وجود شما دست به کاری نزنم.

- ویلیا معزیز، نظر شما این طور است؟

- بله میشل عزیز، من از شما بستیبانی می کنم و یکی از حابهای شمارادر کیف پردا می کنم. به نظر نمی آید که آسمان هم متعلق به دولتها باشد.

میشل زورن جواب داد:

ولی با یادبیش از هر چیز جنگ تما مژود.

- میشل به این میدخدا تما مژده است. این حنکها مدتی کمتر از سرو کله زدن با ستارگان طول می کند. روسیه و انگلیس حتما قبل از آشتی سرهنگ و ما تیواستروکس با هم ملح خواهند کرد.

میشل بر سید:

آیا نظر شما این طور نیست که قبل از این همه آزمایشاتی که انجام داده اند با هم آشتی کنند؟

ویلیا مجاوب داد:

لازم می آید که قبلاً رقابت‌های علمی مخصوصاً از جانب دانشمندان مشهور مورد مطالعه قرار گیرد.

میشل گفت:

به هر حال ما به آنها کاری نداریم و می خواهیم برای همیشه دوست هم باشیم و یکدیگر را دوست داشته باشیم.

اینک ۱۱ روز از حادثه میمونها می گذرد که گروه کوچک نزدیک آستانهای ذا میز رسیده و از دشتی عبور می کنده به پهناهی چند مایل و برای قاعده مثلث

## منابع می باشد

در قسمتی از دشت قصبه‌ای بود که از جندها کلبه تشکیل شده بود و مردمان آنجا را تعدادی بومی که با اروپائیان رفت و آمدداشتند را تشکیل می‌دادند. برای گروه سرهنگ که بی اراده و چادر به آنجا آمده بودند، جای خویحالی بود. چون با این وضع آنها مشکل بود که در جائی اطراف کنند، اندازه‌گیری قاعده مثلاً نزدیک به یک ماه طول می‌کشید و در این موقع از سال بی پناکا نمی‌شود. زندگی کرد و با یدم محل دارای سقف و پوشیده‌ای را حتماً در اختیار می‌گرفتند.

سرا نجا مهیئت علمی در کله‌های که از هر نظر برای اقامه آنها مناسب بود استقرار یا فتنه دولی یک چیز باقی می‌ماند که اگر این هم درست از کار در می‌آمد کار آنها تمام شده و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. آن بود که اندازه حساب شده با اندازه‌گیری مستقیم یکی شود.

ستاره‌شناسان فوراً به اندازه‌گیری مستقیم پرداخت و خط کشی پلاتیشی بنت سرمه با دقت فراوان و در همان شرائط جوی، تغییرات میزان هوا، هم‌سطح بودن دستگاهها و غیره بر روی زمین کذاشتند. این کار در ۱۵ آوریل شروع و در ۱۵ مه به اتمام رسید.

عملیات اندازه‌گیری پنج هفته به طول آنجا می‌دونیکلا و ویلیام همواره نتیجه، کار را حساب می‌گردند.

وقتی که خواستند نتیجه، کار را ۱۱ اعلام کنند قلب ستاره‌شناسان به شدت می‌تپید. طولهای اندازه‌گرفته شده توسط ریاضی دانان در قوسهای نسبی با سطح دریا و ۱۶ درجه هوا سنج فارنهایت معلوم شده بود.

نیکلا و ویلیام به دوستانشان می‌گفتند که اختلاف میان حساب و عمل تنها ۱۴ سانتیم توئاژ یعنی کمتر از ده پوس است و دو قاعده واقع شده و به فاصله ۵۰۰ مایل از یکدیگر می‌باشند.

هنگامی که اندازه نصف النهار را فرانسه میان دونکرک و بربی بان معین

کرد اخلاف میان قاعده ملون و قاعده پرپی یا ن ۱۱ بوش سوده است. نتایج حامله بوسیله هیئت انگلیسی - روسی دقیق تر می باشد جون هم می دست بیشتری روی آن کار شده وهم از این نظر که در بیان اینها آفریقا انجام گرفته و داشتمندان با خطرات فراوانی مواجه بوده اند قابل ملاحظه می باشد همه گروه با هورای بلندی که نشانه ای از تحسین در آن به جسم می خورد خوشحالی خود را ابراز کردند. مقدار یک درجه از نصف النهاری در این قسم از کره، زمین ۵۷۰۳۷ توئا زبه دست آمد که با حساب لایه در کاپتون اسپرانس که در سال ۱۲۵۲ کرده بود نزدیک به هم بود و معلوم شد که در فران اخلاف هیئت انگلیسی - روسی و هیئت فرانسوی فقط یک توئا زبوده است. ولی راجع به تعیین متربا پیده ای نتیجه گرفتن منتظر عملیاتی شد که در نیمکره شمالی همانجا مشده و این مقدار با پیده ای بر با یک میلیونیم ربع نصف النهار باشد.

بنا بر این کار عملیات مهندسی به طور کلی بدینسان رسیده بود و ستاره - شناسان از این کار آسوده گشته و تنها کاری که داشتمندان بود که خود را به کرانه زا میزبر ساند تا همان راهی را که دکتر لیونگتین در مسافت دو میلیونیم ربعی از سال ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۴ طی کرده بود را به پیما بیند.

روز ۲۵ مه بعد از یک مسافت طولانی و بر ما جرا به منطقه ای جالب و عجیب که آبشارهای معروف ویکتوریا در آنجا قرار دارد رسیدند. این توده های آب به بهنای یک مایل از ارتفاعی دو برابر آبشار نیاگارا به سوی پائین در حرکتند و منظره زیبائی را به وجود می آورند.

اکنون نزدیک به پانزده روز بود که کشتی بخاری در قسمت پائین رودخانه میز منتظر مسافرین بود و سرانجام هیئت بعد از طی راه به کشتی رسیده و در آن سوار شدند.

تنها دو مرد پر روحی کرانه در پا چه مانندند: ماکام و فور لوپه. ماکام یک راهنمای خوب و از خود گذشته برای گروه مخصوصاً سر جان بود که او

را به همه جیزاس نا حمۀ آشنا کرد.

سر جان از ما کام خواسته بود که با او را باید دوست موقعي که دلش خواست  
با او زندگی کنندگی ما کام به خاطر قولی که به دکتر لیونگتین داده بود که  
راهنمای او باشد و همراه او بر و دنخواست از فولش سرپیچی کند و عذر خویش  
را خواست.

ما کام بعد از دریافت حقوق خوبی و خدا حافظی با یک افراد کروه بر روی  
کرمانه آنقدر ماند تا کشتی از ساحل دور شد و به میان در بار چه رفت.

سر جان آخرين علامتی که داد علامت آخرين خدا حافظی با ما کام بود.  
کشتی از رو دیز را فریقا و از کنا رد هکده هائی بدون هیچ حادثه و با خستگی  
برای مسافرین می کذشت.

بومیان با تعجب زیادی به کشتی نگاه می کردند که چگونه بر روی آبهای زامبز  
جلویی رو دو هیج جامد چا رز حمت نمی شود.

در ۱۵ ژوئن بعد از ماه هیئت سرهنگ و دوستانش به کیل میان از شهرهای  
مشهور و بزرگ دهانه، زامبز می پرسیدند.

اولین سوال گروه انگلیسی - روسی از کنسول انگلیس این بود: که از  
اخبار جنگ مطلع شوند.

ولی جنگ تمام نشده بود و ساستویول همواره مورد هجوم سربازان انگلیسی  
و فرانسوی قرار می گرفت.

این خبر هیئت را به بیهود عظیمی فروبردا مانگرانی به خود را هندا ده و تصمیم  
به بازگشت نمودند.

یک کشتی تجاری اطریش در دماغه، سوئزا ماده، حرکت بود. اعفا، هیئت  
تصمیم گرفتند که با آن کشتی حرکت کنند و در هیجدهم ژوئن وقتی سوار کشتی  
شدند سرهنگ دوستانش را مدارا زد و بالعن ملایمی گفت:

آقا یان الان حدود هیجده ماه است که با یک دیگر زندگی می کنیم و با هم  
بکری آزمایشات کرده ایم. ما کاری را که ما انجام داده ایم موجب افتخار

ما وسودمندیرای اروپا می باشد بنا براین از این زندگی مشترک باشد بک  
بیونددوستی همیشگی بین ما برقرار شود.

ماتیوبی آنکه مخفی بکویدرث را نکان داد.  
سرهنگ ادامه داد:

ولی با کمال تاسف جنگ میان روس و انگلیس همچنان ادامه یافته  
و در خارج از ساستویول به نبرد مشغولند و آن فدرمی جنگیدن و فتی که یکی  
از آن دودیکری را شکست دهد و این بندر را متصرف شده در جنگ خوبی بکیرد.  
ماتیوا استروکس گفت:

امکان ندارد که این بندر به دست شما بیفتدم کرا ینکه فرانسه ...  
سرهنگ با خونسردی جواب داد:

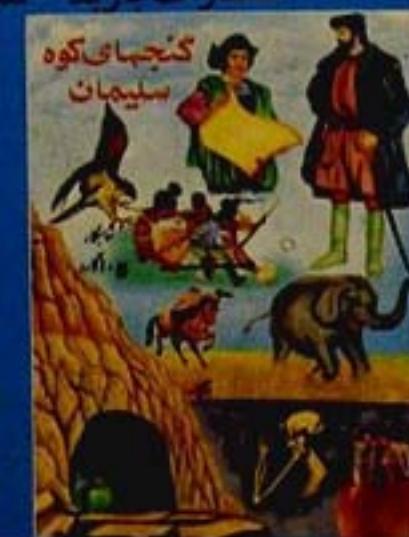
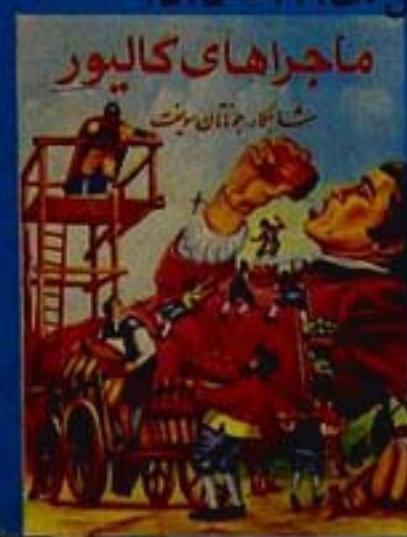
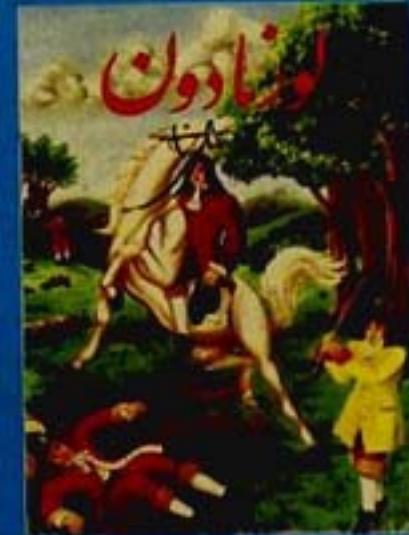
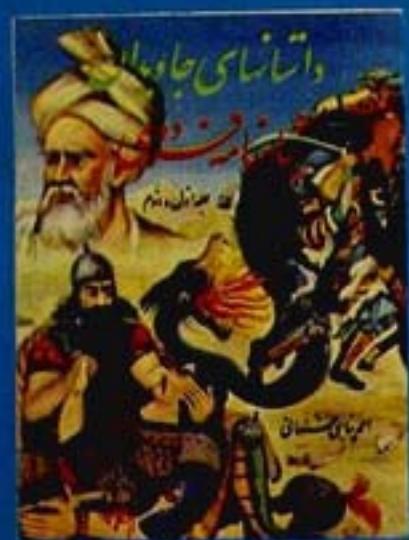
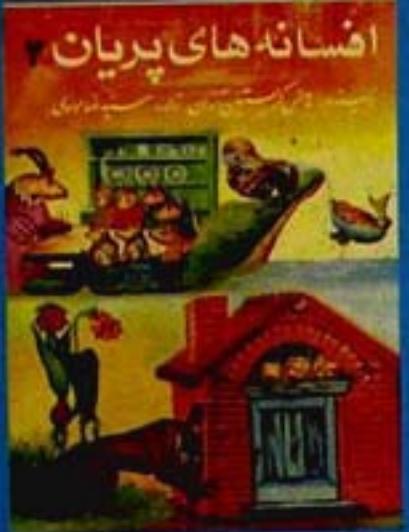
آنکه معلوم می کنند هر حال من کمان می کنم که دوباره با سدد شم  
هم بشویم.

ستاره تناس جواب داد:

من خیلی ساده به شما می گویم که وضعیت ما کاملاً "شخص شده است".  
و در این حال بود که اعضا، هیئت علمی در کرانه، نور اسوار برگشتی شدند.  
چند روز بعد که به سوئزر سیدند، هنگام جدائی از هم و پیام آمری در حال یکدیگر  
گرمی دست میثل زورن را فشار می داد گفت:

میثل ما برای همیشه با یکدیگر دوست هستیم؟  
- درست است، و پیام عزیز، همیشه و حتی در این کونه مواقع.





انتشارات بارید - تلفن ۰۲۲۴۵۸-۰۵۰۵۰

بن تکارش آشنا

نوشن لاهه

سیاه